فاطمة الزهراءل

**وفات یا شهادت؟!**

**به کوشش:**

**سایت نوار اسلام**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | فاطمة الزهراء وفات یا شهادت؟! | | | |
| **تألیف:** | سایت نوار اسلام | | | |
| **موضوع:** | پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** | سایت نوار اسلامwww.islamtape.com | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فاطمه فقط فاطمه است! 7](#_Toc418286790)

[ابوبكر و سيده فاطمه و ميراث پيامبر 11](#_Toc418286791)

[فاطمهل از زنان کامل و سید زنان بهشت است 21](#_Toc418286792)

[فاطمه زهرال، شهادت یا وفات؟ 23](#_Toc418286793)

[فروپاشی تئوری امامت و امام زمان و شكنجه فاطمه الزهراء 25](#_Toc418286794)

[امامت الهی و مهدی منتظر: 27](#_Toc418286795)

[شايعه ضربه زدن عمر به فاطمه زهراء: 27](#_Toc418286796)

[جناح راست شيعه صفوی: 29](#_Toc418286797)

[رد حدیث جوینی درمورد کشته‌شدن حضرت‌فاطمه به‌دست حضرت‌عمر 31](#_Toc418286798)

[شبهه شیعه 31](#_Toc418286799)

[جواب اهل سنت: 33](#_Toc418286800)

[اما جواب این شبهه: 33](#_Toc418286801)

[اما جواب ما بر این مکر: 33](#_Toc418286802)

[«مصحف فاطمه» چيست؟ 37](#_Toc418286803)

[پاسخ شیعه‌ها: 37](#_Toc418286804)

[گروه پاسخ به شبهات 39](#_Toc418286805)

[پاسخ سنی‌ها: 39](#_Toc418286806)

[اصل قضیه چیز دیگری است: 40](#_Toc418286807)

[مصائب حضرت زهرا چه بود؟ 41](#_Toc418286808)

[آيا ابوبكر، به گناه خود در رابطه با حمله به خانه فاطمه، اعتراف کرد؟ 49](#_Toc418286809)

[شيعه مي‌گويد: 49](#_Toc418286810)

[پاسخ اهل سنت: 49](#_Toc418286811)

[ولي يک سوال! 49](#_Toc418286812)

[آيا حضرت عمر، به حضرت فاطمه جسارت كرده است؟ 55](#_Toc418286813)

[سؤال شیعه: 55](#_Toc418286814)

[پاسخ شیعه: 55](#_Toc418286815)

[پاسخ اهل سنت: 55](#_Toc418286816)

[راز همینجاست 57](#_Toc418286817)

[آیا فاطمهل تا آخر عمر با ابوبکر صدیق صحبت نکرد!؟ 59](#_Toc418286818)

[هجوم به خانه فاطمه..؟! 63](#_Toc418286819)

[چه کسی در خانه فاطمه را آتش زد..؟!! 63](#_Toc418286820)

[حدیث هر که فاطمه را بیازارد مرا آزرده در مورد کیست؟ 69](#_Toc418286821)

[می‌گویند: 69](#_Toc418286822)

[پاسخ ما: 69](#_Toc418286823)

[سنی می‌گوید: 69](#_Toc418286824)

[ثابت می‌کنيم که حضرت فاطمهل فرزندی بنام محسن نداشتند! 73](#_Toc418286825)

[سوال اهل سنت 73](#_Toc418286826)

[پاسخ شیعه: 73](#_Toc418286827)

[پاسخ اهل سنت: 74](#_Toc418286828)

[نتیجه 75](#_Toc418286829)

[داستان عجیب اسدالله! 77](#_Toc418286830)

[اما ای عالم شیعی 79](#_Toc418286831)

[ای خواننده: 80](#_Toc418286832)

[جشن گریه و زاری! 83](#_Toc418286833)

[چرا حضرت ابوبکر در تشییع جنازه حضرت فاطمهل شرکت نکرد؟ 87](#_Toc418286834)

[سوال شیعه‌ها: 87](#_Toc418286835)

[جواب ما: 87](#_Toc418286836)

[منظور از ظالم اول، ثاني و ثالث و رابع درفرازهای آخر زيارت عاشورا چيست؟ 89](#_Toc418286837)

[اعتراف شیعه: 89](#_Toc418286838)

[پاسخ اهل سنت: 89](#_Toc418286839)

[رعایت حقوق نزدیکان پیامبر و فاطمه توسط دو خلیفه ابوبکر و عمرب 93](#_Toc418286840)

[علی، فاطمه‌، حسن و حسین فاضل‌ترین اهل بیت می‌باشند 95](#_Toc418286841)

[درباره درخواست فاطمه لفدک و مسائل متعلق به آن 97](#_Toc418286842)

[درباره منع کردن ابوبکر فاطمهل را از ارث 109](#_Toc418286843)

[نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی حضرت ابوبكر و فاطمه زهراب در جریان فدك 115](#_Toc418286844)

[آیا عمر پهلوی فاطمهل را شکسته است؟ 165](#_Toc418286845)

[در مورد بهتان رافضی بر عمر فاروق مبنی بر اینكه به فاطمهل ظلم كرده و حدود خدا را پایمال نموده 167](#_Toc418286846)

[رد بر ادعای رافضی در مورد ابوبكر صدیق كه گویا وی علی و زبیر را اذیت کرده و به خانه فاطمه حمله آورده است 171](#_Toc418286847)

[چه کسی حضرت زهرا سلام الله عليها را اذيت کرد؟ 173](#_Toc418286848)

[تسامح سيده فاطمه با ابوبكر 177](#_Toc418286849)

فاطمه فقط فاطمه است!

نظر به اینکه شروع این وب نامه، با سالگرد تولد کوثر اسلام یعنی حضرت فاطمه زهرا (سلام الله عليها) مقارن بود. برای خوشنودی و شادی این محبوبه اسلام اولین نقد خود را از عقاید مربوط به ایشان آغاز می‌کنیم.

بر اساس باورهای مسّلم شیعی بر طبق آیه تطهیر که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: 33]. حضرت فاطمه زهرال یکی از پنج نفری است که آیه تطهیر در شان او نازل شده است. بر اساس تفسیر رسول خدا از این آیه در حدیث کساء یکی از مصادیق پاکان حضرت فاطمه زهراست. بر طبق آیه مباهله که می‌فرماید: ﴿فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمۡ وَأَنفُسَنَا﴾ [آل عمران: 61]. فاطمه بعد از پدر و شوهرش که سمبل مرد مسلمان هستند، نماد و سمبل زن مسلمان است. بنا بر آنچه در قرآن در سوره کوثر آمده نسل حضرت رسول از چشمه و کوثر وجود حضرت فاطمه سرچشمه می‌گیرد و تداوم پیدا می‌کند. بر اساس بیان قرآن مجید، که می‌فرماید: ﴿قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ [الشوری: 23]. محبت اهل بیت از جمله حضرت فاطمه، برای مسلمانان به عنوان یک فریضه اخلاقی نوعی قدر شناسی از زحمات پیشوا و بنیانگذار اسلام که نماد انسان کامل است، محسوب می‌شود.

بحث را از همین جا شروع کنیم. از جانب محدثین شیعه و سنی، حدیثی قدسی نقل شده است که سند روشنی ندارد، محتوای آن خلاف بیان قرآن است. در این حدیث، خداوند خطاب به پیامبر اسلام می‌فرماید: «يا احمد! لولاك لما خلقت الافلاك» یعنی: «ای احمد! اگر تو نبودی افلاک یا عالم را خلق نمی‌کردم». درحالیکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاریات: 56]. هرچند برتری ظرفیت وجودی پیامبر به عنوان نزدیک‌ترین فرد به خداوند متعال موید به آیه‌ای از قرآن کریم است که می‌فرماید:

﴿وَهُوَ بِٱلۡأُفُقِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٧ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ٨ فَكَانَ قَابَ قَوۡسَيۡنِ أَوۡ أَدۡنَىٰ ٩﴾ [النجم: 7-9] یعنی: «جایگاه پیامبر اسلام در افق بلندی است نزدیک‌تر آمد تا فاصله او به اندازه دو کمان یا کم‌تر شد».

عده‌ای بر حدیث فوق که سند آن ضعیف است مطلب دیگری نیز افزوده‌اند که: «لو لا علی لما خلقتك». به این معنی که در ادامه خداوند فرموده باشد: ای رسول خدا! اگر علی نبود تو را خلق نمی‌کردم. و عده‌ای بخش سومی را به آن افزوده‌اند که: «لو لا فاطمه لما خلقتکما»: که در ادامه خدا فرموده باشد: اگر فاطمه نبود شما دو نفر یعنی پیامبر و علی را خلق نمی‌کردم. یعنی فاطمه بر پیامبر و علی برتری دارد.

بنا بر کاوشی که انجام شد، در هیچ یک از کتب روایی شیعیان اثری از این دو فراز آخر حدیث که مربوط به حضرت علی و حضرت فاطمه است یافت نشد. اگر بخواهیم این دو فرازِ افزوده شده آخر را هم بر روال بخش اول معنا کنیم، فراز دوم و سوم با هیچ یک از مبانی اسلام و و قرآن و سنت و اجماع امت مسلمان سازگار نیست. حدیثی جعلی است که یا دشمنان اسلام و یا دوستان نادان آن را ساخته‌اند تا ارادت خود را به اهل بیت بیشتر نشان دهند یا بر نفرت مسلمانان از شیعه دامن زنند. غافل از اینکه چنین موضوعی دروغی است که به خدا نسبت داده شده و نقل و باور به آن گناه کبیره است.

متاسفانه این باور غلط به آرامی گسترش پیدا کرده است به طوری که باعث گردید است که موضوع به تبلیغات خیابانی کشیده شود و در پارچه نوشته‌ها بیاید که «احمد و حیدری نبود اگر نبود فاطمه» یا «هیچ پیامبری نبود اگر نبود فاطمه» یا «ذکر تمام اولیا یا فاطمه یا فاطمه» یا «اولین شخصی که وارد بهشت می‌شود فاطمه است».

متاسفانه اخیرا حدیث دیگری از همین قبیل را از امام حسن عسگری نقل می‌کنند و بر پلاکاردهای بزرگ نصب کرده‌اند که آن هم در هیچ یک از کتب حدیثی ما، اثری از آن نیست. متن حدیث این است، «نحن حجة الله علی الخلق وفاطمة حجة علينا»، یعنی: «ما اهل بیت، حجت و راهنمای همه مردم به سوی خدا هستیم و فاطمه حجت و راهنمای ما ائمه است».

بدون اینکه بخواهیم ذره‌ای عظمت شخصیت حضرت فاطمه را، بنابر آنچه در کتاب و سنت قطعی یاد شده است، خدشه دار کنیم، با عرض معذرت از حضرت ایشان، می‌خواهیم کسانی که این احادیث را نقل می‌کنند تنها به چند سوال پاسخ دهند: چرا به لوازم بیانات خود فکر نمی‌کنید؟ چرا فکر می‌کنید دستگاه آفرینش و خلقت و پاداش خداوندی هیچ حکمت و حساب و کتاب و عدالتی را بر نمی‌تابد؟ چرا فکر می‌کنید که ایمان و عمل صالح فاطمه بر 23 سال ایمان و مشقت و تلاش خالصانه رسول خدا برتری داشته است؟ شما باید نشان دهید که کدام باور و عمل فاطمه بر مجاهدت‌ها و زجرهای علی برتری داشته است که اگر فاطمه نبود خداوند رسول خدا و علی را نمی‌آفرید؟ چه چیز فاطمه بر نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و مریم عذراء برتری داشته است که او از همه آن‌ها بالاتر است و زودتر از همه به بهشت می‌رود؟ اگر علم دین نبی به علی انتقال یافت و او آن را به فرزندان خود منتقل کرد، کدام بخش از دین را فاطمه برای راهنمایی علی و فرزندان خود به یادگار گذاشت و چه عملی را فراراه ائمه اطهار نهاد که باعث شد ائمه همه چیز خود را از حضرت فاطمه داشته باشند؟ چه چیز فاطمه آنقدر مهم بوده است که غایت و هدف نهایی خلقت خداوندی قرار گرفته است و در پیامبرانی چون ابراهیم و محمد نبوده و اگر فاطمه نبود ابراهیم و محمد نبودند؟

ابوبكر و سيده فاطمه و ميراث پيامبر

ام المؤمین عائشه می‌گويد: فاطمه و عباس پيش ابوبكر آمدند و خواهان ارث خود بودند كه‌ از پيامبر به جا مانده بود. از ابوبكر خواستند كه زمين فدك پيامبر و سهم خيبر را به آن‌ها واگذار كند، ابوبكر گفت: من از رسول خدا شنيدم می‌فرمود: **«**لاَ نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ». «ما -پيامبران- ارث مالی به جای نمی‌گذاريم (كسی از ما ارث نمی‌برد) هر چه ‌از ما می‌ماند، صدقه ‌است». تنها آل محمد از اين مال می‌خورد([[1]](#footnote-1)).

در روايتی ديگر آمده كه ‌ابوبكر گفت: «.... هرچه پيامبر انجام می‌داد، من نيز به ‌آن پايبند خواهم بود و اگر چيزی از آنچه پيامبر عمل می‌كرده ترك كنم، بيم آن دارم كه منحرف شوم»([[2]](#footnote-2)).

از عائشه روايت است: بعد از وفات رسول خدا، همسران ايشان خواستند عثمان بن عفان را قاصد كنند كه ‌ابوبكر سهم ارث‌شان از پيا مبر را به ‌آنان بدهد، عائشه به آن‌ها گفته بود: مگر نه ‌اين است كه رسول خدا فرموده: **«**لاَ نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ»([[3]](#footnote-3)). «ما ارثيه نداريم، هر چه‌ از ما بماند صدقه‌ است».

از ابوهريره روايت است رسول خدا فرمود: **«**لاَ يَقْتَسِمُ وَرَثَتِى دِيِنَارًا مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِى وَمَئُونَةِ عَامِلِى فَهُوَ صَدَقَةٌ**»**([[4]](#footnote-4)). «از ميراث من ديناری تقسيم نكنيد و از آنچه بعد از من باقی می‌ماند، نفقه زنانم و مزد كارگرانم را پرداخت كنيد و باقی را صدقه بدهيد».

اين برخورد و رفتار ابوبكر با فاطمه در واقع عمل به توصیه و حديث رسول خدا بود، لذا گفت: «عملی كه پيامبر انجام داد، ترك نخواهم كرد»([[5]](#footnote-5)). و گفت: «سوگند به خدا، كاری كه ديدم پيامبر انجام مي‍دهد، ترك نخواهم كرد»([[6]](#footnote-6)).

فاطمه بعد از آن كه‌ابوبكر حديث رسول خدا را برايش خواند و شرح داد، دست از اين خواسته‌اش برداشت و اين دليل بر آن است كه حق را قبول كرده و به سخن پيامبر اذعان و اعتراف نمود، ابن قتیبه می‌گويد: منازعه‌يی كه سيده فاطمه با ابوبكر داشت امری منكر نبود، چون از حديث رسول خدا خبر نداشت و گمان می‌كرد كه مانند: افرادی عادی از پدرش ارث می‌برد، وقتی ابوبكر او را در جريان حديث پيامبر گذاشت، دست برداشت([[7]](#footnote-7)). و ديگر ادعای ميراث نكرد.

امّا برخی در موضوع ميراث پيامبر غلو كرده و از حق منحرف شده‌اند و جاهلان از آنچه در روايات صحيح آمده ‌اعراض كردند و اين موضوع را‌ يكی از اصول اختلاف بين صحابه و اهل بيت جلوه دادند وآن را ادامه‌ی مسئله‌ی اختلاف در باب خلافت دانسته‌اند و صحابه را به ويژه ‌ابوبكر و عمر متهم كردند كه به ‌اهل بيت ظلم و ستم روا می‌داشتند، چون به باور مخالفان اين دو نفر بودند كه خلافت را از اهل بيت غصب كردند و بعد از آن غصب اموال اهل بيت را بر آن افزودند، همان اموالی كه خداوند برای اهل بيت فرض کرده و حقوق مالی ایشان قرار داه بود. به باور روافض مسأله‌ی فدك و ندادن ارث فاطمه ‌از همان مسائلی است كه بعد از اين كه ‌ابوبكر خلافت را به تعبير آن‌ها غصب كرد، صحابه بر آن دست زدند و گفته‌اند: اين بدان دليل بود كه مردم به اهل بيت گرايش پيدا نكنند و اين مال موجب نشود كه مردم اطراف آنان جمع شوند و او را از خلافت خلع كنند.

هر كس كتاب‌های روافض را بررسی و در آن‌ها تحقيق كند، متوجّه می‌شود كه‌ آن‌ها در تلاشند تا حديث رسول خدا را که می‌فرماید: «نحن معاشر الأنبياء لانورث، ما تركنا صدقة». را رد كنند و مهمت‌رين دلایل كه در‏پی باطل جلوه دادن اين حديث هستند به شرح زير است:

1. ادعا می‌کنند که ‌اين حديث را ابوبكر صديق از خودش ساخته‌است، حِلّی می‌گويد: فاطمه‌ آن حديثی كه‌ ابوبكر از خودش ساخته بود: «هر چه ما به جای گذاريم، صدقه ‌است» را قبول نكرد و نيز می‌گويد: در اين باره به روايتی پناه ‌آورده كه تنها خودش روايت كرده ‌است([[8]](#footnote-8)).

مجلسی می‌گويد: ابوبكر و عمر فدك را تصرف كردند و برای توجيه غصب آن، روايت دروغين ِپليد: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث...» را از خودشان ساختند([[9]](#footnote-9)).

خمينی می‌گويد: ما معتقديم آن روايتی كه به پيامبر نسبت داده‌اند، صحيح نيست و به هدف ريشه‌كن كردن خانواده و اهل بيت پيامبر ساخته‌اند([[10]](#footnote-10)). ما در پاسخ اين ادعاها می‌گوييم: اين‌ها همه تهمت‌هايی واضح و كذب محض است، چرا كه فقط ابوبكر اين حديث را روايت نكرده، بلكه علاوه بر ابوبكر، عمر، عثمان، علي، طلحه، زبير، سعد، عبدالرحمن بن عوف، عباس بن عبدالمطلب، همسران رسول خدا، ابوهريره و حذيفه بن اليمان ما روايت كرده‌اند([[11]](#footnote-11)).

ابن تيميه/ می‌گويد: اين روايت از تمام افراد مذكور در كتابهای صحيح و مستند، ثابت و مشهور است و علمای حديث از آن آگاهند و اين كه فردی بگويد: ابوبكر به تنهايی اين حديث را روايت كرده، دلالت بر نهايت نادانی ‌يا دروغ عمدی او دارد([[12]](#footnote-12)).

ابن كثير پس از ذكر نام كسانی كه‌اين حديث را روايت كرده‌اند، می‌گويد: «اين پندار روافض باطل است و حتّی اگر تنها ابوبكر صديق اين حديث را روايت می‌كرد، برای تمام زمينيان واجب بود قبول نمايند و در اين مسأله ‌از او اطاعت كنند»([[13]](#footnote-13)). دكتر سليمان بن رجاء سحيمی‌مؤلف كتاب ارزشمند: «العقيدة في أهل البيت بين الإفراط والتفريط» می‌گويد: اين حقيقت در كتابهای شيعه وجود دارد. كليني، صفار و شيخ مفيد از امام جعفر پنجمين امام معصوم شيعيان روايت می‌كنند كه رسول خدا فرمود: «هر كس به راهی به قصد‌ يادگيری علم و دانش برود، خداوند راه رفتن به بهشت را برايش هموار و آسان می‌كند و علماء امانتدارانند و پرهيزگاران دژهای محكم‌اند و سفارش شده‌گان (اوصيا) سرداران و سادات‌اند و فضيلت عالم بر عابد همانند فضيلت ماه در شب چهارده بر ستارگان است و بی‌گمان علماء وارثان پيامبرانند و پيامبران از خودشان درهم و ديناری به ‌ارث نمی‌گذارند، ليكن آن‌ها از پيامبران علم را به ارث برده‌اند، لذا هر كس علم را از پيامبران بگيرد بهره‌ای كامل برده‌است»([[14]](#footnote-14)). و در روايتی ديگر از پيامبر نقل می‌كند: «بی‌گمان علماء وارثان پيامبرانند و پيامبران درهم و ديناری به ‌ارث نمی‌گذارند، بلكه ‌احاديث و سخنانشان را به جا می‌گذارند و علماء احاديثشان را به ‌ارث می‌برند»([[15]](#footnote-15)).

پرسيده شد: ای رسول الله! چه چيز به ‌ارث می‌گذار‌ي؟ فرمود: «آنچه پيامبران ديگر گذاشته‌اند».

1. گمان كرده‌اند اين حديث با این آیه مخالفت دارد که می‌فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ﴾ [النساء: 11].

«خداوند درباره (ارث بردن) فرزندانتان (و پدران و مادرانتان) به شما فرمان می‌دهد و بر شما واجب می‌گرداند كه (چون مُرديد و دخترانی و پسرانی از خود به جای گذاشتيد) بهره ‌يك مرد به اندازه بهره دو زن است».

ادعا كرده‌اند كه خداوند در باب ميراث در اين آيه پيامبر را استثناء نكرده و اين حكم را مخصوص امّت قرار نداده ‌است([[16]](#footnote-16)).

ولی حقيقت اين است كه خطاب اين آيه شامل كسانی است كه مورد هدف و قصداند و در اين آيه هيچ نشانه‌ای نيست كه لزوماً رسول الله هم از افراد مورد خطاب باشد([[17]](#footnote-17))، چون پیامبر با هيچ كس از افراد بشر قابل مقايسه نيست و نسبت به مؤمنان از خودشان بهتر و شايسته‌تر است، خداوند زكات و صدقات مستحبی را بر او حرام كرده و به او چيزهايی اختصاص داده كه به كسی غير از او اختصاص ندارد. از جمله چيزهایی كه به ‌او اختصاص داده ‌اين بود كه كسی از آن‌ها ارث نمی‌برند، اين بدان دليل است كه خداوند آن‌ها را از اين شبهه كه بر نبوتشان طعنه‌ی دنياطلبی برای ورثه‌شان وارد شود، حفظ كرده، امّا ديگر افراد بشر چون پیامبر نیستند، اين ايراد و طعنه بر آن‌ها وارد نخواهد شد، همان طور كه خداوند پيامبر ما را از نوشتن و طبع شعر و شاعری حفظ كرده تا شبهه‌ای بر رسالت ايشان وارد نشود و غير از ايشان كسی نياز به اين حفاظت و صيانت ندارد([[18]](#footnote-18)).

ابن كثير در رد استدلال روافض با آیه‌ی مذکور می‌گويد: «ترديدی نيست كه رسول الله در ميان پيامبران احكام مخصوص به خود دارد كه ديگر پيامبران با او مشاركت ندارند، اگر فرض را بر اين بگيريم كه ‌از ديگر انبياء وارثانشان ارث برده‌اند -در حالی كه هرگز چنين نبوده- قطعاً آن چه صحابه و در رأس آن‌ها ابوبكر روايت كرده‌اند، بيانگر اين است كه‌ اين حكم فقط به ‌ايشان اختصاص دارد([[19]](#footnote-19)). و بدینصورت باطل بودن استدلال آن‌ها در مخالفت با حديث روشن و واضح می‌شود.

1. گمان كرده‌اند كه ندادن ارث و استدلال به اين حديث با آيه‌ي: ﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَ﴾ [النمل: 16]. «سليمان وارث (پدرش) داود شد»، مخالف است و به پندار آنان با آنچه خداوند از پيامبرش زكريا حكايت كرده، مخالف است که خداوند می‌فرمايد:

﴿وَإِنِّي خِفۡتُ ٱلۡمَوَٰلِيَ مِن وَرَآءِي وَكَانَتِ ٱمۡرَأَتِي عَاقِرٗا فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا ٥ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَۖ وَٱجۡعَلۡهُ رَبِّ رَضِيّٗا ٦﴾ [مریم: 5-6].

«(پروردگارا!) من از بستگانم بعد از خود بيمناكم (چرا كه در ايشان شايستگی و بايستگی به دست گرفتن كار و بار دين را نمی‌بينم) و همسرم هم از اوّل نازا بوده‌است، پس از فضل خويش جانشينی به من ببخش. از من (دين و دانش) و از آل‌يعقوب (ثروت و قدرت) ارث ببرد و او را پروردگارا (در گفتار و كردار) مورد رضايت گردان».

و گفته‌اند: در اين آيات ميراث عام است و اقتضاء می‌كند که اموال و آنچه در مفهوم مال است را شامل شود، كسی نمی‌تواند بگويد: منظور فقط علم است و مال را شامل نمی‌شود([[20]](#footnote-20)).

پاسخ اين است كه «ارث» اسم جنس است كه‌ انواع مختلفی دارد و در ارث علم، نبوّت و پادشاهی و انواع چیزهای قابل انتقال را شامل می‌شود، خداوند متعال می‌فرمايد:

﴿ثُمَّ أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَا﴾ [فاطر: 32].

«(ما كتاب‌های پيشين را برای ملّت‌های گذشته فرستاديم و) سپس كتاب (قرآن) را به بندگان برگزيده خود (يعنی امت محمّدي) عطاء كرديم».

و می‌فرمايد:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡوَٰرِثُونَ ١٠ ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلۡفِرۡدَوۡسَ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ١١﴾ [المؤمنون: 10-11].

«آنان مستحقّان (سعادت) و فراچنگ‌آورندگان (بهشت) هستند. آنان بهشتِ برين را تملّك می‌كنند و جاودانه در آن خواهند ماند».

بنابراین در حقيقت آيه‌ي: ﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَ﴾ [النمل: 16]. آیه‌ی: ﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَ﴾ [مریم: 6]. بر جنس ارث دلالت دارد و هيچ دلالتی بر ارث مالی ندارد، چون داود اولاد و فرزندان زيادی غير از سليمان داشت و طبعاً سليمان تنها فردی نبود كه به صورت خاص از او ارث ببرد، بنابراين مشخص می‌شود كه منظور از ارث علم نبوت و مانند اين‌ها است نه مال. اين آيه برای مدح سليمان و نعمت‌هايی است كه خداوند به ‌او اختصاص داده‌‌است و حصر ارث به ‌ارثيه مال هيچ مدحی نيست، چرا كه‌ ارث بردن مال از امور عادی مشترك بين مردم است و منظور از آيه‌ي: ﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَ﴾ ارثيه‌ی مالی نيست، چون آل‌يعقوب هيچ ارثيه‌ی مالی بجا نگذاشتند و حتّی اگر می‌داشتند، فرزندان و ديگر ورثه‌اش ارث می‌بردند نه تنها فرزند زكريا([[21]](#footnote-21)).

همانطور كه‌ آيه‌ي: ﴿وَإِنِّي خِفۡتُ ٱلۡمَوَٰلِيَ مِن وَرَآءِي﴾ [مريم: 5] هيچ دلالتی ندارد كه منظور از ارث، ارث مالی باشد، چون زكريا بيم اين نداشت كه بعد از مرگش، مال و اموال او را بردارند چون مال چندانی نداشته، بلكه طبق روايت صحيح مسلم و بخاری از دسترنج خود می‌خورد([[22]](#footnote-22)). او كسی نبود كه بيش از رزق و روزی شبانه‌روزش را ذخيره كند و از خداوند بخواهد كه به او فرزند و اولاد بدهد تا مالش را از او به ارث ببرند، به اين ترتيب اين دو آيه بر آن دلالت دارد كه منظور از ارث، نبوت و جانشينی نبوت است([[23]](#footnote-23)).

قرطبی در تفسير آيه‌ی مذكور می‌نويسد: به همين دليل كسی از انبياء مالی به ‌ارث نمی‌برد و ذكريا از خداوند نخواسته بود كه كسی را وارث مالش گرداند، چون كسی مال و ثروت انبياء را به ‌ارث نمی‌برد و اين صحیح‌ترین دو قول در تفسير اين آيه‌است. منظور زكريا اين بوده که علم و نبوتش را به ارث ببرد نه مال و دارایی و دليل اين مدعا حديث صحيحی است كه رسول الله فرموده: «ما پيامبران ارثيه نداريم، هر چه‌از ما بماند صدقه‌است»([[24]](#footnote-24)) اين حديث تفسير آيه‌ي: ﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَ﴾ است و قول زكريا عليه‌السلام را كه خداوند نقل می‌كند:

﴿... فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا ٥ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَ...﴾ [مريم: 5- 6].

«پس برايم از جانب خود جانشينی ببخش كه از من و آل‌يعقوب ارث ببرد»، تفسير می‌كند، در حقيقت اين حديث عام بود و آيه را خاص می‌كند، چرا كه سليمان از داود مالی كه به جای گذاشته بود به ‌ارث نبرد، بلكه حكمت و علم او را به ‌ارث برد، به همين صورت‌ يحيی از آل‌يعقوب علم و نبوت را به ‌ارث برده‌ است نه مال، علماء و صاحبنظران جز روافض در تفسير قرآن همين را گفته‌اند([[25]](#footnote-25)).

شايسته ‌است بدانيم كه خود روافض هم با اين استدلال‌شان مخالفت كرده‌اند، چرا كه‌ آن‌ها ميراث پيامبر را منحصر به فاطمه می‌دانند و گمان كرده‌اند كه كسی جز او از رسول الله ارث نمی‌برد و همسران و عصبه ی رسول الله را از ارث ايشان محروم می‌دانند، به ‌اين صوت با عموم آيه‌ی مورد استدلال خودشان مخالفت كرده‌اند، شيخ صدوق با سندش از ابوجعفر باقر روايت می‌كند: «سوگند به خدا، عباس و علی از رسول الله ارث نمی‌برند و هيچ كس جز فاطمه‌از او ارث نمی‌برد و علی و كسانی ديگر دست به سلاح نبردند، مگر اين كه ‌از طرف او دينش را ادا كنند»([[26]](#footnote-26)). كليني، صدوقی و طوسی با سندهايشان از امام باقر روايت می‌كنند: «علي از رسول الله علمش را به ارث برد و فاطمه تركه‌اش را»([[27]](#footnote-27))، آن‌ها حتّی فاطمه را هم از ارثيه‌اش محروم كرده‌اند و گمان كردند زنان از زمين ارث نمی‌برند، كلينی در اصول كافی بابی به نام «زنان از زمين هيچ ارثی نمی‌برند» نوشته و تحت آن رواياتی كه ذكر كرده‌ است، از جمله: از ابوجعفر صادق روايت است كه گفت: زنان از زمين و چيزهای غير منقول هيچ ارثی نمی‌برند([[28]](#footnote-28)).

شيخ صدوق با سندش تا ميسر روايت می‌كند: كه ‌از امام صادق سؤال کردم درباره‌ی حق زنان از ميراث؟ فرمود: از زمين و اشياء غيرمنقول ميراثی ندارند([[29]](#footnote-29)). با اين روايات روشن می‌شود كه سيّده فاطمه بدون استدلال از حديث: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث». حق ارثيه نداشته‌اند، اگر كه زن - آنطور كه در روايات شيعه‌ آمده ‌از چيزی غيرمنقول و زمين ميراث نمی‌برد، چگونه می‌گويند فاطمه حق داشته درخواست كند فدك را - آن طور كه می‌گويند - به ‌او واگذار كنند و اين در حالی است كه فدك زمين بوده‌ است!!؟([[30]](#footnote-30)). این دلیلی است بر دروغ و تناقض‌گویی آن‌ها، همچنین دلیل است بر جهل و نادانی([[31]](#footnote-31)).

امّا ادعای رافضه مبنی بر اینکه ‌ابوبکر از فاطمه جهت اثبات مدعا درخواست شاهد کرد و گویا او علي و ام‌ايمن را به عنوان شاهد آورد، امّا ابوبكر شهادت آن دو را قبول نكرد، دروغی آشكار است، حماد بن اسحاق می‌گويد: «اين كه برخی می‌گويند: فاطمه ‌آمد و فدك را درخواست نمود و‌ يادآور شد كه پيامبر آن را به او داده و علی نيز گواهی داد، امّا ابوبكر با استدلال به اين كه علی شوهر او است، شهادت علی را قبول نكرده، اين ادعا هيچ اصلی ندارد و از هيچ روايت صحيحی ثابت نشده كه فاطمه چنين ادعايی كرده باشد، در حقيقت اين مسأله خودساخته‌ای ست كه هيچ ثبوتی ندارد([[32]](#footnote-32)).

1. به دلالت سنّت و اجماع كسی از پيامبر ارث نمی‌برد، ابن تيميه می‌گويد: اين كه كسی از پيامبر ارث نمی‌برد با احاديث صحيح و اجماع صحابه ثابت است و هر‌ يك از اين دو دليل قطعی است، لذا نمی‌توان گفت: اين با آيه، كه عام است، تعارض دارد و اگر عموميّت آيه را بپذيريم، باز هم حکم آن با اين دو تخصیص می‌شود، حتّی اگر عام بودن آيه را دليل به حساب آوريم، ظنی است كه قابليت تعارض با دليل قطعی را ندارد، چون ظن نمی‌تواند با امر قطعی معارض باشد و اين بدان دليل است كه‌ اين روايت را اشخاص زيادی از صحابه در اوقات و مجالس مختلف روايت كرده‌اند و كسی از صحابه اين روايت را انكار نكرده، بلكه همه ‌آن را پذيرفته و تأييد كرده‌اند، آري، به همين دليل كسی از همسران رسول الله در خواست ميراث نكرده‌اند و به طور عام هيچ كس از وارثان بر درخواست ميراث اصرار نورزيدند، هر كس ادعای ارثيه كرد، وقتی حديث پيامبر را به ‌او می‌گفتند، از ادعايش دست می‌کشید و اين مسأله به همين حالت، در تمام دوران خلافت خلفای راشدين استمرار ‌يافت و علی در دوران خلافت خودش هيچ تغييری در اين باره به وجود نياورد و تركه‌ی پيامبر را كه هنوز وجود داشت، مانند باغ فدك تقسيم نكرد([[33]](#footnote-33)).

ابن تيميه می‌گويد: علی خلافت را بعد از ذی‌النورين به دست گرفت و فدك و ديگر اموال تركه‌ی پيامبر تحت حكم او واقع شد و از آن‌ها هيچ چيز به فرزندان فاطمه، همسران رسول الله و فرزند عباس نداد، اگر ندادن اين‌ها ظلم و ستم بود، علی در آن شرايط می‌توانست اين ظلم را دفع كند، چرا نكرد؟ حتّی از جنگ با معاويه و سپاه شام برايش آسان‌تر بود، چرا برای عملی كردن آن هيچ اقدامی‌نكرد؟؟؟ مگر نه ‌اين است كه با معاويه جنگيد، در حالی كه در جنگ با او آن شر بزرگ به پا شد و به آنان كم‌ترين هديه و بخشش مالی نداد، امّا برگرداندن حق فرزندان فاطمه -آن طور كه ‌ادعا می‌كنند- برایش كاری بسيار آسان‌تر بود، چرا اين كار را نكرد؟!.

به اين ترتيب به ‌اجماع خلفای راشدين كسی از پيامبران ارث نمی‌برد و آن چه به جای می‌گذارند، صدقه‌است.

خليفه‌ی عباسی ‌يا همان عباس سفاح با استدلال به ‌اجماع با مناظره‌کنندگانش در این مورد استناد می‌کرد، همانگونه که ‌ابن جوزی در کتاب (تلبيس ابليس) می‌نويسد: از سفاح روايت است روزی در حال سخنرانی بود كه مردی از آل علی برخواست و گفت: من از فرزندان علی هستم، سپس گفت: ای امير مؤمنان مرا عليه كسانی كه به من ستم كرده‌اند، ‌ياری کن، پرسيد: چه كسی به تو ظلم كرده‌است؟ آن مرد گفت: من از خاندان علی هستم، همان كسی كه‌ ابوبكر با ندادن فدك به فاطمه ظلم كرد، سفاح گويد: اين ظلم به شما ادامه داشت تا آن كه‌ ابوبكر از دنيا رفت؟

گفت: آري! گفت: بعد از او چه كسی به ستم بر شما ادامه داد؟ گفت: عمر، سفاح گفت: و عمر تا پايان عمر به ستم کردن به شما ادامه داد؟ گفت: آري. پرسيد بعد از او چه كسی به ستم بر شما ادامه داد؟ گفت: عثمان، گفت: و تا آخر عمرش بر ستم به شما ادامه داد؟ گفت: آري، باز پرسيد: بعد از او چه كسی به شما ستم كرد؟ راوی می‌گويد: آن مرد سؤال كننده متوجّه شد نمی‌تواند بگويد: علی هم تا پايان عمر بر ما ستم كرد، لذا پريشان به ‌اين طرف و آنطرف نگاه می‌كرد كه جايی پيدا نموده و فرار كند!؟([[34]](#footnote-34)).

برخی از فرزندان علي تصريح كرده‌اند كه ‌اگر آن‌ها هم به جای ابوبكر می‌بودند، همان حكم ابوبكر را می‌دادند و تاييد كرده‌اند كه ‌اجتهاد ابوبكر درست بوده ‌است. بيهقی با سندش از فضيل بن مرزوق روايت می‌كند كه زيد بن علی بن حسين بن علی بن ابو طالب گفت: اگر من هم به جای ابوبكر بودم درباره‌ی فدك همان حكم ابوبكر را می‌دادم([[35]](#footnote-35)).

ابوالعباس قرطبی آورده كه‌ اهل بيت از علی گرفته تا كسانی که بعد از او آمده‌اند و فرزندان عباس كه بعدها صدقات مربوط به پيامبر در اختيار آن‌ها بوده ‌است، اتفاق نظر داشته‌اند كه تركه‌ی رسول الله صدقه بوده‌ است و آنهايی هم كه صدقات مربوط به رسول الله در اختيارشان بوده، عقيده نداشتند كه حق تصرف دارند، بلكه معتقد بودند فقط باید آن را در راه خدا انفاق كنند و بس.

قرطبی گويد: وقتی علي خلافت را به دست گرفت در هيچ چيز از آنچه در دوران خلافت ابوبكر، عمر و عثمانب صورت می‌گرفت تغييری نداد و اقدام به تصرف تركه‌ی پيامبر نكرد و هيچ چيز از آن‌ها را بين ورثه تقسيم نكرد، فقط درآمد آن‌ها را در ميان همان افرادی كه قبلاً تقسيم می‌شد، تقسيم می‌كرد، بعد از او به دست حسن بن علی و بعد از او حسين بن عليب و بعد از او به دست علی بن حسين و بعد از او به دست حسين بن حسن و بعد از او به دست زيد بن حسين و بعد از به دست عبدالله بن حسين بود.

سپس طبق روايت برقانی در صحيحش سرپرستی آن‌ها را فرزندان عباس به دست گرفتند، تمام افراد مذكور بزرگان اهل بيت بوده و از ديدگاه شيعه مورد اعتماد و ائمه‌ی آن‌ها هستند و از هيچ‌ يك از افراد فوق روايت نشده كه فدك و ديگر موارد مانند آن را تصرف كرده باشند و ‌يا كسی از آن‌ها ارث برده باشد، اگر آنچه می‌گويند حق می‌بود، قطعاً علي ‌يا‌ يكی از افراد اهل بيت بعد از آنكه بر آن‌ها تسلط پيدا كرد، آن‌ها را تصرف می‌كرد و در اختيار می‌گرفت([[36]](#footnote-36))، در حالی كه چنين نبوده و نشده ‌است.

ابن كثير می‌گويد: برخی در اين موضوع با جهالت و نادانی سخنها گفته‌اند و در چيزی كه علم نداشتند خودشان را به تكلف انداختند، از روی جهل و نادانی دروغ گفتند و چون نتوانستند آن را درست بفهمند، در مسئله‌ای دخالت كردند كه به آن‌ها مربوط نمی‌شد([[37]](#footnote-37)). اگر مسائل را آنطور كه می‌بايست، درست می‌فهميدند قطعاً فضيلت و مقام ابوبكر صديق را درك می‌كردند و عذرش را می‌پذيرفتند، همان چيزی كه بر تمام افراد مسلمان پذيرش آن واجب است، ليكن آن‌ها به متشابه تمسك جستند و امور معلوم نزد ائمه‌ی اسلام -از صحابه و تابعين گرفته تا علمای معتبری كه بعد از آن‌ها بودند- را ترك كردند([[38]](#footnote-38)). ([[39]](#footnote-39)).

فاطمهل از زنان کامل و سید زنان بهشت است

در [فتاوی اللجنة الدائمة: 3/235] آمده‌ که‌ پیامبر به‌ فاطمه‌ مژده‌ داد که‌ ایشان سید و بزرگ زنان بهشت می‌باشند.

و در [فتاوی و مقالات ابن باز: 7/402] آمده‌: ... از میان مردها افراد زیادی به‌ درجه‌ی کمال دست یافته‌اند، اما محمد از همه‌ی آن‌ها کامل‌تر و فاضل‌تر است، زیرا در روایت صحیحی از پیامبر نقل شده‌ که‌ فرمودند: «كَمُلَ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلاَّ مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ وَآسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ وَفَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ».

«مردهای زیادی به‌ درجه‌ی کمال رسیده‌اند، اما از میان زنان جز مریم دختر عمران و آسیه‌ دختر مزاحم (همسر فرعون) زن دیگری به‌ آن درجه‌ دست نیافته‌ است، و فضل و برتری عایشه‌ بر سایر زنان مانند فضل و برتری آب‌گوشت بر سایر غذاها است».

و در روایاتی دیگر به‌ ثبوت رسیده‌ که‌ پیامبر فرمودند: خدیجه‌ دختر خویلد ك مادر فرزندان پیامبر جزو زنان کامل می‌باشد و به‌ همین سان راجع به‌ فاطمه‌ دختر پیامبر نیز به‌ ثبوت رسیده‌ که‌ فرمودند: ایشان سید زنان اهل بهشت می‌باشند، پس اینان (پنج زن ذکر شده‌) زنانی هستند که‌ در میان سایر زنان به‌ درجه‌ی کمال دست یافته‌اند.

عقیده‌ای که‌ پیروان امام محمد بن عبدالوهاب بدان ایمان دارند و دانشمندان فرهیخته‌ی ایشان بدان تصریح می‌نمایند عبارت است از اینکه: فاطمه‌ی زهرا، جزو زنان کامل و سید زنان بهشت می‌باشد([[40]](#footnote-40)).

فاطمه زهرال، شهادت یا وفات؟

در حدود سال 1371 شمسى بود كه عده‌ای از كارشناسان و محققان حكومت ايران مستقر در مجلس شورای اسلامی كه جزو نمايندگان هم بودند پس از 1400 سال تحقيق و بررسی ناگهان به راز مهمی پی بردند و آن اينكه حضرت فاطمه دختر رسول خدا فوت ننموده بلكه شهيد شده است اينجا بود كه آن نمايندگان مجلس اعلام كردند از اين پس در تقويمها بجای وفات بنويسند شهادت، و اين روز را تعطيل اعلام نمودند و بدين صورت بزرگترين ضربت را بر وحدت اسلامی وارد نموده و شكافی عميق ايجاد نمودند، و اگر تقويمهاى قبل از سال‌هاى 1371 شمسى را بررسى كنيد خواهيد يافت که در آن‌ها بجاى شهادت فاطمه، وفات فاطمه نوشته شده است.

بنابراين مسئله شهادت فاطمهل بزرگترين افترا و دروغ تاريخ است و هرگز چنين چيزی صحت ندارد.

جالب اينجاست كه چطور ممكن است حضرت علي كه اسد الله (شير خدا) و فاتح خيبر بحساب ميايد، و كسيكه موظف بود از همه مظلومان دفاع كند نتوانست از خودش و ناموسش دفاع كند؟ و ناموس (همسر) خط قرمز هر شخصی به حساب می‌آيد و بيعرضه ترين آدمها جاييكه زن و بچه خود را در خطر ببينند از فدا نمودن خود دريغ نمی‌نمايند، پس چرا حضرت علی از همسر خودش و از دختر پيامبر دفاع ننمود؟ در حاليكه پست ترين و نامردترين آدمهای كره زمين از همسر و فرزندان خود دفاع می‌كنند و اگر نتوانند از جان خود دريغ نمی‌نمايند. اين را در اصطلاح ما مظلوميت نمی‌گويند بلكه بی غيرتی و نامردی می‌نامند.

اهل سنت حضرت علي را اسد الله الغالب (شير پيروزمند خدا) لقب داده‌اند چون حضرت علی در هيچ جا مغلوب كسی ديگر نشد، ولى اهل تشيع متاسفانه با قبول كردن شهادت فاطمه در واقع حضرت على را نامرد دانسته‌اند كه شايسته چنين شخص بزرگوارى نيست، و در صورت پذيرفتن اين مطلب دروغ، حضرت علی چه مردانگی داشت؟

و در صورت صحت اين مطلب دروغ، آنان كه چنين كردند ظالم بودند و طبق آيه كريمه كه می‌گويد: ﴿وَلَا تَرۡكَنُوٓاْ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ﴾ [هود: 113]. «به ظالمان نزديك نشويد كه در آتش می‌افتيد». حضرت علی با چه مجوزی دست در دست آنان گذاشته بود و پشت سرشان نماز می‌خواند و در همه موارد كمكشان می‌نمود طوريكه حضرت عمر حضرت على را مشاور خود قرار داده بود؟

و چرا حضرت علي دخترش ام كلثوم (دختر فاطمه) را به عقد حضرت عمر در آوردند؟ آن دختر چطوری پذيرفت كه با قاتل مادرش همبستر شود؟ حسن و حسين كجا بودند؟ چرا هيچ اعتراضی ننمودند؟

خلاصه قول اينست كه حادثه شهادت فاطمه كه سببش لگد زدن عمر به شكم او می‌دانند و سبب سقط جنين فاطمه می‌دانند، يكى از بزرگترين افتراءات تاريخ است و نبايد چنين خرافاتى را قبول كرد، و هر كسى آن را قبول كند در واقع حضرت على را ديوث و نامرد و ترسو می‌داند، ولى اهل سنت كه اين حادثه را افتراء می‌دانند حضرت على را اسد الله و مرد حق و شجاع و دلير می‌دانند كه هرگز ممكن نبود در دفاع از اهل حق دريغ كند چه برسد به دفاع از ناموس خود؟!.

وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه إلی یوم الدین

فروپاشی تئوری امامت و امام زمان و شكنجه فاطمه الزهراء

سنی نیوز: پژوهشگر ودانشمند شيعه عراقی به نتائجی دست يافته كه اختلافات شيعه و سنی را برای هميشه از بين می‌برد!.

يكی از پژوهشگران بزرگ و سرشناس شيعه عراق گفته است: به نتائجی دست يافته كه اختلافات تاريخی شيعه با اهل سنت را كنار زده و ثابت می‌كند كه اين اختلافات هيچ ريشه و اساسی ندارد.

ايشان طی سال‌ها پژوهش و بررسی‌های عميق بدين نتيجه رسيده‌اند كه همه اين اختلافات ريشه در مسائل سياسی داشته و هيچ ربطی به قضايای عقيدتی و دينی ندارند.

احمد الكاتب استاد سرشناس سابق حوزه‌های علميه عراق و كويت و ايران و رئيس انجمن گفتگوی تمدنها در لندن بر اين نقطه بسيار تأكيد داشت كه بررسی‌های ايشان پرده از شايعه‌ی فرضيه امام غائب بركشيده، و ثابت كرده كه امام زمان هرگز بدنيا نيامده است. و همچنين بدين نتيجه دست يافته كه نظريه «امامت الهی» كه اساس فكری شيعه دوازده امامی بر آن بنا شده هيچ ريشه و اساسی‌ ندارد. وثابت كرده كه شايعه ضربه زدن عمر بن الخطاب به دخت حضرت پيامبر اكرم -فاطمه الزهراء- در هنگام گرفتن بيعت برای ابوبكر افسانه‌ای است ساخته و پرداخته برخی از سود جويان و هيچ اساس و مدرك تاريخی بهمراه ندارد.

ايشان در گفتگويی كه با «العربية - نت» داشتند خاطر نشان ساختند كه اين نتائج دقيق و علمی در حقيقت می‌تواند عملا ريشه‌ی همه اختلافات جوهری و اساسی بين شيعه و اهل سنت را بخشكاند. و می‌تواند سد راه محكمی باشد جلوی همه كوشش‌های مغرضانه و دشمنانه‌ی دشمنان قسم خورده اسلام كه سعی دارند همواره تخم فتنه و فساد را بين اين دو طائفه‌ی بزرگ اسلامی بپاشند. بخصوص كه زمينه سياسی كنونی در عراق و كويت و لبنان و ايران و پاكستان نشانگر اينست كه شيعه و اهل سنت عملا بر روی مواردی كه در طول ۱۴۰۰ سال با هم اختلاف نظر داشتند به اتفاق رسيده‌اند.  
ايشان سخن خود را بدينصورت روشن‌تر ساختند كه:

اختلاف سياسی بين اين دو مذهب در واقع بر روی قضيه امامت بوده است. و اكنون تقريبا اثری از اين اختلاف بچشم نمی‌خورد. شيعيان امروزه قضيه غيبت امام دوازدهم را پشت سر نهاده ديگر منتظر ايشان نيستند تا از سرداب برآيد و زمام امور حكومت اسلامی را بدست بگيرد. وهمچنين ديگر معصوميت و از سلاله علوی بودن را از ويژگی‌های فرمانروا و حاكم -آنطوری كه در نظريه امامت است-‌ به حساب نمی‌آورند.

اين پژوهشگر و دانشمند عراقی كه احمد الكاتب نام دارد و در يك خانواده مذهبی شيعه دوازده امامی پرورش يافته در ادامه سخنان خود گفتند كه، نتائج اين پژوهش‌ها و تحقيقات علمی خودشان را در كتابهايی به رشته تحرير در آورده به مراجع بزرگ شيعه تقديم داشته تا مورد بحث و بررسی قرار دهند، ودر جواب مراجع سرشناس مذهب شيعه جز با ادله و براهين فلسفی و خيالاتی و نظريه‌های بی‌پايه و اساس در مورد امام دوازدهم محمد بن الحسن العسكری تحقيقات ايشان را رد نكردند. و وقتی مؤلف از آن‌ها ادله و براهين ومدارك تاريخی و علمی خواستند جوابی نداشتند كه به او بدهند!…

ايشان خاطر نشان ساختند كه همه حوزه‌های علمی و همه مراجع شيعه بخوبی آگاهند كه هيچ‌گونه ادله و براهين تاريخی و علمی نظريه‌هايشان را تأييد نمی‌كند، و آن‌ها همه بر اين اعتقادند كه در اينگونه امور اجتهاد واجب بوده تقليد قطعا حرام است، و در بين ايشان فتوايی است مشهور كه می‌گويد: تقليد در مسأله تقليد حرام است!.

آقای احمد الكاتب به نتائج يكی از گفتگوهايشان در «قم» با علماء سرشنان آن ديار اشاره داشت كه، يكی از علماء بررسيهای ايشان را به «پژوهش‌های تاريخی» توصيف نموده بود، اشاره كرد و گفت: «اگر واقعا در پی رد هستيد بايد با بحث و كنكاوش در تاريخ باشد. اما واقعيت اينست كه اين نظريه هيچ مدرك تاريخی و اساس واقعی ندارد. و تنها دليل ما بر وجود امام غائب يك مشت اعتبارات فلسفی و چند نظريه و تصورات خيالی است»!...

و در رد بر اينكه مرجع شيعی بزرگ معاصر «محمد حسين فضل الله» در گفتگويی كه اخيرا بر صفحات روزنامه «عكاظ» سعودی منتشر شده او را غير متخصص معرفی نموده. احمد الكاتب گفتند: «متخصص نبودن كلمه ايست افتراضی كه سر و ته آن مشخص نيست. و در حقيقت متخصص آن است كه موضوع را كنكاوش می‌كند و پس از بحث و بررسی‌های طولانی دليل‌ها و نتائج خود را تقديم می‌دارد، و همه را به آنچه بدان دست يافته قانع می‌سازد».

ايشان در ادامه گفتند كه: «در حوزه‌های علميه هيچ متخصصی در اين زمينه نيست، چرا كه در حوزه چيزی بنام بحث و بررسی در تاريخ و يا در أصول مذهب شيعه وجود ندارد. و همه علماء می‌گويند كه در اين زمينه تقليد جائز نيست!».

امامت الهی و مهدی منتظر:

احمد الكاتب روی اين نقطه كه امامت و مهدی منتظر از نكاتی هستند كه می‌تواند مورد بحث و بررسی قرار گيرد تأكيد داشته، در اشاره گفت كه آقای آيت الله علی سيستانی نيز بر اين عقيده‌اند كه هيچكدام از اين دو مورد از اصول شيعه نيست.

ايشان گفتند كه در مورد وجود زنده امام دوازدهم و اينكه ايشان ظهور خواهند كرد تا مردم را از بدبختی‌ها و منجلاب فساد رهانيده حكومت اسلامی تشكيل دهند، مفكوره‌ای كه اساس عقيده امامت را تشكيل می‌دهد سالها بحث و بررسی كرده و بدين نتيجه دست يازيده كه همه اين قصه ساختگی است و هيچ پايه و اساسی ندارد.

ايشان در ادامه عرائض خود گفتند كه: كتابهای اوليه شيعه در قرنهای سوم و چهارم و پنجم هجری بر اين اتفاق است كه مفكوره امام زمان افتراضی و خيالاتی است، و هيچ دليل و برهانی بر ولادت او نيست. همه آقايان «الـمرتضی» و «العمانی» و ديگران می‌گويند كه: «ما با دليل‌های عقلی وجود اين انسان را فرض می‌كنيم. و هيچ دليل و برهان تاريخی و علمی درستی بر وجود او نداريم».

دانشمند برجسته شيعه معاصر آقای احمد الكاتب گفتند كه: فرضيه امامت الهی كه بر پايه عصمت و غيبت او بنا نهاده شده، نظريه سياسی اهل بيت نيست، اين تئوری ساخته و پرداخته متكلمين بوده و به اهل بيت بزور و بهتان نسبت داده شده است.

ايشان بدين نقطه نيز اشاره كردند كه نتائجی كه ايشان بدان دست يافته‌اند در رده‌ی دوم پيشرفت‌های سياسی و مثبت بسياری است كه در حال حاضر در دنيای شيعه به وجود آمده است قرار می‌گيرد. شيعه معاصر دمكراسی را اختيار نموده و ولايت فقيه در ايران سعی دارد كه به گونه‌ای بين شوری و دمكراسی پيوندی نوين ايجاد كند تا در سايه آن «امامت» ملت اختيار شود نه اينكه امام از سوی خدا بر منصب قدرت حائل آيد! يا اينكه عصمت و يا از نوادهگان حضرت علی بودن از شرط‌های انتخاب او قرار گيرد. و بدينصورت دروازه امامت به روی همه باز است.

شايعه ضربه زدن عمر به فاطمه زهراء:

ايشان به يكی از نتائجی كه بدان دست يافته‌اند اشاره داشته روشن ساختند كه:   
شايعه شكستن عمر سينه دختر رسول اكرم فاطمه زهراء، و سقط شدن جنين ايشان در هنگام بيعت گرفتن برای خلافت ابوبكر الصديق پس از وفات رسول خدا هيچ دليل و مدرك تاريخی و واقعی ندارد.

و گفتند: «اين افسانه‌ای است كه در قرن دوم ساخته و پرداخته شد وبا مرور زمان كم كم شاخ و برگ گرفت، تا اينكه يك كلاغ چهل كلاغ شد. و برخی از قصه پردازان سنی آن را تكرار كردند، وهيچ اثری از آن در كتابهای مؤرخان و محققان اهل سنت نيست. و با گذشت زمان، برخی از دروغ پردازان شيعه در قرن چهارم و پنجم هجری آن را گرفته شاخ و برگ دادند، تا بدينصورت افسانه‌ای وخرافی كنونی به بازار آمد».

و در حقيقت اين دسيسه و نيرنگی بود برای نجات دادن تئوری «امامت الهی» كه بيعت حضرت امام علی با هر يك از خليفه‌های پيشين خود ابوبكر صديق -پدر زن رسول اكرم- وعمر فاروق -پدر زن ديگر رسول اكرم- و عثمان ذی النورين -داماد پيامبر اكرم- آن را از ريشه بر می‌كند. چرا كه اگر چنانچه اين فرضيه حقيقت می‌داشت هرگز حضرت علی نمی‌توانست با آن‌ها بيعت كند.

آنها با اين قصه ساختگی خواستند بگويند كه اين بيعت با زور از امام علی -شير خدا و فاتح خيبر!- پس از حمله به خانواده‌اش و شكستن سينه فاطمه زهراء گرفته شد!.

آقای كاتب در ادامه گفتند: «از اين قصه ساختگی هيچ اثری در كتاب‌های عمده و اساسی و قابل اعتماد شيعه نمی‌يابی. بطور مثال، آقای كلينی در كتابش «الكافی» هيچ يادی از آن ننموده، در حاليكه او كتاب «سليم بن قيس الهلالی» -را كه ادعاء سوزاندن عمر در خانه فاطمه و زدن ايشان و اسقاط جنينش به آن نسبت داده می‌شود-، را بخوبی مطالعه كرده و در دسترش بوده است.

ايشان بدين نقطه نيز اشاره داشتند كه روابط اجتماعی و خانوادگی در سطح بسيار عالی و خوبی كه بين حضرت امام علی و خليفه دوم حضرت عمر بن الخطاب بوده خود نشانگر دروغ بودن اين افسانه است. اين روابط تا جايی محترمانه و دوستانه و نزديك بود كه حضرت امام علی با كمال خوشحالی جگر گوشه و دختر نازنينش از دامن دختر رسول اكرم (فاطمه الزهراء) كه «ام كلثوم» نام داشت را به عقد ازدواج خليفه دوم حضرت عمر بن الخطاب در آوردند.

بعد از اين آيا تصور می‌رود كه آن صحابی و يار بزرگوار پيامبر اكرم خدای ناخواسته جگر گوشه‌ی رسول خدا و مادر خانمشان را چنين مورد ضرب و شتم قسرار دهند؟!.

اين افسانه‌ای است كه هيچ عاقلی نمی‌تواند آن را قبول كند!.

و ايشان بر اين نقطه نيز تأكيد داشتند كه شيخ مفيد كه از بارزترين دانشمندان و علماء شيعه است كتاب «الهلالی» را دروغ و موضوع و ساختگی دانسته و گفته كه در اين كتاب تحريفات بسياری روی داده، غير قابل اعتماد بوده و هيچ ارزش علمی و تاريخی ندارد. و اين سخن همه محققان و پژوهشگران شيعه است.

جناح راست شيعه صفوی:

ايشان علمبرداران اين قصه خرافاتی را «جناح راست» و يا بگفته‌ی دكتر علی شريعتی «شيعه صفوی» ناميد، و اضافه كرد كه اين‌ها بازتابی منفی در جامعه دارند. و با ديد منفی و تارشان به عمر بن الخطاب می‌نگرند. و بدينوسيله رهبريت دوگانگی جامعه اسلامی و شعله‌ور ساختن آتش دشمنی بين شيعه و اهل سنت را در دست دارند.

اين دشمنی ساختگی و خيالاتی كه در حقيقت ما امروزه بدان هيچ نيازی نداريم و بر عكس جهان اسلام امروز بيش از هر روز ديگر نيازمند وحدت و همبستگی و براندازی اين سدهای راه و كنار زدن اين خرافات و اسطوره‌هاست.

آقای احمد الكاتب در سال ۱۹۵۳ميلادی (۱۳۳۲ خورشيدی) در شهر كربلای عراق چشم بجهان گشود. و در مورد زندگيش می‌گويد كه مادرش او را آماده می‌ساخت تا سربازی جان بكف باشد در لشكر مهدی منتظر، و يكی از ۳۱۳ ياران راستگو و مخلص ايشان كه شرط ظهورشان هستند، باشد.

ايشان در گفتگويشان با «العربيه -‌ نت» بصراحت گفتند كه، قبل از دست يافتن به اين نتائج دقيق و علميشان در اين قضيه بسيار تعصب داشتند: تنها ۱۴ سال داشتم كه وارد حوزه علميه شدم. بيش از ۲۵ سال فقه را تدريس كردم. و قبل از رسيدن به اين نتائج علمی و دقيق بيش از ۱۵ كتاب تأليف كردم كه بارزترين آن كتاب -ده منهای يك می‌شود: صفر!- است كه در آن سعی كرده‌ام بگويم، اگر ما فرضيه امامت را از دين بر داريم چيزی از دين باقی نخواهد ماند! و در سال ۱۹۷۴م آن را منتشر ساختم و پس از آن بارها بچاپ رسيد. و من پايه گذار حركت شيعه امامی در سودان هستم. و در راستای دعوت و تبليغ بسوی فكر شيعه امامی سالهای متمادی از زندگيم را صرف نمودم. و اخيرا به ياری خداوند متعال و با توفيق بدو به اين نتائج حساس و دقيق علمی دست يافته‌ام كه برنامه زندگی و ديدگاهم را به كلی تغيير داده، و آن را شاه‌راهی می‌بينم در راستای وحدت و همبستگی اسلامی و فروپاشی بدعتها و خرافات و كشيدن گليم از زير پای دلالان و تاجران دين!.

**دبی - فراج اسماعيل**

رد حدیث جوینی درمورد کشته‌شدن حضرت‌فاطمه به‌دست حضرت‌عمر

**نویسنده: محمد باقر سجودی**

شبهه شیعه

يكى از دليل‌هاى شيعيان براى اثبات مصيبت‌هاى وارده بر حضرت زهرا (سلام الله عليها) و شهادت آن بانوى گرامی، روايتى است كه، صدر الدين، ابوالمجامع جوينى در كتاب معتبر فرائد السمطين آورده است. وى در اين كتاب مى‌نويسد: روزى پيامبر نشسته بود، حسن بن عليإ وارد شد، ديدگان پيامبر كه بر حسن افتاد، اشك آلود شد، سپس حسين بن علی بر آن حضرت وارد شد، مجدداً پيامبر گريست. در پى آن دو، فاطمه و عليإ بر پيامبر وارد شدند، اشك پيامبر با ديدن آن دو نيز جارى شد، از پيامبر علت گريه بر فاطمه را پرسيدند، فرمود:

«وَأِنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا ذَكَرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي كَأَنِّي بِهَا وَقَدْ دَخَلَ الذُّلُّ في بَيْتِهَا وَانْتُهِكَتْ حُرْمَتُهَا وَغُصِبَتْ حَقُّهَا وَمُنِعَتْ‏ إِرْثُهَا وَكُسِرَ جَنْبُهَا [وَكُسِرَتْ جَنْبَتُهَا] وَأُسْقِطَتْ جَنِينُهَا وَهِيَ تُنَادِي يَا مُحَمَّدَاهْ فَلَا تُجَابْ وَتَسْتَغِيثُ فَلَا تُغَاثْ... فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُني مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَتَقَدَّمَ عَلَيَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَغْصُوبَةً مَقْتُولَة. فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهَا وَعَاقِبْ مَنْ غَصَبَهَا وَذَلِّلْ مَنْ أَذَلَّهَا وَخَلِّدْ فِي نَارِكَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَهَا حَتَّى أَلْقَتْ وَلَدَهَا فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ آمِين‏». «زمانى كه فاطمه را ديدم، به ياد صحنه‌اى افتادم كه پس از من براى او رخ خواهد داد، گويا مى‌بينم ذلت وارد خانه او شده،‌ حرمتش پايمال گشته، حقش غصب شده، از ارث خود ممنوع گشته، پهلوى او شكسته شده و فرزندى را كه در رحم دارد سقط شده، در حالى كه پيوسته فرياد مى‌زند: وا محمداه!، ولى كسى به او پاسخ نمى‌دهد،‌ کمک مى‌خواهد، اما كسى به فريادش نمى‌رسد. او اول كسى است از خاندانم كه به من ملحق مى‌شود، و در حالى بر من وارد مى‌شود كه محزون، نالان، غمگين، حقش غصب و شهيد شده است. در آن حال عرض مى‌كنم: خدايا لعنت كن هر كه به او ستم كرده، كيفر ده هر كه حقش را غصب كرده، خوار كن هر كه خوارش كرده و در دوزخ مخلد كن هر كه به پهلويش زده تا اين كه فرزندش را سقط كرد، و ملائكه آمين گويند». الجويني، ابراهيم بن محمد بن مؤيد (متوفای 722ﻫ)، فرائد السمطين، ج2، ص 34-35، ناشر: مؤسسة المحمودی - بيروت، 1400.

روايت جوينى ثابت مى‌كند كه خانه فاطمه زهرا (سلام الله عليها) مورد هجوم واقع شده، حرمت وى شكسته شده، حقش غصب شده،‌ بازويش شكسته شده و.... برخى ادعا مى‌كنند كه جوينى حاطب ليل بوده و روايت وى ارزشى ندارد. ما صحت و سقم اين مطلب را بررسى مى‌كنيم. ابن حجر عسقلانى در الدرر الكامنة مى‌نويسد: «إبراهيم بن محمد بن الـمؤيد بن حمويه الجويني... وله رحلة واسعة وعني بهذا الشأن وكتب وحصل وكان دينا وقورا مليح الشكل جيد القراءة وعلى يده اسلم غازان... قال الذهبي كان حاطب ليل جمع أحاديث ثنائيات وثلاثيات ورباعيات من الأباطيل الـمكذوبة وقال في المعجم المختص شيخ خراسان وكان حسن الصحبة ذا اعتناء بهذا الشأن وعلى يده أسلم غازان ومات سنة 722 ﻫ بالعراق». «ابراهيم بن محمد بن مؤيد بن حمويه جويني... سفرهاى علمى زيادى داشت و به آن اهميت مى‌داد و آثارى هم نوشت، آدمى متدين، باوقار و خوش صورت بود، غازان پادشاه تاتارها به دست وى مسلمان شد. ذهبى درباره وى مى‌گويد: احاديثى را كه دو، سه و چهار موضوع در آن آمده، جمع مى‌كرد كه همه از اباطيل و دروغ بودند. و در كتاب معجم المختص مى‌گويد: شيخ خراسان و خوش مجلس بود كه به دست وى غازان مسلمان شد و در سال 722 هـ ق در عراق مرده است».

معنای حاطب ليل: شمس الدين سخاوى در فتح المغيث، معناى حاطب ليل را به نقل از شافعى اين گونه مى‌نويسد: «وعن الشافعي قال مثل الذي يطلب الحديث بلا إسناد كمثل حاطب ليل». «كسى كه حديث و سخنى را بدون سند نقل مى‌كند، مى‌گويند: او مانند حاطب ليل است». السخاوي، شمس الدين محمد بن عبد الرحمن (متوفاي902ﻫ)، [فتح الـمغيث شرح ألفية الحديث: ج 3، ص 4، ناشر: دار الكتب العلمية، لبنان، الطبعة: الأولى، 1403ﻫ. شعيب الأرنؤوط، محقق كتاب سير اعلام النبلاء] «حاطب ليل» را اين گونه معنا كرده‌ است: «يقال: فلان حاطب ليل، أي: يتكلم بالغث والسمين كمن يحطب ليلا، فيحطب الجيد والردئ، وهو في الـمحدثين من لا يميز صحيح الحديث من ضعيفه. حاطب ليل». يعنى: «كسى كه خوب و بد را درمى‌آميزد، همانند كسى كه شب هيزم جمع مى‌كند كه در نتيجه خوب و بد را با هم مى‌چيند، شخص مزبور در ميان راويان حديث كسى است كه حديث صحيح را از ضعيف تشخيص نمى‌دهد». در تاج العروس در باره معناى حاطب ليل مى‌گويند:

«يقال للمُخَلِّط في كلامه أو أَمْرِه حاطِب ليل، معناه أنه لا يَتَفَقَّد كلامَه كالحاطب بالليل الذي يحطِبُ كُلَّ رَديء وجَيّد لأنه لا يُبْصِر ما يَجْمَع في حَبْله». «به كسى كه در كلام و يا كارش خوب و بد را درهم‌آميخته باشد حاطب ليل مى‌گويند، يعنى همانند كسى كه در شب هيزم جمع مى‌كند و نمى‌تواند بفهمد كه چه چيزى جمع مى‌كند، خوب و بد را در هم مى‌آميزد». الأزهري،

جواب اهل سنت:

شیعه اين همه صفحه را در اینجا سیاه کرده تا ثابت کند که بنا بر حدیثی که جوینی در کتاب فرائد السبیطین نوشته فاطمه کشته شده و بمرگ خود نمرده است.

یک روش شیعه این است که با پرگویی سعی می‌کند طرف مقابل را خسته کند و ناحق را حق جلوه دهد.

اما جواب این شبهه:

یک مکر علمای شیعه این است که می‌گویند، چون فلان سنی در کتابش فلان حرف را در تایید ما نوشته پس مذهب ما حق است! بعد برای مؤثر کردن مکر خود می‌گویند که آن سنی از علمای طراز اول اهل سنت است!.

اما جواب ما بر این مکر:

**اولاً:** هیچ سنی نمی‌تواند بگوید عمر ظالم و قاتل حضرت فاطمه بود و در همان حال سنی باقی بماند! یا بقول شما در همان حال ازعلمای طراز اول اهل سنت هم باشد.

همانطور که هیچ شیعیی نمی‌تواند بگوید علی ظالم و قاتل فاطمه بود و در همان حال شیعه باقی بماند.

اگر ما بگوییم فلان عالم شیعی گفته که حضرت علی، پهلوی فاطمه را شکسته او را کشته شما به حرف ما نخواهید خندید؟ شما آن عالم را بعنوان یک عالم بزرگ شیعی قبول خواهید کرد؟! خب ما هم از حرف شما به خنده می‌افتیم!.

شاید بگویید که در دنیا یک عالم شیعی نیست که بگوید علی ظالم بود در جواب می‌گوییم در دنیا یک عالم سنی هم نیست که بگوید عمر ظالم بود! اگر بگویید پس حدیث جوینی را چگونه جواب می‌دهید؟

عرض می‌کنیم که قصه کوتاه!! هر کس گفت که عمر ظالم و قاتل فاطمه است او سنی نیست! بلکه شیعه است!.

لذا با این حساب من حکم شیعه بودن و منافق بودن جوینی را صادر می‌کنم! شما برو در دنیا بگرد اگر کسی از سنی‌ها به این حکم من اعتراض کرد آنوقت بگو جوینی از علمای بزرگ اهل سنت است! به این حرف من فقط شیعه اعتراض می‌کند و این خود دلیل است بر بد بود جوینی.

آقای جوینی در قرن هشتم زندگی می‌کرد.

آیا این حدیث که 8 قرن پنهان بوده در قرن هفتم وقتی که مغول‌ها به کمک شیعه‌ها کتابخانه‌های بغداد را می‌سوزاندند پیدا شده؟!! یا از جعلیات جوینی است؟

در عصر جوینی شیعه‌ها به خاطر کمک به مغولان به مناصب عالی دست یافته بودند. و جوینی یا شیعه بوده یا یک صوفی که از شیعه‌ها ترسیده و خواسته آن‌ها را راضی کند. او گمراه یا یک منافق است که لباس سنی‌ها را پوشیده.

این چه معنی دارد که یکی ادعای مسلمانی کند در همان حال معتقد باشد که حضرت محمد ظالم بوده؟!.

این چه معنی دارد که یکی مدعی باشد عالم سنی است و در همان حال بگوید: عمر قاتل بوده؟!.

این هیچ معنی ندارد جز اینکه عالمان شیعه می‌خواهند با این مکر پیروان خود را بفریبند.

همین جوینی را مسلمانان 7 قرن نمی‌شناختند و بعد از آنکه در قرن هشتم کتاب خود را نوشت تمام مسلمانان او را مردود می‌دانند و فقط شیعه‌ها او را حلوا حلوا می‌مکنند وزارت ارشاد اسلامی ایران کتاب او را چاپ می‌کند.

جوینی در قرن هشتم میزیسته معقول نیست که حدیثی را دست اول، در کتاب خود نقل کند که در قوطی هیچ عطاری نیست.

گر این یک حدیث و فرموده رسول الله است چرا در کتب پیشین نیست؟

آیا ما شیعه هستیم که مهمترین کتاب حدیث ما300 سال پیش آنهم در 110 جلد نوشته شده باشد؟!! (منظورم بحارالانوار تالیف محمد باقر مجلسی ست).

شاید بگویید شیعه 110 جلد کتاب حدیث تالیف شده در قرن دوازدهم را قبول دارد شما سنی‌ها چرا یک حدیث ساخته شده در قران هشتم را قبول نمی‌کنید.

در جواب باخنده می‌گوییم حدیث که نان نیست که شما بسازید حدیث باید سند داشته باشد و در قرن سوم تقریباً احادیث جمع آوری شده و درب آن بسته شد.

جوینی کتابی دارد به نام «فرائد السبتین فی فضایل الـمرتضی و البتول والسبطین» که در تهران چاپ می‌شود. امام ذهبی درباره‌اش گفته است که هیزم جمع کن در شب است، یعنی، خوب و بد را جمع آوری کرده و اباطیل دروغین را به نام حدیث در کتابش آورده است.

ابن حجر عسقلانی، او را صوفی می‌داند. او دوست محسن عاملی( عالم شیعی) بود و همواره انسان را از دوستش بشناسید.

یک مثل انگلیسی می‌گوید: بمن بگو رفیق تو کیست تا بگویم که تو کیستی؟

«مصحف فاطمه» چيست؟

پاسخ شیعه‌ها:

مصحف فاطمه (سلام الله عليها) كتابی است كه به املاء جبرئيل و خط امير المؤمنين نوشته شده و در آن تمامی حوادث واتفاقات آينده عالم تا روز قيامت ثبت شده و چيزی در باره حلال و حرام در آن وجود ندارد.

اين مطلب از روايات فراوانی استفاده می‌شود كه ما به دو روايت بسنده می‌كنيم كه با تدبر در همين دو روايت، به جواب تمام سؤالاتتان خواهيد رسيد.

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ تَظْهَرُ الزَّنَادِقَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَةٍ وَ ذَلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ (عليها السلام) قَالَ قُلْتُ وَ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ (عليها السلام) مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكاً يُسَلِّي غَمَّهَا وَ يُحَدِّثُهَا فَشَكَتْ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ إِذَا أَحْسَسْتِ بِذَلِكِ وَ سَمِعْتِ الصَّوْتَ قُولِي لِي فَأَعْلَمَتْهُ بِذَلِكَ فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ حَتَّى أَثْبَتَ مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفاً قَالَ ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْ‏ءٌ مِنَ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامِ وَ لَكِنْ فِيهِ عِلْمُ مَا يَكُون»([[41]](#footnote-41)).

«حماد بن عثمان می‌گويد: از امام صادق شنيدم فرمود: در سال 128 مخالفان مذهب و دعوت كنندگان به باطل اعلام وجود خواهند كرد. اين موضوع را در مصحف فاطمه (سلام الله عليها) ديدم. پرسيدم: مصحف فاطمه چيست؟ فرمود: با فوت رسول خدا غم واندوه فراوان فاطمه را فرا گرفت كه اندازه آن را خدا می‌داند. به همين جهت خداوند فرشته‌ای را نزد فاطمه فرستاد تا با هم سخن شدن با وی غم واندوهش زدوده شود. فاطمه (سلام الله عليها) جريان را به علي گزارش كرد علي فرمود: هر وقت آمدنش را احساس نمودی و صدايش را شنيدی به من خبر بده. فاطمه آمدن فرشته را به علي خبر داد. علي آنچه را می‌شنيد می‌نوشت تا در نهايت همانند كتابی كامل گرديد».

سپس امام صادق فرمود: در اين كتاب ازحلال وحرام چيزی نيست، بلكه آنچه درآن ديده می‌شود دانش وآگاهی از حوادث واخبار آينده است.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجَفْرِ... قَالَ فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ (عليها السلام) قَالَ فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَ عَمَّا لَا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ كَانَ جَبْرَئِيلُ يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَ كَانَ عَلِيٌّ يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليها السلام**»**([[42]](#footnote-42)).

«أبو عبيده می‌گويد: بعضی از شيعيان از امام صادق سؤالاتی كردند، از جمله سؤال كردند: مصحف فاطمه چيست ؟ حضرت مدتى سكوت كرد و سپس فرمود: شما از آنچه می‌خواهيد و نمی‌خواهيد بحث می‌كنيد (يعنى بعضى از پرسش‌ها به قصد فهميدن نيست يا به دردت نمی‌خورد ) فاطمه بعد از پيغمبر هفتاد و پنج روز در دنيا بود و از فراق پدر بسيار اندوهگين بود. جبرئيل محضرش مى‏آمد و او را در مرگ پدر تسليت می‌داد و خوشحالش می‌كرد وغم واندوهش را تخفيف می‌داد و از احوال و مقام پدرش خبر می‌داد و سرگذشت اولادش را پس از او برايش می‌گفت و على آن مطالب را می‌نوشت كه مجموع آن نوشته‏ها مصحف فاطمه عليها السلام شد».

گروه پاسخ به شبهات

پاسخ سنی‌ها:

این حدیث شیعه‌ها دروغ است چون:

**اولا:** قرآن ﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ﴾ [الأنعام: 50].

«بگو: من نمی‌گویم خزاین خدا نزد من است، و من، از غیب آگاه نیستم»!.

اما دقت کنید که بنا بر حدیث فوق، شیعه اعتقاد دارد، علی و فاطمه از همه اخبار آینده با خبر بودند

و یا این آیه را ببینید:

﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ١٨٨﴾ [الأعراف: 188].

«بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد، (و از غیب و اسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده کند،) و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید، من فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند».

و آیات در این باره زیاد است پس این عقیده شیعه با قران در تضاد است.

**دوم**: اینکه شیعه می‌گوید:

«مصحف فاطمه (سلام الله عليها) كتابی است كه به املاء جبرئيل و خط امير المؤمنين نوشته شده و در آن تمامی حوادث واتفاقات آينده عالم تا روز قيامت ثبت شده».

یک دروغ ناممکن است.

یعنی اگر حضرت علی می‌خواست، فقط نوشته‌های روزنامه کیهان، که در زمان او اخبار آینده بود، را با دست بنویسد 75 روز عمر فاطمه کفاف نمی‌داد که فقط علی اخبار یک روزنامه را بنویسد چه برسد به همه اخبار آینده در همه روزنامه‌ها.

(چون فاطمه بعد از وفات پیامبر فقط 75 روز زنده بود)

و خیلی از اخبار در روزنامه‌ها نمی‌آید.

و خیلی از خبرها بصورت فیلم و عکس است.

پس حجم مصحف فاطمه از حجم خانه علی بزرگ‌تر بود.

مگر انکه معتقد باشیم علی کامپیوتر داشته.

**سوم:** و باز شیعه می‌گوید جبرییل اخبار را میاورده تا فاطمه خوشحال شود

در حالیکه اخبار آینده از نظر شیعه خیلی شوم بوده.

دوازده امام کشته شدند با این اخبار فاطمه هرگز خوشحال نمی‌شده.

پس شیعه دروغ‌های عجیب می‌گوید.

شیعه حتی نمی‌تواند مسئله را ماست مالی کند و بگوید در مصحف فاطمه فقط اخبار مهم، درج است.

نمی‌تواند این را بگوید چون اگر چنین بگوید یک نقص را برای امامان خود ثابت کرده

و ثابت می‌شود که امام‌های شیعه از جزییات امور خبر ندارند و شیعه این را نمی‌پسندد که امامش چیزی از الله کم‌تر بداند.

اما حتی علی اگر تیتر اخبار مهم را می‌نوشت 75 روز که سهل است 75 سال عمر هم کفاف نمی‌کرد.

**چهارم:** فرض کنیم که جبرییل تمام اخبار آینده را برای فاطمهل گفته باشد.

و فرض کنیم فاطمه در 75 روز آخر عمر خود نه بچه داری کرده باشد نه شوهرداری, نه به دیدن فامیل‌ها رفته باشد, نه غذا پخته باشد نه با ابوبکر بر سر فدک دعوا کرده باشد و نه پهلویش شکسته شده و نه بیمار شده باشد و نه رفته باشد خانه انصار تا برای علی بیعت بگیرد و فرض کنیم تمام احایث شیعه در آن باره‌ها دروغ باشد )..... و فقط و فقط نشسته باشد و به حرفهای جبرییل درباره آیتده گوش داده باشد.

این محال است که گوش‌های او بتواند در مدت 75 روز تمام اخبار آینده را بگیرد.

شیعه وقتی که دروغ می‌گفته متوجه این نکته نشده.

شیعه خجالت نمی‌کشد.

اصل قضیه چیز دیگری است:

علمای شیعه در آرزوی این هستند که کتاب آسمانی جدیدی بیاورند و قران را ملغی کنند.

البته پیشینیان این‌ها این آرزو را بگور بردند و آیندگان این‌ها نیز به گور خواهند برد این آرزوی شوم را....

مصائب حضرت زهرا چه بود؟

کسی نیست بپرسد مگر گفتنی در مورد حضرت زهرا کم است که همه همّ و غم ما این شده است که تنها به طرح مصائبی بپردازیم که نه تنها مسلّم نیست بلکه افشاندن تخم کینه و نفرتی است که جز ایجاد شکاف عمیق عاطفی و اعتقادی در بین مسلمانان محصولی دیگر به بار نمی‌آورد.

اهل منبر و مداحان ما چرا به این موضوع نمی‌پردازند که دلیل اینکه قرآن کریم آیه تطهیر، ﴿هَلۡ أَتَىٰ﴾ و ﴿ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ را در مورد حضرت فاطمه و دیگر پنج تن نازل فرمود است چیست؟ چرا خداوند در قرآن کریم حضرت ایشان را، در آیه مباهله، سمبل زن مسلمان معرفی کرده است؟ فاطمه چرا فاطمه شد و مورد توجه خدا و رسول و ولی خدایش قرار گرفت؟ آیا به خاطر شخصیت عرفانی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و حق طلبی او نبود؟ پس چرا ما تنها او را دختر پیامبر معرفی می‌کنیم؟ به نظر ما شخصیت فاطمه، نقش اصلی را در فاطمه شدن او داشت و نه دختر پیامبر بودن او، چون پیامبرصلی الله علیه وسلم دختران دیگر هم داشت.

اساس شخصیت حضرت فاطمه مصیبت‌های وارده بر ایشان هم نبود که بیشترین بخش ذکر ایشان در مجالس ما به این موضوع اختصاص داده شده است. البته اگر مصیبتی بر این عزیز وارد شده باشد، در حدی که اطمینان داریم، باید متذکر آن بشویم و نسبت به آن معترض باشیم. ولی نه اینکه برای گرم کردن مجالس خود هر آنچه گفته‌اند و از هر جا که گفته‌اند بدون تحقیق ما هم مقلدانه و کورکورانه تکرار کنیم و حتی چیزی هم بر آن بیفزاییم. در هر صورت ما در اینجا در صدد هستیم تا با تحقیقی تاریخی به مصائب حضرت زهرا بپردازیم و حد آن را روشن کرده و پرسش‌هایی که در این زمینه مطرح است را مورد بحث قرار دهیم.

اصل ماجرا از اینجا شروع شده است که در کتابی به نام اسرار آل محمد، منسوب به شخصی به نام سلیم بن قیس، متوفای سال 76 هجری که از یاران امیر المومنین محسوب می‌شده آمده است که: به دنبال فوت رسول خدا و ماجرای سقیفه و بیعت مردم با ابوبکر، علی با برخی دیگر از یاران خود در خانه ماند و حاضر به بیعت با ابوبکر نشد. ابوبکر قُنفذ و عمر را برای آوردن علی فرستاد تا از وی بخواهند تا ایشان نیز با او بیعت کند. عمر به همراه یاران خود به در خانه فاطمه آمد و فریاد کشید: در را باز کنید. فاطمه از باز کردن در خوداری کرد. عمر فریاد کشید: اگر در را باز نکنید خانه را آتش می‌زنم. زهرا فریاد کشید که آیا از خدا نمی‌ترسی؟ عمر آتش خواست و در خانه را شعله‌ور ساخت. در را فشار داد و آن را باز کرد و داخل شد. فاطمه فریاد کشید و عمر با غلاف شمشیر به پهلوی حضرتش زد. زهرا با فریادی دیگر از پدر خود یاد کرد. در این هنگام عمر با تازیانه به بازوی او زد. فاطمه باز فریاد کشید. ناگاه علی از جا برخواست و گریبان عمر را کشید و بر زمین زد و گفت: اگر نبود مقدری که از طرف خدا گذشته و عهدی که پیامبر با من نموده می‌دانستی که تو نمی‌توانستی به خانه من داخل شوی. عمر از دیگران کمک خواست و دیگران هم آمدند و بر سر علی ریختند و طنابی به گردن او انداخته او را کشیده و به مسجد بردند. فاطمه خواست تا از این کار عمر مانع شود. در این هنگام قنفذ تازیانه‌ای به بازوی حضرت زد به طوری که جای آن مثل دستبندی بر جای ماند. ([[43]](#footnote-43)) در نسخه‌ای دیگر اضافه شده است که قنفذ علاوه بر تازیانه، فاطمه را بین در فشار داد که در اثر آن استخوان پهلوی ایشان شکست و جنین ایشان سقط شد([[44]](#footnote-44)). در این کتاب از داستان فرو رفتن میخ در، در پهلوی حضرت زهرا که مشهور است ذکری به میان نیامده است.

این داستان امروز در عمق باورهای اقشار مختلف جامعه ما، اعم از عالم و غیر عالم، روشنفکر و غیر روشنفکر فرور رفته است. به طوری که خدشه در آن گناهی نابخشودنی محسوب می‌شود. این در حالی است که بخش‌هایی از این داستان، آن هم به این سبک، هم از نظر محتوا و هم از نظر سند قابل مناقشه، نقد و بررسی جدی است و پرسش‌های بسیاری در مورد آن قابل طرح است. ما در اینجا به برخی از پرسش‌هایی که در این خصوص مطرح است اشاره می‌کنیم:

1. آیا ممکن است در همان روزهای اولیه وفات پیامبر نزدیک‌ترین یاران پیامبر با دختر یا فضیلتی مثل او که پاره تن رسول الله بوده است، اینگونه رفتار کنند؟

این پرسش را روزی من از استاد خود، دکتر جعفر شهیدی پرسیدم و گفتم: با وجودی که عمر شخصیتی خشن و تند داشت ولی ادله تاریخی کافی برای این نوع اعمال که مشهور است وجود ندارد، آیا ممکن است ماحصل تربیت بیست و سه ساله پیامبر این باشد که نزدیک‌ترین اصحاب ایشان با دختر پیامبر خود چنین کنند؟ ایشان در پاسخ گفت: «فلانی تو چه دانی که قدرت و سیاست چیست؟! در سیاست هیچ چیز بعید نیست و هیچ چیز غیر ممکن نیست». شاید بیست سال پیش این پاسخ برای من قابل قبول نبود ولی در این مدت چیزهایی را به چشم خود، از به ظاهر مومنان دیدم، که این کلام را امروز بسیار قابل قبول‌تر می‌کند. البته با این حال در مسائل تاریخی نمی‌توان با احتمالات ذهنی و حب و بغض‌ها حرکت کرد و نظر داد و چیزی که ادله تاریخی کافی برای آن نیست به کسی نسبت داد.

1. اگر آنچه در این کتاب آمده است درست باشد، چرا علی با آن شجاعت بی‌نظیر، در مورد آن همه خشونت و وحشیگری که در مقابل چشمان او انجام گرفت به امر واجبِ دفاع از ناموس و حریم خصوصی خود عمل نکرد و عکس العمل جدی از خود نشان نداد و حتی بعد از این حادثه هم برای همیشه سکوت کرد؟

ظاهراً داستان پرداز به خوبی از پرسش و نقد یاد شده آگاه بوده است و قبل از طرح آن توسط دیگران، خود دلیل عدم دفاع امام از حریم خصوصی خود را به مقدرات الهی و عهد و پیمانی نسبت داده است که علی با رسول خدا بسته بوده است. در این صورت باز این سوال مطرح می‌شود که آیا این قابل قبول است که خداوند چنین وحشیگری را نسبت به دختر پیامبر مقدر کرده باشد؟ و یا رسول خدا با علی پیمان بسته باشد که اگر دختر محبوبش را شکنجه کردند او تنها نظاره گر باشد و به تکلیف خود عمل نکند و حتی برای همیشه سکوت پیشه کند؟ فایده این پیمان و سکون و سکوت چه بود؟ آیا این پیمان خصوصی بود یا دیگران نیز باید به این پیمان عمل کنند؟

1. آیا کتاب اسرار آل محمد از نظر علمای شیعه، کتاب معتبری است؟

از قدیم الایام بین علمای شیعه در مورد این کتاب و راویان آن اختلاف نظر وجود داشته است. برخی به علل و انگیزه‌هایی بر این کتاب و محتوای آن صحه گذاشته و آن را مورد پذیرش قرار داده‌اند ولی برخی دیگر آن را نپذیرفته‌ و مورد نقد جدی قرار داده‌اند، چون در این کتاب مطالب غیر قابل قبولی وجود دارد مثل این که امامان شیعه سیزده نفر هستند. یا محمد بن ابی بکر به پدرش به هنگام مرگ سفارشاتی نمود، در حالی که او در آن زمان کودکی دو سال و نیمه بیش نبوده است.

در هر صورت از آنجا که این کتاب منبع اصلی غالب روضه‌هایی است که در مورد حضرت زهرا خوانده می‌شود باید مورد بحث جدی قرار گیرد. شیخ مفید متوفای 413، که از بزرگان تاریخ اسلام، کلام و فقه شیعه است، این کتاب را به شدت مورد مناقشه قرار می‌دهد. او در کتاب ارشاد خود که اولین و بهترین کتاب جامع در زمینه تاریخ زندگی اهل بیت است از کتاب سلیم بن قیس چیزی نقل نکرده و اصولا آن را بی اعتبار معرفی کرده و می‌کند.

او در مورد این کتاب می‌نویسد: کتاب سلیم غیر قابل اعتماد است و عمل به اکثر روایات آن جایز نیست. در آن جعلیات و تحریفاتی هست که متدینین سزاوار است از عمل به همه آن اجتناب ورزند: «هذا الكتاب غير موثوق به ولا يجوز العمل على أكثره وقد حصل فيه تخليط وتدليس فينبغي للمتدين أن يجتنب العمل بكل ما فيه»([[45]](#footnote-45)).

عالم نقاد رجالی شیعه، ابن غضائری ‏نیز در مورد این کتاب می‌نویسد: این کتاب مشهور است ولی اصحاب ما آن را جعلی می‌دانند و علایمی هم این نظر را تایید می‌کند. مشکل دیگر این کتاب سندهای متفاوت آن است که همه تنها به ابان ابن ابی عیاش بر می‌گردد. از سوی دیگر محتوای این کتاب را غیر عیاش نقل نکرده است و ابی عیاش نیز ضعیف است و شخصیت قابل اعتمادی ندارد([[46]](#footnote-46)).

علامه حلی نیز در کتاب رجال خود در مورد ابن ابی عیاش می‌نویسد: نظر من در مورد او سکوت است چون غضائری و شیخ طوسی وی را ضعیف توصیف کرده‌اند([[47]](#footnote-47)).

1. آیا از خود ائمه در این موارد مصائب حضرت زهرا روایتی نقل نشده است؟ از میان کتاب‌های حدیثی معتبر مثل کتب اربعه تنها کلینی روایت ضعیفی نقل می‌کند که در آن از امام صادق و امام باقر نقل شده که فرموده‌اند: زمانی که کار را به دست گرفتند فاطمه یقه عمر را گرفت و پیش کشید و گفت به خدا سوگند اگر از رسیدن بلا به بی‌گناهان بیمناک نبودم خدا را سوگند می‌دادم و او را اجابت کننده می‌یافتی([[48]](#footnote-48)). در این روایت هیچیک از مسائل مطرح شده در کتاب سلیم وجود ندارد.

تعدادی روایت ضعیف از ائمه در کتب متأخر نقل شده است که به نظر می‌رسد همه آنان از همان کتاب اسرار آل محمد، منسوب به سلیم بن قیس نشأت گرفته باشد. به عنوان نمونه در کتاب کامل بهایی آمده است که امام جواد در کودکی به فکر فرو رفته بود. امام رضا از او می‌پرسند به چه می‌اندیشی؟ او می‌گوید: به مصائب مادرم زهرا (سلام الله عليها) به خدا سوگند که پیکر آن دو پلید را بیرون می‌آورم و آتش می‌زنم و خاکسترشان را به باد می‌دهم و باز مانده شان را به دریا می‌ریزم([[49]](#footnote-49)). در این خبر از سویی سوگندی دروغ به امام نسبت داده شده است که به وقوع نپیوست و از سوی دیگر نبش قبر و آتش زدن مرده و به دریا ریختن بازماندگانی که در ماجرا دخالتی نداشته‌اند به امام معصوم نسبت داده‌است که اعمالی ناروا و حرام است. نه در اسلام و نه در هیچ شریعتی چنین مجازات و رفتاری علیه هیچ جنایتکاری مجاز دانسته نشده است و معلوم می‌شود که جاعل حدیث از فقه شیعه کاملا بی اطلاع بوده است.

1. اگر از ائمه‡ در این مورد چیز زیادی نقل نشده است آیا مواضع عملی ائمه شیعه در مورد مصائب ایشان به گونه‌ای بوده است که آن‌ها نیز آن را هم چون ما مهم تلقی کرده و دهه‌های عزادرای برای آن بر پا کنند؟

متاسفانه پاسخ منفی است مطالعه احادیث اهل بیت، نکات زیادی را در این زمینه در اختیار ما قرار نمی‌دهد. کلینی متوفای 329 در کتاب اصول کافی در این مورد حدیث ضعیف و مرفوعی از امام سجاد نقل می‌کند که ایشان فرموده‌اند، امیر المومنین به هنگام دفن فاطمه گله کرده و خطاب به رسول خدا فرمودند: به زودی دخترت را ملاقات خواهی کرد و او در مورد همدست شدن اصحاب در ربودن حق ارثش به تو گزارش خواهد کرد([[50]](#footnote-50)). حضرت در این دعا چیزی در مورد آتش زدن خانه حضرت زهرا یا زدن او توسط اصحاب مطرح نکرده‌اند. امیر المومنین حتی در زمان حکومت خویش نیز مراسم عزاداری برای همسر خود و دختر رسول خدا بر پا نکرده‌اند و ذکر حوادث معروف در مورد آن را به میان نیاورده‌اند. این در حالی است که از ایشان نقدهای جدی نسبت به خلفای قبل نقل شده است ولی در این مورد بخصوص چیزی دیده نمی‌شود. از سوی دیگر علی رغم اینکه از اهل بیت در مورد مراسم گریه و عزاداری و مرثیه خوانی در مورد امام حسین زیاد نقل شده است ولی در خصوص عزاداری در مورد حضرت فاطمه چیزی نقل نشده است.

1. آیا عدم ذکر مصائب و عدم عزاداری اهل بیت و عدم توصیه به عزادرای در مورد مصائب حضرت زهرا از جانب آنان، جنبه تقیه نداشته و برای جلوگیری از تفرقه و گسترش کینه نسبت به دیگر مسلمانان نبوده است؟

چنین چیزی به نظر درست نمی‌آید ولی در صورتی که انگیزه عدم بیان یا عدم موضع گیری نسبت به این موضوع، حفظ وحدت و جلوگیری از گسترش کینه کشی مسلمانان بوده باشد این ضرورت امروزه به مراتب قوی‌تر است.

1. مورخین در مورد مصائب حضرت زهرا (سلام الله عليها) چه گفته‌اند؟ آیا از گفته مورخین نمی‌توان مویدی بر نوشته‌های کتاب اسرار آل محمد یافت؟

مهمترین مورخین نزدیک به حادثه به لحاظ تاریخی عبارتند از [ابن هشام متوفای 218، ابن قتیبه متوفای 276، بلاذری متوفای 279، یعقوبی متوفای 284، طبری متوفای 310 مسعودی متوفای 346 هجری که به ترتیب صاحب کتاب: سیرة النبویة، الاسیاسة و الامامة، انساب الاشراف، تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری و مروج الذهب] هستند. گزارش این افراد در این موضوع مختلف است.

اول: در مورد بیعت علی با ابی بکر سه قول است یکی اینکه علی مثل بقیه به سرعت بیعت نمود. (قولی از تاریخ طبری) دیگر اینکه او پس از مقاومت اولیه بیعت کرد. (السیاسة والامامة، انساب الاشراف، تاریخ یعقوبی و تاریخ طبری) سوم اینکه او و هیچ یک از بنی هاشم تا فاطمه زنده بود با ابوبکر بیعت نکردند. [مروج الذهب].

در اینکه عمر و همراهان پس از نزدیک شدن به خانه علی با چه چیز مواجه شده‌اند سه گزارش متفاوت وجود دارد. مواجهه با علی، مواجهه با فاطمه و آمدن فاطمه به پشت در و خود داری از باز کردن در خانه.

حالت اول نقل قول از ابن عباس است که پس از بگو مگوی لفظی عمر با علی او به همراه عمر برای بیعت به نزد ابوبکر رفت([[51]](#footnote-51)). در نظر دوم عمر به همراه شعله‌ای از آتش به در خانه آمد و با فاطمه مواجه شد. فاطمه به او گفت: آیا می‌خواهی خانه مرا آتش بزنی. او گفت بلی و در این کار همچون پدرت در امر دین جدی هستم. در این زمان علی آمد و بیعت کرد. او گفت: می‌خواستم تا قرآن را جمع نکرده‌ام بیرون نیایم([[52]](#footnote-52)).

داستان مقاومت را ابن قتیبه در السیاسه و الامامه بیش از بقیه به تفصیل به آن پرداخته است. او در یک گزارش می‌نویسد: عمر به در خانه علی آمد و او از خارج شدن خود داری می‌کرد. عمر هیزم خواست و گفت خارج شوید در غیر این صورت خانه را آتش زده بر افراد آن خراب خواهم ساخت. کسی گفت فاطمه در بین آن‌هاست. او گفت اگر چه او باشد. پس علی از خانه خارج شد و بیعت کرد. او می‌خواست که تا قرآن را جمع نکند از خانه خارج نشود. ابن قتیبه در گزارشی دیگر می‌نویسد: عمر به ابوبکر گفت: چرا متخلف از بیعت را نمی‌گیری؟ ابوبکر قنفد را برای این کار فرستاد ولی علی نیامد. باز عمر این سخن را تکرار کرد و او نیامد. عمر بلند شد و با جماعتی به سمت خانه علی آمد و در زد. فاطمه با شنیدن سخنان آن‌ها فریاد برآورد که ای رسول خدا، ببین بعد از تو ما چه می‌کشیم. مردم دلشان سوخت، گریه کردند و باز گشتند. عمر و یارانش ماندند. پس علی خارج شد و به نزد ابوبکر آمد. به او گفتند: بیعت کن. او پرسید: اگر بیعت نکنم؟ گفتند در غیر این صورت گردن تو زده خواهد شد. ابوبکر ساکت بود. عمر گفت: چه امر می‌کن؟ ابوبکر پاسخ داد: تا علی کنار فاطمه است من با او کاری ندارم([[53]](#footnote-53)).

تا اینجا هیچ مورخی سخن از ورود عمر به خانه علی و فاطمه به میان نیارورده است. اما یعقوبی این را اضافه و می‌نویسد: با شنیدن خبر بیعت مردم با ابوبکر، علی بسیار ناراحت شد. دوستانش همچون عباس و طلحه و زبیر در خانه علی اجتماع نموده بودند و از حضور در جلسات مربوط به بیعت با ابوبکر خودداری کردند. عمر با گروهی به در خانه علی آمد. او تهدید کرد که اگر برای بیعت بیرون نیایید خانه را آتش می‌زنم. یاران علی بیرون آمدند و با عمر به مشاجره پرداختند. سپس آن‌ها به درون خانه هجوم آوردند. فاطمه بیرون آمد و گفت: به خدا قسم اگر از خانه بیرون نروید مویم را برهنه ساخته و شما را نفرین خواهم کرد. **«**والله لتخرجنّن أو لاکشفنّ شعری ولاعجّنّ إلی الله». این سخن باعث شد که آن‌ها از خانه بیرون رفتند([[54]](#footnote-54)).

بسیاری از مورخین اظهار پشیمانی ابوبکر در تعرض به خانه فاطمه را در آخر عمرش نقل کرده‌اند[[55]](#footnote-55)).

1. اگر چنین است پس داستان سقط محسن چه می‌شود؟

طبیعی است کسانی که داستان را به صورت کامل از کتاب اسرار آل محمد پذیرفته‌اند برای ایشان فرزندی به نام محسن نیز قبول کرده‌اند ولی کسانی که آن را تنها در حد تهدید دانسته‌اند پذیرش سقط محسن در این حادثه را قابل قبول نمی‌دانند. شاید به همین دلیل است که شیخ مفید در کتاب ارشاد خود ذکری از مصائب حضرت فاطمه زهرا (سلام الله عليها) به میان نیاورده است ولی در بحث از تعداد فرزندان علی و فاطمه زهرا می‌نویسد: طایفه‌ای از شیعه معتقد است که فاطمه فرزندی به نام محسن داشته است که بعد از رسول خدا سقط شده است([[56]](#footnote-56)).

نتیجه اینکه عده‌ای در توجیه تهدید یا عمل عمر به این کار به سخن رسول خدا استناد کرده‌اند که حضرت فرموده است که هر کس از جمع مسلمانان متفرق شد، خانه‌اش را آتش بزنید.

باید در هر زمینه با علم و تحقیق سخن گفت و عمل نمود تا مبادا مشمول این آیات الهی شویم که در موردشان فرموده است: «ايشان را به اين كار معرفتى نيست‏. جز گمان خود را پيروى نمى‏كنند، و در واقع‏، گمان در وصول به حقيقت هيچ سودى نمى‏رساند». ﴿وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡ‍ٔٗا ٢٨﴾ [النجم: 28].

«بيشترشان جز از گمان پيروى نمى‏كنند ولى‏ گمان به هيچ وجه آدمى را از حقيقت بى‏نياز نمى‏گرداند. آرى‏، خدا به آنچه مى‏كنند داناست». ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكۡثَرُهُمۡ إِلَّا ظَنًّاۚ إِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡ‍ًٔاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا يَفۡعَلُونَ ٣٦﴾ [يونس: 36].

چرا که خداوند متعال می‌فرماید: و چيزى را كه بدان علم ندارى دنبال مكن‏، زيرا گوش و چشم و قلب‏، همه مورد پرسش واقع خواهند شد. ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الإسراء: 36].

آيا ابوبكر، به گناه خود در رابطه با حمله به خانه فاطمه، اعتراف کرد؟

شيعه مي‌گويد:

اهل سنت حديث صحيح دارند که اين امر اتفاق افتاده

اما عبد الرحمن دمشقيه، نويسنده معاصر وهّابى، مى‌نويسد:

در روايت ابوبكر، نام داوود بن عُلْوان بَجَلِى وجود دارد كه بخارى، ابوسعيد بن يونس،‌ ابن حجر و ذهبی و عقيلى وى را منكر الحديث مى‌دانند. و اين گفته دروغ است به دلايل زير:

**اول**: روايت با سند‌هاى ديگر نيز نقل شده است.

**دوم**: روايت با سندهاى متعدد تقويت شده است.

يعنی اين روايت با سه سند گوناگون نقل شده است. حتّى اگر فرض كنيم كه همه اين اسناد مشكل داشته باشند، بازهم نمى‌توانيم از حجيّت آن دست برداريم، زيرا بر مبناى قواعد علم رجال اهل سنّت، اگر سند روايت از سه عدد گذشت، حتّى اگر همه آن‌ها ضعيف باشد، يك ‌ديگر را تقويت كرده و حجّت مى‌شود،

**سوم**: شهادت عالمان اهل سنت بر صحت روايت

**چهارم**: سند روايت درست است

تنها اشكالى كه به اين روايت شده، منكر الحديث بودن عُلوان بن داوود بود، اين اشكال مردود است، چرا كه ابن حبان شافعى كه به اعتقاد برخى از بزرگان اهل سنت از متشددين در توثيق است، علوان بن داوود را توثيق كرده، و منكر الحديث بودن علوان بن داوود قابل اثبات نيست.

پاسخ اهل سنت:

ما يك مقاله 25 صفحه ای شيعه‌ها را خلاصه كرديم، علمای شيعه در اين 25 صفحه، سند فقط يک حديث را در کتب ما بررسی کرده‌اند بنازم همتشان را!!

ولي يک سوال!

علمای شيعه که اينقدر خبره‌اند و روی حرف علمای متخصص ما در علم حديث حرف می‌زنند، اين‌ها چرا به خود زحمت نميدهند تا احاديث مهم‌ترين کتاب‌های خود را تحقيق کنند و سره را از ناسره و صحيح را از ضعيف جدا کنند؟ ظاهرا که بسيار حوصله دارند و در صفحه صفحه کتاب‌های ما ميگردند. ظاهرا راويان احاديث ما را اينطور ميشناسند که ناوارد به امور خيال می‌کند که اين محققين !!! شيعه، برادران دوقلوی راويان احاديث ما هستند.

اما آيا ای خواننده شيعه بنظر شما عجيب نيست که يک ايرانی نام کوچه پس کوچه‌های قاهره را بشناسد اما نام شهرهای مهم کشور خود مثل تبريز و اصفهان را نشناسد؟!.

ای خواننده شيعه آيا ميدانی مهم ترين کتاب شيعه اصول کافی است. آيا می‌دانی تا حالا علمای شما در اين کتاب تحقيقی نکرده‌اند و ما نمی‌دانم دقيقا کدام احاديث کافی صحيح است تا در بحث با شيعه از آن‌ها استفاده کنيم؟ تکليف اصول کافی دوجلدی که تا حالا معلوم نشده پس تکليف بحارالانوار 110 جلدی تا روز قيامت معلوم نخواهد شد.

با اين کارنامه، باز اين مکاران می‌آيند درباره يک حديث ما 25 صفحه طولانی می‌نويسند و روی حرف آلبانی و ابن حجر و هيثمی و ذهبی حرف می‌زنند درست مثل اينکه يک حجه الاسلام اوگاندايی ايراد بگيرد که هواپيمايی ايرباس آمريکا غير فنی ساخته شده در حاليکه خودش يک دوچرجه نميتواند بسازد و بعد خيال کند با پر کردن 25 صفحه حرفش اثبات می‌شود!!.

اما آيا علمای شيعه خجالت می‌کشند کلا و حاشا حالا يک سوال خيلی مهم ديگر (واقعا مهم دقت کنيد)

شما ببينيد شيعه‌ها 25 صفحه عرق ريختند تا ثابت کنند اين حديث بدون شک و ريب صحيح است. بسيار خوب! بسيار خوب!! ما قبول می‌کنيم که صحيح است تعجب نکنيد بله قبول می‌کنيم صحيح است!! حالا روايت را اول نقل می‌کنيم تا شيعه خبط خود را ببيند و بداند با قبول کردن روايت فاتحه مذهب خود را خوانده است و از چاله به چاه افتاده و از نم نم باران به زير ناودان پناه برده!.

روايت اين است:

عبد الرحمن بن عوف می‌گويد به هنگام بيمارى ابوبكر به ديدارش رفتم و پس از سلام، احوال‌پرسى کردم و ابوبكر در جواب گفت:

می‌بينی که رو به مرگم و البته بهترين شما را، بعد از خود برشما امير كردم (يعنی عمر را).

و در ادامه گفت: من در دوران زندگى بر سه چيزى كه انجام داده‌ام تأسف مى‌خورم، و بر سه کار که انجام ندادم افسوس می‌خورم سه کار را هم ای کاش از رسول الله می‌پرسيدم سپس ابوبکر آن نه چيز را برشمرد از جمله گفت ای کاش به خانه فاطمه حمله نمى‌كردم، اگر چه آن را براى جنگ بسته بودند و ای کاش خلافت را قبول نمی‌کردم و عمر يا ابوعبيده را برای خلافت پيش ميکردم و به جای من يکی از ان دو امير می‌شد. و ای كاش درباره خلافت و جانشينی از رسول الله می‌پرسيدم که بعد او کی باشد.... الی اخر داستان.

حالا جواب دندان شکن ما به شيعه!.

يا عالم شيعی يا حجه الاسلام يا ايت الله!!.

مگر تو 25 صفحه را سياه نکردی تا صحيح بودن روايت را ثابت کني؟ مگر نمی‌گويی اين روايت درست است؟

خب از اين روايت ثابت می‌شود که حضرت ابوبکر روحش هم خبر نداشته حضرت محمد حضرت علی را به جانشينی انتخاب کرده است از اين روايت ثابت می‌شود که واقعه غدير خم يا بقول شما غيد غدير خم از پايه دروغ و بی‌اساس است و نه ابوبکر می‌دانسته که پيامبر علی را جانشين خود کرده نه راوی (عبدالرحمن ابن عوف که فرد مهمی بود) آری اگر عبدالرحمن بن عوف می‌دانست به ابوبکر می‌گفت چرا افسوس می‌خوری (که ای کاش از پيغمبر پرسيده بودم) مگر در عيد غدير خم نگفت علی جانشين است؟

حالا شيعه چه راهی برايش باقی مانده؟ هيچ!! همان کاری را می‌کندکه در همان 25 صفحه کرده يعنی با دقت تمام از اين روايت طولانی فقط يک جمله را انتخاب کرده تا رسوا نشود.

ای مردم بايد توضيح بدهيد که چرا ابوبکر دم مرگ از حمله به خانه فاطمه نادم است اما در همان حال به آن خيانت عظيم از نظر شما (غصب خلافت) اصرار ميورزد و گناه بی‌لذت می‌کند؟ و خلافت را می‌دهد به عمر و می‌گويد دادم به بهترين شما!.

ای مردم! کسی که سر مظلوم را ميبرد و آن را خوب ميداند آيا معقول است که افسوس بخورد که چرا يک تار موی همان مظلوم را کندم؟ (به خانه فاطمه حمله کردم)

اگر داستان شما درباره غصب خلافت درست باشد پس رفتار ابوبکر قابل توجيه نيست پس يا روايت دروغ است يا شما درباره عيد غدير دروغ می‌گوييد و انتخاب با شماست!!.

حتی يک شيعه ساده و صد در صد هالو، گمان نميکنم اگر بگوييد: راوی روايت در نقل يک جمله صادق بوده و در نقل جمله بعدی کاذب بوده! اين را از شما بپذيرد.

شيعه اگر جواب دارد بگويد.

اما نقد سند روايت:

نمی‌خواهيم مثل شيعه 25 صفحه پرگويی کنيم چون او اين را دوست دارد. چون آدم بی‌منطق پرگوست، پس جواب خلاصه اين است:

اولا چنانکه در اول گفتم شيعه صلاحيت اين بررسی را ندارد زيرا (کل اگر طبيب بودي،.......صحيح و ضعيف اصول کافی خود را اول جدا نمودي).

دوما اين درست نيست که يک روايت دروغ را، اگر سه دروغگو جدا جدا روايت کردند آن روايت صحيح می‌شود آيا اين را عقل می‌پذيرد؟ اين از اصول علم حديث نيست البته دروغ شيعه را انتهايی نيست.

آنچه که اهل سنت (آنهم فقط گروهی از آن‌ها) می‌گويند اين است که در عبادات و اذکار و دعا می‌توان به احاديث ضعيف استناد کرد زيرا اين ضرری ندارد، اما در اعتقادات بايد حتما حديث صحيح باشد و حديث مورد بحث حول اعتقادات است و در اينجا حديث ضعيف اصلا اعتبار ندارد.

البته خيلی از علمای اهل سنت، حتی درباره عبادات نيز حديث ضعيف را قبول ندارند و می‌گويند آنقدر حديث صحيح درباره عبادات داريم که نيازی به احاديث مشکوک نيست.

سوما اما از نظر علمای طراز اول اين حديث مردود است مثل نظر هيثمی در «مجمع الزوايد» اين است:

«رواه الطبراني وفيه علوان بن داود البجلي وهو ضعيف وهذا الأثر مما أنكر عليه».

اين روايت را طبرانی نقل کرده و علوان بن داود در سلسله راويان است که روايتش اعتبار ندارد علاوه بر اين از نظر من که هيثمی باشم می‌گويم، اين روايت از جمله روايات منکر است (بخاطر متنش).

و نظر ذهبی در «ميزان الاعتدال» «قال البخاري: «علوان بن داود - ويقال ابن صالح منكر الحديث».

**«**وقال العقيلى: له حديث لا يتابع عليه، ولا يعرف إلا به».

«وقال أبو سعيد بن يونس: منكر الحديث».

امام بخاری احاديث او را قابل قبول نمی‌دانم، و عقيلی می‌گويد گفته‌های علوان قابل پيروی نيست و روايت‌های دارد که غير از او کسی نگفته (در قوطی هيچ عطاری نيست). و ابو سعيد می‌گويد که او دروغگو است.

اما اينکه يک عالم با بقيه اختلاف کرده باشد اين کاری عاديست. اين بسيار اتفاق افتاده، اما نظر علمای اهل سنت عموما همين است و اختلاف چند نفر با اين نظر، از ارزش آن نمی‌کاهد و بی‌اعتباری علوان بن داود همچنان برقرار است.

اما اگر شيعه هنوز اصرار دارد که اين روايت درست و صحيح است پس از چاله به چاه افتاده و خودش خبر ندارد!! يعنی بايد تمام متن حديث را قبول کند (نه فقط نيم جمله را) يعنی بايد عيد غدير خم را باطل بداند.

**سجودی**

آيا حضرت عمر، به حضرت فاطمه جسارت كرده است؟

اینجا می‌خواهیم بشما نشان دهیم كه علمای شیعه چگونه قوم خود را گمراه می‌کنند!

اول سوالی که شیعه ساده اندیش، از آخوند‌ها پرسیده را بخوانید:

سؤال شیعه:

لطفا جريان حمله به بيت حضرت امير المومنين علي و ضرب و شتم حضرت فاطمه الزهرا (سلام الله عليها) از كتب شيعه و سنی را به صورت مفصل (فايل) برايم بفرستيد.

با تشكر

برای ارائه به يكی از برادران سنی كه گفته است اگر برايم ثابت كنی كه عمر به حضرت فاطمه الزهرا (سلام الله عليها) جسارت نموده از سنی بودن دست برمی‌دارم!!!!.

پاسخ شیعه:

اين كه عمر بن الخطاب به حضرت زهرا (سلام الله عليها) جسارت كرده است، از قطعيات تاريخ است.

رواياتى كه در رابطه با هجوم به خانه حضرت صديقه طاهره در كتب اهل سنت آمده:

طبری از زیاد بن کلیب روایت کرده است:

پس عمر آمد بسوی آن‌ها و گفت قسم به الله، یا برای بیعت با ابوبکر، از خانه خارج می‌شوید یا خانه را به همراه شما به آتش می‌کشم پس زبیر با شمشیر از خانه بیرون آمد و بسوی عمر رفت، به او حمله کردند شمشیر از دستش افتاد پس بر رویش افتادند و گرفتندش [تاريخ الطبرى: 2/443].

از سلمة بن عبد الرحمان روایت داریم که او گفت:

پس عمر آمد بسوی آن‌ها و گفت قسم به کسی جانم در دست اوست، یا برای بیعت با ابوبکر از خانه خارج می‌شوید یا خانه را بر شما به آتش می‌کشم [شرح نهج البلاغة: 1/164 (2/45)].

پاسخ اهل سنت:

اما خود کتاب «نهج البلاغة» را یک شیعه نوشته این کتاب پیش ما معتبر نیست تا مثل صحیح بخاری بر آن شرح بنویسیم،

و نویسنده این کتاب، ابن ابی الحدید، شیعه معتزلی بوده و کتاب را هم بخاطر یک وزیر شیعه نوشته است.

وانگهی، محافل علمی اهل سنت، در طول تاریخ، نه نهج البلاغه را قبول داشتند و نه شرحش را و نه ابن ابی الحدید را!! پس روحانیون شیعه چرا وقتی بخواهند ما را به کتاب‌های خودمان حواله دهند، شرح نهج البلاغه را برخ ما می‌کشند؟! مورچه چیست که کل پاچه‌اش باشد؟ خود نهج البلاغه را که قبول نداریم، شرحش را چرا قبول کنیم؟! نهج البلاغه اگر سخنان حضرت علی می‌بود، پیش ما بسیار عزیز و معتبر بود اما دروغ‌های که شیعه به خلیفه چهارم نسبت داده، نه فقط مورد احترام ما نیست که باعث تنفر ماست!  
این روش اول ملایان شیعه برای گمره کردن شیعه هاست یعنی آخوندها می‌گویند: مذهب ما شاهد در کتب سنی‌ها دارد! ولی وقتی می‌گوییم کو شاهد؟ دم خود را نشان میدهند. شرح نهج البلاغه را نشان می‌دهد ابن ابی الحدید شیعه را نشان می‌دهد.

اما روحانيون شيعه، روشی بدتر از این هم را برای گمراه کردن شیعه‌ها بکار می‌برند.   
در این روش، براستی از کتاب‌های ما جملاتی را نقل می‌کنند، مثل آنچه که در اینجا شیعه از صفحه 443 تاریخ طبری نقل کرده است:

طبری از زیاد بن کلیب روایت کرده که: که عمر آمد به خانه علی و درون خانه طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین بودند و عمر گفت: قسم به الله، یا برای بیعت با ابوبکر از خانه خارج می‌شوید یا خانه را بر شما به آتش می‌کشم پس زبیر با شمشیر از خانه بیرون آمد و بسوی عمر رفت، به او حمله کردند شمشیر از دستش افتاد پس بر رویش افتادند و گرفتندش درست است که این روایت در کتاب طبری است، اما این روایت هم برای شیعه مشکل ساز است زیرا از این حدیث در میابیم که طلحه و زبیر طرفدار علی بوده‌اند

اما شما صفحه 443 كتاب طبری را خوانديد، حالا صفحه بعد از آن را نیز ببینید

حبيب بن ابی ثابت می‌گوید که علی در خانه خود بود که شخصی آمد و به او گفت ابوبکر برای بیعت گرفتن نشسته و مردم دارند با او بیعت می‌کنند، و علی با عجله در حالیکه فقط پیراهنی پوشیده بود (بدون لباس کامل) دوید و رفت و با ابوبکر بیعت کرد. این عجله برای این بود که علی کراهت داشت در بیعت کوچک‌ترین تاخیری کند. بعد از بیعت، کنار ابوبکر نشست و کسی را فرستاد که بقیه لباسم را بیاور! و آوردند و پوشید و بعد از آن همیشه در مجلس ابوبکر می‌بود.

حالا ای خواننده گرامی برای من بگو چرا ملای شیعه صفحه 443 را دید و صفحه 445 را ندید؟

حالا این روایت را ببیند از صفحه 447 همان کتاب:

ابوسفیان به علی گفت: چه شده خلافت رسید به حقیرترین قبیله قریش؟ والله ای علی اگر بخواهی بر علیه ابوبکر کوی و برزن را از سوران پر می‌کنم. و علی گفت: ای ابوسفیان مدت درازی را در دشمنی با اسلام سپری کردی و ضرری به اسلام نرساندی، بنظر ما ابوبکر شایستگی این شغل را دارد. خوب ای خواننده گرامی ملایان شما چرا این را ندیدند؟!!.

راز همینجاست

طبری روایات متعدد را باسند نقل می‌کند هرچه را که شنیده نقل می‌کند، نوشته طبری حتی نظر خودش هم نیست با سند می‌نویسد که از فلان شنیدم و او از فلان شنید تا آخر مثل خبرنگاری نظرات مخالفین را هم می‌نویسد اما شیعه در آن میان، فقط نظری را نقل می‌کند که موافق مذهبش است و بعد می‌گوید این نظر طبری است و تازه در اینجا هم متوقف نمی‌شود سپس نتیجه می‌گیرد این نظر اهل سنت است!!!.

روحانی شیعه بدون اینکه خجالت بکشد در هرجا این ترفند را بکار می‌برد، این ترفند برای کلاه برداران مذهبی شیعه، سود آور است. روحانی شیعه در فکر شیعه کردن سنی‌ها نیست، او می‌خواهد شیعه، در گمراهی خود پابرجا باقی بماند و متاسفانه این ترفند تا حالا شیعه‌ها را فریب داده و کوشش ما برای روشنگری نتیجه مطلوب نداده است.

حالا نظر سنی‌ها در این باره چست؟

سنی‌ها آن روایتی را قبول می‌کنند که سندش صحیح باشد و راویانش راستگو باشند   
در صفحه 448 حدیث دیگری است با این مضمون:

عایشه می‌گوید:

علی در چشم مردم، بخاطر اینکه شوهر فاطمه بود احترام خاصی و وجاهتی داشت، دختر پیامبر که فات كرد، او دیگر، آن مقام را نداشت و پس بدنبال این شد که با ابوبکر مصالحه و بیعت کند و علی در این 6 ماه با ابوبکر بیعت نکرده بود......:.....پس برای ابوبکر پیغام داد که پیش ما بیا با تو کسی نیاید، آمدن عمر را دوست نمی‌داشت، عمر گفت: نه والله ای ابوبکر تنها پبششان نمیری!.

ابوبکر فرمود: من با اونها کاری نکردم که من بدی برسانند، والله که نزدشان می‌روم.  
پس ابوبکر وارد خانه آن‌ها شد و علی رشته سخن را بدست گرفت و گفت: ما بر برتری تو واقفیم و فضلی که الله بتو داده را می‌دانیم و با تو در خیری که الله بسوی تو فرستاده، رقابت نمی‌کنیم (در خلافت ادعایی نداریم)، اما مستبدانه عمل کردی، و نظر ما این بود که بخاطر خویشاوندی رسول الله، برای ما نیز حقی است.

و چشمان ابوبکر پر از اشک شد و فرمود: «اینکه با فامیل رسول الله صله رحمی کنم را بیشتر دوست دارم تا اینکه با خویشاوندان خود نیکویی کنم».

و اما مشاجره من و شما در باره فدك، باعث نميشود كه من از خير دست بردارم، و هر دخل و تصرفی که رسول الله می‌کرد را، من نیز ترک نکردم.

پس علی به ابوبکر گفت قرار من و تو نماز عشا برای بیعت (جلوی مردم).

و وقتی که ابوبکر نماز ظهر را خواند بر منبر بالا رفت و و فضل علی را یاد‌آوری شد و عذرش را در تاخیر در بیعت نمودن، پذیرفت. سپس خطبه خود را با استغفار پایان داد.

بعد، علی، آغاز به سخن کرد و ابوبکر را به بزرگی ستود و گفت: من با ابوبکر ادعای رقابت نداشتم و نه منکر برتری او هستم و لکن ما برای خود نصیبی می‌دیدم (از فدک) و ابوبکر بر ما زور گفت و ما در دل خود کراهتی از این عملش احساس کردیم.

و مسلمانان از عمل علی خوشحال شدند و به او گفتند: احسنت.

و بعد از آن، مسلمانان علی را بخاطر این کارش گرامی می‌داشتند.

اين روايت طبری را امام بخاری نیز در صحیح خود آورده است.

یعنی این بهترین روایت طبری در این باره است و ما همین را قبول داریم.

این مذهب سنی‌هاست. حدیثی که در بخاری است مذهب ماست، علمای شیعه هم این را می‌دانند، ولی سالسوانه می‌گویند که عقیده اهل سنت در فلان روایت از روایات تاریخ طبری است.

آن‌ها بی‌دلیل آب در هاوان نمی‌کوبند، آن‌ها دارند بر مغز عوام شیعه می‌کوبند و این مغز آب نیست، مغز آخر خراب می‌شود و این همان خواست علمای شیعه است که می‌خواهند تنها به جهنم نروند!.

آیا فاطمهل تا آخر عمر با ابوبکر صدیق صحبت نکرد!؟

**سوال‎ کننده: رضا/ ن**

‎سلام عليكم. می‌خواستم معنی كلی حديث و مفهوم و مقصود زير را بدانم.‏‎

«فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك، فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت...».

[الراوي: عائشة الـمحدث: البخاری الـمصدر: صحيح البخاري، الصفحة أو الرقم: 4240‏].

خلاصة الدرجة: «صحيح».

قبل از جواب بهتره نگاهی به متن حديث بزنيم (البته ترجمه‌اش)‏.

حضرت عايشه می‌فرمايد: حضرت فاطمهل، دختر گرامی رسول اكرم نزد ابوبكر قاصد فرستاد و ميراث رسول الله را از وی جويا شد. مطالبه حضرت فاطمه مربوط می‌شد به اموال «فيء» كه در مدينه بدست رسول الله افتاده بود و زمين فدك و آنچه از خمس خيبر باقی مانده بود. حضرت ابوبكر در جواب فرمود: همانا رسول الله فرموده است: **«**لاَ نُورَثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ**»**([[57]](#footnote-57))‎‏. «ما پيامبران برای كسی ميراث نمی‌گذاريم آنچه كه از ما بماند، صدقه است». فرمود: اولاد و اهل بيت رسول الله از اين اموال برای نفقه خود هزينه كنند. و من به خدا سوگند اندكی در صدقه رسول الله تغيير ايجاد نمی‌كنم همانطور كه رسول الله در اين اموال عمل كرد، من نيز به همان منوال عمل خواهم كرد. بدين ترتيب حضرت ابوبكر انكار كرد از اينكه چيزی از آن اموال به فاطمهل بدهد. حضرت فاطمه در اين باره از حضرت ابوبكر ناخشنود گرديد، صحبت و حرف زدن را با وی تا دم وفات ترك كرد([[58]](#footnote-58))...‎

اهل تشيع با استناد به اين حديث و با پشتيبانی حديث: «فاطمه بضعه مني فمن أبغضها أبغضني». «فاطمه پاره تن من است هر کس او را غضبناک کند گويا من را غضبناک کرده»([[59]](#footnote-59)). می‌خواهند حضرت صديق را مجرم جلوه دهند.

شيعه می‌گويد: ابوبکر با خشمگين کردن فاطمه، پدر فاطمه را ناراحت کرده و چون باعث خشم محمد شد پس خدا را هم به خشم آورده است!!.

بر هيچ کسی پوشيده نيست که اين روايت (فاطمه پاره تن...) شان بيانی دارد و آن هم خواستگاری حضرت علي از دختر ابی جهل است.. که امام بخاری و کتب شيعه نيز آن را نقل کرده‌اند..

«إبن‏ بابويه قمى از امام صادق روايت مى ‏كند كه فرمود...: فرد بدبختى نزد فاطمه دختر رسول خدا آمد و به او گفت: آيا نشنيده‌‏اى كه على دختر ابى‏‌جهل را خواستگارى كرده است؟! فاطمه گفت: آيا راست مى‏گويى؟! گفت: راست مى‏گويم و سه بار تكرار كرد. پس غيرت در وجود فاطمه به جوش آمد! و اين بدين خاطر است كه خداوند غيرت را در زنان، و جهاد را بر مردان واجب و فرض نموده است... امام صادق مى‏گويد: پس غم و غصّه در فاطمه به خاطر شنيدن اين موضوع، شدّت يافت و تا شب در گوشه‏اى نشست و در فكر فرو رفت. همان شب، حسن را در آغوش راستش و حسين را در آغوش چپش حمل كرد و دست چپ ام‏كلثوم را با دست راستش گرفت، سپس به حجره پدرش رفت كه على نيز وارد شد و اصلاً به او نگاه نكرد، و لذا غم و غصّه‏اش بيشتر شد، على نمى‏دانست كه چرا او ناراحت است. شرم كرد كه او را به بيرون از منزل پدرش بخواند، پس به مسجد رفت تا نماز بخواند و سپس از شن و ماسه‏هاى مسجد جمع كرد و بر آن تكيه داد. زمانى كه پيامبر فاطمه را اندوهگين و غمناك ديد، لباسش را پوشيد و به مسجد رفت و در ركوع و سجود خدا را خواند تا غم و غصّه فاطمه را از او بزدايد. زمانى كه پيامبر خواست از نزد فاطمه خارج شود، ديد چهره او كاملاً دگرگون شده و نفس‏هاى بلندى مى‏كشد، لذا خواب بر چشمانش گوارا نشد و هيچ قرارى نيافت و به او فرمود: برخيز اى دخترم! پس بلند شد. پيامبر حسن را در آغوش گرفت و فاطمه، دست حسين و ام‏كلثوم را گرفت و به طرف على رفتند در حالى كه دراز كشيده بود. پس پيامبر پايش را بر پاى علي زد و با خشم به او گفت: بلند شو اى أباتراب! چقدر آرام و راحتى در حاليكه او را رنجور و ناراحت كرده‏اى! برو ابوبكر و عمر و طلحه را از خانه‏شان صدا كن و نزدم بياور! على خارج شد و آن‌ها را نزد پيامبر احضار كرد، پس پيامبر در حضور آن‌ها به على فرمود: اى على! آيا نمى‏دانى كه فاطمه پاره تن من است و من نيز از اويم؟! پس هركس او را بيازارد، مرا آزرده ساخته و هركس مرا اذيّت كند، خدا را آزرده است، و هركس او را بعد از مرگم بيازارد، انگار مرا در زمان حياتم آزرده است، و هركس او را در زمان حياتم بيازارد، گواينكه مرا بعد از وفاتم آزرده است!([[60]](#footnote-60))».‎‏

طبق اين روايت و استدلال شيعيان بايد حضرت علي را نيز (نعوذ بالله) مجرم شناخت چون ايشان، فاطمه را و هم پدر فاطمه را به خشم آورد!!! پس در نتيجه خدا را خشمگين کرده است!!.

اما اين قسمت از حديث که فاطمه تا آخر عمر با ابوبکر صديق صحبت نکرد...

جواب اين است که منظور از سخن گفتن اين است که در مورد فدک سخنی نگفت نه اينکه به کل با او قهر کرد چون:

اولا: قهر کردن مسلمان از مسلمان بيش از سه روز جايز نيست و فاطمهل کسی نبود که اين موضوع را نداند.

دوما: امام بيهقی از طريق شعبی روايت كرده است كه حضرت ابوبكر به عيادت حضرت فاطمهل رفت و حضرت علی خطاب به فاطمه فرمود: «هذا أبوبكر يستاذن عليك». اين ابوبكر است، می‌خواهد تو را عيادت كند. «قالت: اتحب ان آذن له» فاطمه گفت: تو دوست داری او مرا عيادت كند؟ حضرت علي گفت: آري. فاطمه او را اجازه داد. حضرت ابوبكر نزد فاطمه رفت و از او دلجويی كرد و حضرت فاطمهل نيز از حضرت ابوبكر اعلام رضايت كرد([[61]](#footnote-61)).

از اين روايت اينگونه استفاده می‌شود که ابوبکر صديق و سيدة النساء با همديگر صحبت کردند و اينکه تا آخر عمر با ابوبکر صحبت نکرد به آن معنيست که ايشان در مورد فدک صحبتی نکردند.

چون حضرت ابوبکر صديق فاطمه را راضی کرده بود و اين از روايت شيعه به خوبی مشخص است..

إبن‏ميثم بحرانى و دنبلى آورده‏اند: «أبوبكر به فاطمه گفت: همانا آنچه را كه براى پدرت است، براى توست. رسول خدا از فدك، مايحتاج شما را برمى‏داشت و مابقى را در راه خدا تقسيم مى‏كرد، و شايسته است كه تو نيز همين كار را بكنى كه او كرد.. پس فاطمه به آن راضى شد و به أبوبكر عهد داد كه همين كار را بكند»([[62]](#footnote-62)).‏

يا در روايتى ديگر آورده‏اند: «پس ابوبكر بعد از آن نزد فاطمه رفت و براى عمر نيز وساطت كرد، پس فاطمه راضى شد»([[63]](#footnote-63)).‎‏

هجوم به خانه فاطمه..؟!

یکی از دلایل دشمنی شیعیان با عمر بن خطاب، خلیفه دوم، بخاطر یک سری از روایات است، و طبق آن شیعیان معتقدند که عمر و اطرافیان او به خانه‌ای که فاطمه در آن بوده، هجوم برده‌اند و درب منزل را سوزانده‌اند و باعث شهادت فاطمه زهرا و حتی جنین داخل شکمش شده‌اند که نامش محسن بوده است.

سوال: لطفاً صحت این روایت را ثابت کنید و فراموش نکنید منظور ما تنها و تنها اثبات موارد زیر بطور کامل است نه چیزی دیگر که بصورت مبهم و گوشه و کنایه باشد:

1. آتش زدن منزل یا درب منزل.
2. سقط جنین.
3. شهادت فاطمه زهرا بخاطر این هجوم.

حتی روایاتی که در کتب اهل سنت پیرامون این مسئله موجود است و علمای شیعه نیز دائم به آن‌ها اشاره دارند تنها تهدید به سوزاندن منزل را بیان می‌کنند نه اینکه اینکار عملی شده باشد و همچنین سقط جنین و شهادت فاطمه نیز در آن‌ها نیست.

در ضمن لطف کرده و به کتبی چون سلیم بن قیس هلالی اشاره نکنید، چون در چند قرن بعد ظهور یافته (قرن چهارم) و علمایی چون شیخ مفید آن را رد کرده‌اند.

چه کسی در خانه فاطمه را آتش زد..؟!!

سئوالی در خصوص اينكه اتاقك حضرت فاطمه (سلام الله عليها) دربی نداشته و شهادت ايشان افسانه‌ای بيش نيست:

* در آيه‌ای از قرآن خطاب به اعراب آمده كه پشت اتاق‌های پيامبر، صدايتان را بلند نكنيد. علت مشخص است چون دری وجود نداشته كه آن‌ها به در بزنند صدايشان را بلند كرده و به خاطر كوچك بودن اتاق‌ها موجب آزار و اذيت ديگران را فراهم می‌آوردند.
* در آيه 53 سوره احزاب آمده كه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتَ ٱلنَّبِيِّ إِلَّآ أَن يُؤۡذَنَ لَكُمۡ﴾ «ای كسانی كه ايمان آورده‌ايد، داخل خانه‌های پیامبر نشويد مگر اينكه به شما اجازه داده شود». (و اين آيه به خوبی نشان می‌دهد كه اتاق‌های (سوره حجرات: حجره = اتاق) نبی اكرم درب نداشته و به جای درب، پارچه آويزان می‌كرده‌اند.
* درب خانه: طبق تحقيق اينجانب اصلاً در آن زمان اتاق‌های همسران پيامبر دربی نداشته و اتاقکهای زنان و حضرت فاطمه كه داخل مسجد بوده‌اند درب نداشته است، و به جای درب از پرده استفاده می‌كرده‌اند. به اين علت كه وجود خود مسجد، حايل و حفاظ بوده است. ولی در جاهای ديگر مثل منازل يهوديان در خيبر يا اشخاص ثروتمند درب بوده است و اما دلايل ديگر:
* اگر شما حتی هم اينك به محلات قديمی شهر يا به روستاها برويد و درهای چوبی را كه همين 50 يا 80 سال قبل ساخته شده است ببينيد متوجه می‌شويد كه چقدر شرايط مكانيكی و اصولی اين درها مسخره و معيوب است. (قفل، لولاها و...) حتی برخی مناطق فقير به جای در، پارچه آويزان كرده اند! اكنون چگونه ممكن است 1400 سال قبل در محيطی كه نه نجار داشته و نه درختی به جز درخت خرما، دری چنان محكم بر اتاقك محقر و فقيرانه ای نصب شده باشد كه فقط با آتش زدن می‌شده آن را از جا كند؟ و آيا كسی می‌تواند پشت دری كه در حال سوختن و دود كرده است بايستد؟ و آيا مردی داخل آن اتاق نبوده (دقت كنيد كه خانه ای در كار نبوده و فاطمه و ساير زنان دارای حجره هايی كوچك يا همان اتاقك بوده اند) كه حضرت فاطمه را از چنين شرايطی دور كند؟ (البته حتی در كتب اهل سنت چند حديث معدود است كه به وجود درب برای اتاق پيامبر اشاره دارند ولی دلايل نبودن درب بسيار بيشتر می‌باشند. البته حتی اين احاديث نيز مربوط به اتاق عايشه است و نه اتاق حضرت فاطمه).
* دكتر ابوالقاسم پاينده (از نویسندگان شيعه) در مقدمه نهج الفصاحه نوشته: اتاق زنان پيامبر از شدت فقر درب نداشته و جلوی آن پارچه آويزان می‌كرده‌اند (همچنين رجوع كنيد به داستان‌هايی كه می‌گويد: پيامبر از سفر برگشت و ديد فاطمه پارچه‌ای رنگی جلوی اتاقش گرفته و... يا آياتی كه می‌فرمايد از وراء حجاب يا پرده با زنان پيامبر سخن بگوييد [الأحزاب: 53] دقت كنيد كه تمامی اين آيات در مورد اتاق پيامبر و همسران پيامبر می‌باشند كه مورد نظر ما است نه جاهای ديگر كه ممكن است درب بوده باشد.
* مرتضی مطهری در كتاب مساله حجاب می‌نويسد: از نظر اسلام، هيچكس حق ندارد بدون اطلاع و اجازه قبلی به خانه ديگری داخل شود. در بين اعراب، در محيطی كه قرآن نازل شده است معمول نبوده كه كسی برای ورود در منزل ديگران اذن بخواهد. در خانه‌ها باز بوده همانطوری كه الان در دهات ديده می‌شود.... اولين كسی كه دستور داد برای خانه‌های مكه مصراعين يعنی دو لنگه در قرار دهند معاويه بود و هم او دستور داد كه درها را ببندند. (خلافت معاويه هم كه متعلق به 30 سال پس از اين وقايع است!).

در آيه 27 سوره نور آمده: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَا﴾ [النور: 27]. «اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد! در خانه‏هايى غير از خانه خود وارد نشويد تا اجازه بگيريد و بر اهل آن خانه سلام كنيد». و مسلماً اگر خانه‌ها در داشت خداوند می‌فرمود ای كسانی كه ايمان آورده ايد در خانه‌هايتان را ببنديد. (البته به احتمال فراوان، خانه‌های برخی از افراد يهودی متمول و برخی از مسلمانان پولدار، درب چوبی داشته است) مطهری در كتاب مساله حجاب ص 170 در تفسير آيه 53 سوره احزاب چنين می‌نويسد: عرب‌های مسلمان بی‌پروا وارد اتاق‌های پيامبر می‌شدند. ز‌ن‌های پيامبر هم در خانه بودند. آيه نازل شد كه اولاً سرزده و بدون اجازه وارد خانه پيغمبر نشويد و ثانياً وقتی می‌خواهيد چيزی از زنان پيامبر بگيريد از پشت پرده بخواهيد بدون اينكه داخل اتاق شويد.

* + در تاريخ طبری آمده: و چنان شد كه دريا كشتی‌ای را كه از آن يكی از بازرگانان رومی بود به جده انداخت كه درهم شكست و چوب آن را بگرفتند و برای سقف كعبه آماده كردند و يك مرد قبطی در مكه بود كه نجاری می‌دانست و مقدمه كار فراهم آمد ص 838 (يعنی در آن روزگار: كسانی مانند يهوديان و اشراف قريش و كلاً كسانی كه وضعيت مالی خوبی داشته‌اند و داخل خانه نيز لوازم قيمتي، خانه آن‌ها در چوبی داشته ولی اكثر خانه‌ها بدون درب بوده است. حتی برای ساختن سقف كعبه چوب وجود نداشته است، و نجار هم قبطی بوده و عرب‌ها، نجار هم نداشته‌اند.
  + بعلت نبودن درختی به جز نخل، جلوی اكثر درها پارچه آويزان می‌كرده‌اند و اصولاً اتاقك حضرت فاطمه كه داخل مسجد بوده نيازی به درب نداشته است! و اصلاً دختر پيامبر زاهدانه می‌زيسته و نيازی به گذاشتن درب و صرف هزينه اضافی نبوده است، و فراموش نكنيد بودن درب در آن زمان برای افراد ثروتمند بوده نه برای اتاقك كوچك حضرت فاطمه (همچنين مراجعه كنيد به آن داستانی كه حضرت فاطمه پارچه رنگين آويزان كرده بودند و پيامبر از مشاهده آن ناراحت شدند و داستانی كه رييس آن قبيله بدون اجازه وارد اتاق پيامبر و عايشه می‌شود و آياتی كه می‌گويد پيامبر را از پشت حجرات -اتاقكها- بلند صدا نزنيد و با اجازه وارد شويد و...).
  + آتش زدن درب خانه دختر پيامبر و شهادت ايشان و سقط جنين داخل رحم و... موضوعی بسيار مهم است كه بايد همه متوجه آن شده و داستان‌ها و شعرها پيرامون آن بسازند (در همان زمان نه در زمان‌های بعدي) چگونه در هيچ سند تاريخی حتی اشاره مردم مدينه به اين موضوع وجود ندارد. كتاب سليم ابن قيس كه برای اولين بار به اين افسانه اشاره می‌كند در اوايل قرن چهارم هجری سر و كله‌اش پيدا می‌شود و علمای بسياری مانند ابن غضايري، لويی ماسينيون و شيخ مفيد معتقدند در اين كتاب خلط و تدليس صورت گرفته و اين كتاب جعلی است.
  + آيات قرآن: برخی از اعراب می‌آمدند و پيامبر را از پشت خانه بلند صدا می‌کردند و با سر و صدا موجب آزار ديگران می‌شده‌اند. در آيه‌ای ديگر می‌فرمايد بدون اجازه وارد اتاق نشويد و يا ماجرای آن رييس قبيله‌ای كه بدون اجازه در حضور نبی اكرم، وارد اتاق عايشه می‌شود و... همه اين‌ها بيانگر آن است كه اتاق‌ها درب نداشته است.
  + خود پيامبر که هنگام ورود می‌گفته‌اند: «السلام عليك يا أهل بيت النبوة و...». زيرا دربی وجود نداشته كه بخواهند با كوبيدن بر آن درب، اعلام ورود كنند! و به جای آن، اين سخن را می‌گفته‌اند.

تنها آيه‌ای كه به درب و كليد اشاره دارد آيه 61 از سوره نور می‌باشد:

1. همانطور كه قبلاً نيز گفتيم، بحث ما فقط پيرامون اتاق حضرت فاطمه و اتاق‌های همسران پيامبر است نه جايی ديگر، و اين آيه به طور عام برای كل مسلمين آمده تا بدانند در صورت داشتن كليد حق ورود دارند مثل منازل يهوديان در جنگ‌های با يهوديان و جنگ خيبر و... و يا حتی پس از فتح ايران و روم و مصر كه در آن كشورها به طور حتم درب بوده است، و آياتی كه ما برای عدم وجود درب آورديم مربوط به خانه پيامبر و همسران او است.
2. از ابتدای آيه تا انتها 9 مرتبه از كلمه بيت و بيوت استفاده شده ولی در موردی كه كلمه كليد آمده (مفاتحه) به جای بيوت كلمه ملكتم آمده و ملكتم را می‌توان به چيزی كه مالك آن هستی معنی كرد همچون صندوقچه.
3. شما برای جايی درب به همراه كليد می‌گذاريد (آن هم در 1400 پيش) كه شيء يا چيزی قيمتی در آن باشد نه اتاقك حضرت فاطمه و همسران پيامبر كه به طور حتم از جواهرات و چيزهای قيمتی خالی بوده و زندگی زاهدانه‌ای داشته‌اند.

حضرت علی در خطبه160 نهج البلاغه در مورد راه و رسم زندگی پیامبر فرموده: بر روی زمين می‌نشست و و غذا می‌خورد و چون برده ساده می‌نشست و با دست خود کفش خود را وصله می‌زد و جامه خود را می‌دوخت و بر الاغ برهنه می‌نشست و ديگری را بر پشت سر خويش سوار می‌کرد پرده‌ای بر در خانه او آويخته بود که نقش و تصويرها در آن بود به يکی از همسرانش فرمود: اين پرده را از جلوی چشمانم دور کن که هرگاه نگاهم بدان می‌افتد به ياد دنيا و زينتهای آن می‌افتم.

ما می‌پرسيم: مگر چه چيز درون اتاق حضرت فاطمه بوده كه بخواهد برای آن درب بگذارد، چون گذاشتن درب چوبی در آن زمان هزينه ساز و مشكل بوده و هزينه آن درب چوبی از مجموع اشياء اتاق حضرت فاطمه بيشتر می‌شده است، و مثل اين می‌ماند كه هم اكنون شما برای خريد خانه پولی نداشته باشيد ولی بخواهيد برويد و يك بنز آخرين مدل را خريداری كنيد، آيا اين امر معقول و منطقی است؟([[64]](#footnote-64)).

حدیث هر که فاطمه را بیازارد مرا آزرده در مورد کیست؟

می‌گویند:

سنی خودش حدیث دارد که هر کس فاطمه را آزار دهد، رسول الله را آزار داده‌است.

و فاطمه تا وقت مرگ (بخاطر فدک) از ابوبکر ناراضی بود.

پس نتیجه این است که ابوبکر رسول الله را آزار داده‌است.

پاسخ ما:

این استدلال شیعه‌ها تعجب آور است، این مردم لجوج که بحث کردن را دوست دارند، دو حدیث ما را کنار هم گذاشتند تا نتیجه دلخواه را بگیرند.

حدیث اول، هر کس فاطمه را آزار دهد، رسول الله را آزار داده‌است.

حدیث دوم، فاطمه تا وقت مرگ از ابوبکر ناراضی بود.

نتیجه: پس ابوبکر رسول الله را آزار داده‌است!...

ما در جواب این مردم جاهل می‌گوییم که رسول الله این حدیث را کی گفته‌اند؟ آیا می‌دانید؟

این در دنباله حدیث موجود است که حضرت علی می‌خواست سر فاطمه هوو بیاورد، فاطمه به رسول الله شکایت کرد و رسول الله این جمله را فرمود!.

عجب از اهل تشیع که این حدیث را قبول دارد، اما دنباله‌اش را قبول ندارد! یعنی، قبول ندارد که علی می‌خواست سر فاطمه هوو بیاورد! این را محال ممکن می‌داند، اما دنباله حدیث را که می‌گوید: هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است، قبول دارد!.

سنی می‌گوید:

پیامبر فرمود: هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است. باز سنی می‌گوید: پیامبر این روایت را وقتی فرمود که علی می‌خواست با زن دوم گرفتن، فاطمه را بیازارد.

شیعه می‌گوید: سنی روایت کرده است و ما فقط قسمت اولش را قبول داریم.

اگر قبول دارید پس باید همه را قبول کنید.

برای درک ژرفای حماقت این مردم به این مثال توجه کنید:

مثل این که ما بگوییم: فلان کس، حضرت محمد را در بلخ ملاقات کرد و از ایشان روایتی نقل کرد که حضرت عمر و حضرت حسن، بد است. جهنمی هستند (نعوذ بالله)  
حال یک احمق بیاید و این حدیث را قبول کند که گفته است: حضرت عمر (نعوذ بالله) جهنمی است! اما قسمتی را که درباره حسن است، بگوید: دروغ است چون حضرت محمد اصلاً به بلخ نرفته‌اند.

اگر دروغ است خب درباره حضرت عمر هم دروغ است!!؟.

قربانی برم خدا را یک بام دو هوا را!.

اما در شرح حدیث:

باید دید حدیث برای چه موضوعی است؟

باید فقیهانه به معنی احادیث بنگریم:

و به یقین منظور پیامبر این بود که هرکس فاطمه را به ناحق بیازارد، مرا آزرده است.

و ابوبکر با دختر پیامبر دعوای شخصی نداشت، فاطمه از بیت المال چیزی می‌خواست که حقش نبود و خلیفه نپذیرفت. پیش از این نیز، فاطمه در زمان رسول الله از بیت المال یک خادم خواست و رسول الله نپذیرفت. اگر کار پیامبر درست است، پس کار ابوبکر هم هست.

و حدیث داریم که رسول الله فرمود: «مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِى». «هرکس علی را آزرد، مرا آزرده است»، این درست است، اما معنی مطلق ندارد، آن را در جا و مکان و زمان و حالت خاصی گفته است.

در کتاب‌های ما هست که فاطمهل با شوهرش دعوا کرد اما ما کج اندیش نیستیم و می‌دانیم منظور پیامبر دعوای بین زن و شوهر نبوده است.

یا این حدیث را ببینید: «أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ آذَى الْعَبَّاسَ فَقَدْ آذَانِى إِنَّمَا عَمُّ الرَّجُلِ صِنْوُ أَبِيهِ». «ای مردم، هرکس عباس را آزار داد، مرا آزار داده است، بدرستی که عمو، جای پدر است».

در کتاب‌های ما هست که علی و عباس با یکدیگر درباره تقسیم فدک اختلاف کردند و کارشان به قاضی کشید. خب حالا معما چگونه حل می‌شود؟! ما هم مثل شما بگوییم:

علی مردی را که جای پدرش بود، آزار داد و با آزار عباس، عمویش، پیامبر را هم آزار داد؟!.

نه، منظور پیامبر این است که هرکس به ناحق علی و عباس را آزار داد، مرا آزار داده‌است.

و این حدیث را ببینید: رسول الله فرمود:

«من آذى ذميا فأنا خصمه».

«هرکس که یک ذمی ـ (اهل کتابی که زیر حکومت اسلامی زندگی می‌کند) را آزار دهد من دشمنش هستم».

حالا ما به ذمی اهل کتاب بد نگوییم؟؟!! بله، نمی‌گوییم، اما اگر کار غلطی کرد، می‌گوییم. معنی حديث مطلق نيست.

حضرت ابوبکر هم مقام والایی داشت و یار رسول الله بود، پس مقام او بالاتر از فاطمه است (پیش ما)، پس ما هم نمی‌توانیم قبول کنیم که حق فاطمه را به او نداده است، به خصوص که در این دادن و ندادن برای ابوبکر فایدۀ مادی در کار نبود.

و حضرت فاطمه معصوم نبود، می‌توانست خطایی کند و تا آخر عمر بر خطای خود پافشاری نماید! این طور زیاد شده است مثل عدم بیعت سعد بن عباده (با آن مقام بالا) با ابوبکر، مثل جنگ اصحاب پیامبر به رهبری معاویه علیه خلیفۀ راشد علی! بشر که معصوم نیست بجز انبیا. شما از فاطمه اله ساخته اید و این را انتظار نداشته باشید که ما قبول کنیم!.

ما از زبان عایشه حدیثی داریم که فاطمه مُرد در حالی که از ابوبکر ناراضی بود و حدیثی داریم که راضی شد! علمای ما جمع بین این دو حدیث را این طور دیده‌اند که عایشه مطابق علم خود گمان کرد فاطمه تا دم مرگ (مدت 6 ماه) از ابوبکر ناراضی بود و خبر از عیادت ابوبکر از فاطمه و صلح طرفین و رضایت فاطمه از ابوبکر ندارد! عجیب است از این شیادان از کتاب ما به نفع خودشان دلیل می‌آورند، اما دلایلی از کتاب ما را که بر ضدشان است قبول نمی‌کنند.

ثابت می‌کنيم که حضرت فاطمهل فرزندی بنام محسن نداشتند!

**نویسنده: محمد باقر سجودى**

سوال اهل سنت

آیا شهادت محسن با این سخن پیامبر كه خطاب به فاطمه زهرا فرمود: تو نخستین كس از اهل بیتم هستى كه به من ملحق مى‌شوی، در تعارض نیست؟

طبق روایت هاى متواتر سنى وشیعه، فاطمهل نخستین فرد از اهل بیت بود كه پس از رحلت رسول خدا به آن حضرت ملحق شد.

از طرف دیگر طبق ادعاى شیعه، محسن شهید، برادر حسن و حسین و پسر حضرت فاطمه‡ مى‌باشد، یعنى او از اهل بیت است، ولى او زودتر از مادرش از دنیا رفته است.

آیا رسول الله (نعوذ بالله) اشتباه گفته است، یا اصلا محسنى در کار نبوده؟

پاسخ شیعه:

هیچ تعارضى میان شهادت حضرت محسن و روایتى كه رسول خدا به حضرت زهرا سلام الله علیها بشارت مى‌دهد كه تو نخستین كس از اهل بیت من هستى كه به من ملحق مى‌شوی، وجود ندارد، چرا كه «اهل بیت» در لسان رسول خدا فقط بر پنج نفر اطلاق مى‌شود كه حضرت محسن جزء آن پنج نفر نیست.

اهل بیت در سخن پیامبر، به كسانى اطلاق مى‌شود كه خداوند طبق آیه تطهیر آن‌ها را از هر گونه رجس و پلیدى پاك كرده است و رسول خدا نیز با كشیدن كساء بر سر حضرت علی، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین‡، در حقیقت كلمه اهل بیت را تفسیر و آن را در همین افراد منحصر كرده است. و شامل فرد دیگرى از جمله، حضرت محسن، حضرت زینب و... و نیز شامل زنان پیامبر و یا هر شخص دیگرى نخواهد شد.

بنابراین حضرت زهرا سلام الله علیها نخستین فرد از اهل بیت پیامبر بود كه با ضربه‌ عمر بن خطاب به شهادت رسید و به پدر بزرگوارش ملحق شد، پس هیچ تعارضى وجود نخواهد داشت.

پاسخ اهل سنت:

1. اگر اهل بیت پیامبر را همین 4 نفر بدانیم پس از ما نادان‌تر کیست؟

آخر این چگونه ممکن است که حسن از اهل بیت پیامبر باشد خواهرش زینب از اهل بیت پیامبر نباشد!! پس اگر زینب از اهل بیت پیامبر نیست پس چه نسبتی با رسول الله داشت؟!!.

این حرف را کی باور می‌کند که حضرت اسماعیل را از اهل بیت ابراهیم بدانیم و اسحاق و یعقوب را ندانیم؟!!.

1. در صورتی که اهل بیت را منحصر به همین 4 نفر بدانیم پس پیامبر در پیشگویی خود چیز برجسته‌ای را نگفته‌اند، زیرا عادتا مادر قبل از فرزندان می‌میرد پس فقط رسول الله مرگ فاطمه را قبل از علی پیشگویی کرده و بس.
2. قرآن اهل رسول الله را، چیزی فراتر از این میداند. این هم آیه:

﴿وَإِذۡ غَدَوۡتَ مِنۡ أَهۡلِكَ تُبَوِّئُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ مَقَٰعِدَ لِلۡقِتَالِۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٢١﴾ [آل‌عمران: 121].

«و (به یاد آور) زمانی را که صبح خیلی زود، از میان خانواده خود، جهت انتخاب اردوگاه جنگ برای مؤمنان، بیرون رفتی! و خداوند، شنوا و داناست».

معمولا صبح زود آدم از خانه خود و از نزد همسر خود بیرون می‌رود پس آیه می‌گوید صبح زود از نزد اهل خود رفتی یعنی از پیش همسر خود رفتی پس اهل یعنی زن و فرزند.

و نمی‌دانم شیعه این تعریف مسخره و بی‌پایه را با کدام دلیل مطرح می‌کند؟

1. خود آیه تطهیر هم هرگز علی و فاطمهب را اهل بیت نمیکند بلکه سیاق آیه می‌گوید اهل بیت یعنی زنان پیامبر صلی الله عیه وسلم اینجا را بخوانید:
2. اگر شیعه ادعا کند که مقصود از اهل بیت زنده‌ها هستند و افرادی که در شکم مادرند و زاده نشده‌اند را شامل نمی‌شوند، در جواب می‌گوییم که شما مدعی هستید محسن جنین شیش ماهه بود و در این ماه جنین روح دارد و یک انسان کامل است و کشتنش قتل نفس است پس از اهل بیت است اگر اهمیتی ندارد پس چرا برایش می‌گریید و او را خطاب می‌کنید.
3. زاده فاطمه یعنی محسن بقول شما را که از دو معصوم زاده شده را از اهل بیت نمی‌دانید، پس چرا زاده دختر مامون را امام دهم امام نقی را هم از اهل بیت می‌دانید و هم معصوم؟!!!!.
4. اگر حضرت عمر، محسن بن علی را با آن طرز فجیع کشته و به مادرش بی‌احترامی کرده دیگر لازم نبود که علی وزارت قاتل فرزندش را قبول کند.

یزید موجب کشتن حسین شد اما به زنش و یا خواهرش بی‌احترامی نکرد اما با این وجود اگر امام سجاد در دستگاه یزید رفت و آمد می‌کرد و می‌گفت و می‌خندید، بنظر شما چقدر کاری زشتی بود؟!.

پس اگر ادعای شما درست باشد، به همین اندازه کار حضرت علی، نامونس و غیر عادی و خلاف غیرت و مردانگیست و حاشا که مردانگی و غیرت علی زیر سوال برود، پس شما دروغگویانید!.

نتیجه

بنابراین باز شیعه در دام تزویر و دروغی که پهن کرده بود گرفتار آمد!! یعنی این سوال هوشیارانه این دوست سنی ما تضاد دیگری را از این مذهب ساختگی را آشکار کرد زیرا یا این حدیث (اولین فردی که از اهل پیامبر می‌میرد فاطمه است)، دروغ است.

یا این ادعا دروغ است که فاطمه پسری بنام محسن داشته که توسط حضرت عمر کشته شده است.

اما این حدیث در کتاب بخاری است و شیعه هم می‌گوید درست است. در این همه اتفاق داریم.

پس راه چاره خلاصی از این تضاد این است که بگوییم ادعای شیعه دروغ است و آن قوم به عمر مظلوم تهمت‌ها زده‌اند که همه کذب است.

داستان عجیب اسدالله!

**نویسنده: محمد باقر سجودى**

هر انسانی عادات‌های مخصوص به خود را دارد که می‌تواند خیلی عجیب باشد، ولی شاید هیچکس مثل جناب اسدالله نباشد، او از کوهی می‌گذرد ولی از کاهی نمی‌گذرد، این اسدالله یکبار به بمن مبلغی داد که بدهم به عبدالرحمان. عبدالرحمان راننده زحمتکش تاکسی بود که در آمدش کفاف خرجش را نمی‌داد، عبدالرحمن تا آخر هم ندانست که ده هزار را اسدالله به او داده‌است.

اسدالله وقتی دید عبدالرحمن آدم مطمئنی است به او پیشنهاد کرد که روزانه فرزندانش را به مدرسه ببرد و بیاورد و در عوض ماهی 3000 بگیرد، و راننده قبول کرد، اما بعد از یکماه همین اسدالله بمن زنگ زد که بیا ببین این راننده‌ای که معرفی کرده بودی آدم نادرستی است گفتم جریان چیست؟ معلوم شد که دعوایشان بر سر این است که اسدالله می‌گوید تو باید روزهای تعطیل، که بچه‌ها را به مدرسه نبردی، مزد نگیری و عبدالرحمن می‌گفت نه من با تو ماهانه قرار بسته بودم ولو که نصف ماه هم تعطیل باشد باید حقوقم را کامل بدهی!.

دیدم دعوا بر سر 400 است گفتم من میدهم و مشاجره تمام شد ولی از کار اسدالله تعجب کردم که 10000 را بخشید اما برای 400 می‌خواهد به دادگاه برود. این داستان را نوشتم تا مطلبی را به خواننده بگویم.

منظورم از این، بازگویی داستان عجیب دیگری از اسدالله است که به دعوای سنی و شیعه مربوط می‌شود:

اسدالله بخاطر همین زبان و رفتار تند و تیز، انتقادهای شدیدی به شخصیات دولتی می‌کرد و اصلا رعایت هیچ اصولی را نمی‌نمود و عقاید خود را بیباکانه در هر مجلس ابراز می‌کرد، عقایدی که برای خیلی‌ها عجیب‌ترین بود و در این اوضاع بلبشوی دنیا، حتی در کشور آزادی مثل پاکستان، این زبان سرخ تحمل نشد و یک روز که رفته بود فرودگاه تا میهمان خود را بیاورد خدا می‌داند که چه گفت و چه کرد که در راه بازگشت به خانه مامورین اطلاعات او را با ماشینش غیب کردند، یک ماه و اندی بعد از این حادثه اسدالله، چون غیر از زبان تند کار و جرمی نداشت، آزاد شد و به خانه برگشت و زن و بچه و فامیلش خوشحال شدند!.

فردایش رفت به اداره اطلاعات تا ماشینش را پس بگیرند! آشنایان نصیحتش کردند که از خیر ماشین بگذر! همین که آزادات کردند بسی جای شکر دارد، اینطور نشود که در این اوضاع نابسامان باز تو را بگیرند و ببندند! گفت نه دیروز که آزادم می‌کردند گفتم ماشینم را بدهید جواب شنیدم که فردا بیا!.

آشنایان اسدالله همه خندیدند که عجب آدمی هستی در آین وقت هم فکر ماشین بودی؟ یکی گفت اگه من می‌بودم یک ماشین دیگر هم به اونها بخاطر تشکر می‌دادم و اسدالله رفت و با ماشین برگشت!.

فردایش باز تصمیم گرفت برود اداره اطلاعات!.

* باز چرا ای اسدلله خان؟
* وقتی مرا دستگیر می‌کردند در ماشینم دو کیلو بادام بود حالا نیست! می‌روم تا دو کیلو بادام را پس بگیرم!!.
* ای بابا! مگر تو عقل نداری؟ در این اوضاع که این اداره با هزار جور وسایل مراقبت می‌شود، و مردم از هزار متریش هم رد نمی‌شوند تو باز می‌خواهی بروی تو! آنهم برای دو کیلو بادام؟؟ بادامی که حتما از هضم رابعه مامورین گذشته؟!! اما اسدالله آدم حرف شنویی نبود و رفت....

این روزها بخاطر اوضاع نامساعد امنیتی، همین اداره که دوبار مورد حمله فدایی قرار گرفته، مامورینش از راه دور راهبندان درست کرده‌اند و این اسدالله خان از راه بندان‌ها به این حجت که من همانیم که پریروز آزاد شدم و دیروز ماشینم را گرفتم رد شد و به مسئول مربوطه رسید که کو بادامم؟؟ یالله دو کیلو بادامم را بدهید!.

مقام امنیتی که شاید فکر کرده این آدم دیوانه است! گفت برو فردا بیا و بادامت را بگیر! و فردا که رفت در همون بازرسی اول بهش گفتند برو گمشو دیگر نتوانست جلوتر برود.

من می‌دانم که هرکس که با اوضاع امروز آشنا باشد، اسدالله را دیوانه تصور می‌کند، آخر در زمانه‌ای که سازمان‌های امنیتی می‌توانند افراد را بی‌محاکمه زندانی کنند و به احدی اجازه ملاقات ندهند و زندانی بر خلاف قانون حق انتخاب وکیل هم ندارد، (یعنی همان کاری که کم‌ترینش را با اسدالله کردند) مگر آدم به دنبال دو کیلو بادام گم شده در نزد این مردم می‌رود؟

البته اسدالله باز می‌تواند در دفاع از خود بگوید مگر ندیدید زود مرا آزاد کردند و بی‌گناهی مرا قبول کردند! مگر ندیدید که ماشینم را برگرداندند؟ مگر ندیدید که از من رشوه و باج نگرفتند؟ مگر ندیدید که مرا نزدند و شکنجه ندادند؟ مگر ندیدید (هرچند که ظالمند) اما باز از امت محمد هستند و دین را دوست دارند و رحم و حیا دارند؟

اما ای عالم شیعی

ای عالمی که داستان دروغ زخمی شدن حضرت فاطمه را بدست امیر المومنین عمر ساخته‌ای!!!! تو بمن بگو ببینم که فاطمه تو در توجیه رفتارش چه دارد که بگوید؟

شیعه می‌گوید: خود عمر به معاویه نامه‌ای نوشته که در آن آمده است: «... وقتی درب خانه را آتش زدم (آن‌گاه داخل خانه شدم) ولی فاطمه درب خانه را حجاب خود قرار داد و مانع از دخول من و اصحابم شد. با تازیانه آن چنان بر بازوی او زدم که مانند دملج (بازوبند) اثر آن بر بازوی او ماند، آن‌گاه صدای ناله او بلند شد، چنان که نزدیک بود به حال او رقت کنم و دلم نرم شود، ولی به یاد کشته‏های بدر و اُحد که به دست علی کشته شده بودند... افتادم، آتش غضبم افروخته‏تر شد و چنان لگدی بر درب زدم که از صدمه آن جنین او (به نام محسن) سقط شد. «فَعِنْدَ ذلك صَرَخَتْ فاطِمَةُ صَرْخةً... فَقالَتْ يا اَبَتاهُ يا رَسُولَ الله‏ِ هکَذا کانَ يُفْعَلَ بِحَبيبَتِكَ وَ اِبْنَتِكَ...»، در این هنگام، فاطمه چنان ناله زد، پس فریاد زد: ای پدر بزرگوار! ای رسول خدا! این چنین با عزیز دلت و دخترت رفتار کردند. سپس فریاد کشید: فضه به فریادم برس که فرزندم را کشتند. سپس به دیوار تکیه داد و من او را به کنار زده، داخل خانه شدم. فاطمه در آن حال می‌خواست مانع (بردن علی) شود، من از روی روسری چنان سیلی به صورت او زدم که گوشواره از گوشش به زمین افتاد([[65]](#footnote-65)).

و عجیب اینجاست که شیعه می‌گوید: علت این جنگ و دعوا و سبب وقوع این گناه عظیم، گناه بزرگ‌تری بوده یعنی مضروب کنندگان حضرت زهرا حق حضرت علی را خورده بودند وصیت نامه پیامبر را درباره پادشاهی علی پاره کرده و زیر پا انداختند و حالا که علی حاضر نبود با ظالمان بیعت کند، آن‌ها با بیحیایی آمدند هم حقش را خوردند و هم از او خواستند که این حق خوری را برسمیت بشناسد و به غاصب مبارك باد بگوید. و عملا هم بزرور و کشان کشان حضرت علی را بردند و مجبورش کردند که به ابوبکر دست بیعت دهد.

نکته عجیب از اینجا به بعد است: شیعه از این ببعد به حضرت فاطمه نقشی بدتر از نقش اسدالله و عقلی کم‌تر از عقل اسدالله می‌دهد یعنی می‌گوید: فاطمه علیها السلام بعد از این دو حادثه هولناک با پهلوی شکسته رفت پیش حضرت ابوبکر که دو کیلو بادام مرا بده و حضرت ابوبکر گفت پدرت برای تو ارثی نگذاشته زیرا او پیامبر بود و من از ایشان شنیدم که فرمود پیامبران ارث باقی نمی‌گذارند فاطمه غضب کرد و گفت: چه می‌شود تو را، که اهل و خانواده‌ات از تو ارث ببرند، لکن ما از محمد ارث نبریم!.

ای خواننده:

بنظر شما کار فاطمهل عجیب‌تر از کار اسدالله نیست او پیش کسی می‌رود که شراب خورده (العیاذ بالله) و به او می‌گوید نوشیدن آب در حالت ایستاده کراهت دارد بنشین و بنوش و خنده‌دارتر اینکه شیعه می‌گوید: فاطمه به عمر و ابوبكر گفت: آیا اگر حدیثی از پیامبر را به یاد شما بیاورم قبول می‌کنید، و به آن اعتقاد پیدا می‌کنید؟

عمر و ابوبکر گفتند: آری.

پس فاطمه گفت: شما را به خدا قسم آیا از پیامبر نشنیدید که می‌گفت: «رضایت فاطمه، رضایت من و غضب فاطمه، غضب من است. پس هر کس فاطمه دختر مرا دوست داشته باشد، همانا مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را راضی کند مرا راضی کرده است و هر کس فاطمه را به غضب آورد، همانا مرا به غضب آورده است». عمر و ابوبکر گفتند: آری از پیامبر شنیدیم.

فاطمه علیها السلام گفت: پس همانا من، خداوند و ملائکه را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا به سخط و غضب درآوردید و مرا راضی نکردید، و هرگاه پیامبر را ملاقات کنم از شما دو نفر به او شکایت خواهم کرد. در این هنگام، ابوبکر شروع به گریه کرد در حالی که فاطمه علیها السلام می‌گفت: خدا قسم تو را (ابوبکر) در هر نمازی که بخوانم نفرین خواهم کرد.

نظر اهل سنت: فاطمه چرا کسانی را که خودشان از رسول الله را در غدیر خم حدیث شنیده بودند و بر عکس عمل کرده بودند را قسم می‌دهد که اگر حدیثی من برایتان از رسول الله بگویم، آیا قبول می‌کنید یا نه؟

مگر فاطمه نمی‌دانسته آن‌ها اصلا حدیثی را که خودشان شنیده‌اند قبول نکردند پس چرا چنین انتظاری از آن‌ها دارد؟ مگر نمی‌دانسته آن‌ها طرفدار کشته شدگان کافر در بدر و احد هستند!!.

کسی را که در امتحان کلاس دوم رد شده چرا قسم می‌دهید که سوالات کلاس دهم را حل کند؟

بعد خنده‌دارتر اینکه شیعه می‌گوید ابوبکربعد از شنیدن حدیث گریه کرد این گریه ابوبکر به این می‌ماند که قاتلی مظلومی را سر ببرد بعد مادر مظلوم بیاید و به قاتل بگوید در جیب پسرم یک تومان بود اگر بمن ندهی من از شما ناراضی هستم و نفرین‌تان می‌کنم و قاتل گریه کند و تازه یک تومان را ندهد!!!!!!!!!.

ای دوستان شیعه ما: حاشا که حضرت فاطمه چنین کارهای عجیبی را انجام داده باشد، حاشا که این قصه سرایی علمای شیعه درست باشد!.

ای دوستان شیعه ما: علمای شما در هنگام نوشتن این داستان‌ها مست بودند در حالت طبیعی نبودند برای همین این خزعبلات سر هم بافتند. اما شما که مست نیستید! شما را چه شده؟ بمن بگویید بر سر شما چه آمده که این تضادهای آشکار را نمی‌بینید؟؟.

جشن گریه و زاری!

**نویسنده: صادق السیهاتی / روشنفکر شیعه**

پس از آنکه آخوند در فضیلت روضه‌خوانی و گریه و عزا و سینه زنی و قمه زنی حرفها زد، و روایت‌ها ردیف کرد، به مردم گفت: حالا برنامه عزاداری را شروع کنید که اجر و پاداشتان با خداست! روضه‌خوان شروع کرد به خواندن، و برنامه عزاداری شروع شد. همه مردم به صحن وسط حسینیه آمدند، و تنها دو نفر در گوشه‌ای ایستاده تماشا می‌کردند، یکی من بودم که خجالت می‌کشیدم در بین آن همه مردم به سر و صورتم بزنم، کرامت و حیاء و شرفم به من اجازه نمی‌داد، بدون سبب خودم را کتک بزنم و سینه‌ام را آزرده کنم، یا سرم را زخمی کنم، یا کمرم را با زنجیر خورد کنم!.

نفر دوم خود آخوند بود! با حیرت بدو می‌نگریستم و در ذهنم این سؤال مطرح بود که، چرا شما جناب آخوند نمی‌خواهید از آن اجر و پاداشی که به مردم می‌گفتید بهره‌مند شوید؟! آیا شما چون من خجالت می‌کشید، و کرامت و شرفت به تو اجازه نمی‌دهد دست به کارهای احمقانه بزنی؟! ولی مگر خود شما نبودید که از فضل و مکانت عزا داری و به سر و صورت کوبیدن خود می‌گفتی؟!.

آقای آخوند آرام در گوشه‌ای ایستاده، و به پیرمردی گوژپشت که زمانه همه شادابی و قدرت و توانش را ربوده بود، و در وسط حسینیه دیوانه‌وار به سر و صورتش می‌کوبید و گریه و زاری به راه انداخته، خیره شده بود!.

حزن و اندوه گلویم را به سختی می‌فشرد!! با خود می‌گفتم: خدایا! این چه بلایی است که ما بر سر خود آورده‌ایم، پیرمردی که یک پایش بر لبه قبر و دیگری ته قبر است، چنین به خودش می‌زند، و گمان می‌برد عبادتی بسیار با ارزش انجام می‌دهد و با این حرکات احمقانه خودش را به تو نزدیک می‌کند؟! خدایا گناه این بیچاره‌ها به گردن کیست؟!.

از سال‌هاست که در چنین جلساتی شرکت نمی‌کنم، اما این بار حس کنجکاویم مرا وادار کرد تا بار دگر بیایم و ببینم چه چیزهای جدیدی به این مراسم در حال رشد اضافه شده است، وای کاش هرگز نمی‌آمدم، و چشمانم نظاره‌گر این همه ذلت و خواری عقل بشر نمی‌شد!.

آیا پیامبر خدا خودش را اینچنین می‌زد؟! آیا چنین حرکات نابسامانی را از امتش می‌پذیرد؟! آیا هرگز کسی از امامان چنین حرکات ناشایستی را انجام داده‌است؟!.

مگر این امام حسین شهید و سرور کربلا نبود که به خواهرش زینب می‌گفت: «خواهر عزیزم، من سوگند خورده‌ام و قسمم را عملی می‌کنم!... پس در عزای من لباست را پاره مکن، و بر صورتت چنگ مزن، و گریه و زاری براه نینداز»([[66]](#footnote-66)).

البته پیش از این سرور و سید و آقای همه ما، پدر بزرگ امام حسین، حضرت رسول اکرم به دخترشان حضرت فاطمه زهراء فرمودند: «اگر من وفات کردم، به سر و صورتت نزن، موهایت را نکش، گریه و زاری و واویلا براه نینداز، و عزا داری بپا مکن»([[67]](#footnote-67)).

آخوندهای ما بر این رسم و رسوم اصرار دارند، چرا که جایگاه و مکانت اجتماعی آن‌ها را حفظ می‌کند، و به آن‌ها نوعی قداست و شرف می‌دهد. تمام عمرشان از کربلا و کشته شدن حضرت امام حسین و از معجزات و کرامات و قدرت‌های خارق العاده‌ای که داشت حرف می‌زنند، و یک کلاغ چهل کلاغ می‌کنند، افسانه‌ها و قصه‌های خیالی می‌سازند، ولی نشده یک روز در مورد زندگی آن حضرت سخن بگویند.. حرفی از زهد و پارسایی و عبادتش برای پروردگار یکتا نمی‌زنند، تنها حرف از توسل و شفاعت طلبی از او، و واسطه قرار دادن او با خداست!.

هرگز از جهاد و شهامت و مردانگی امام حسین و جانفشانیش در بثمر رساندن درخت اسلام حرفی به میان نمی‌آورند، از مشارکتش در فتح آفریقا و جهادش از مصر تا مغرب هیچ سخنی نمی‌گویند.

هیچ سخنی از زندگی امام حسین نیست، هرچه هست از ولادتش است و از روز کشته شدنش، انگار امام حسین متولد شده، و سپس به قتل رسیده، و هیچ زندگی پر باری از جهاد و تلاش و ایمان و تقوا و پارسائی نداشته است. برای آن‌ها امام حسین زنده، هیچ ارزشی ندارد. آن‌ها تنها لحظه‌های مشتری ساز را مد نظر دارند.. آنچه برایشان حائز اهمیت است مرقد و گنبد امام است و پول و ثروتی که به جیبهای آن‌ها می‌ریزد.. آن‌ها چون زالو به مصیبت‌ها و درد و رنج‌های امام چسپیده‌اند و از آن‌ها ارتزاق می‌کنند.. آنچه برایشان مهم است تنها این است که چگونه می‌توان مردم ساده‌لوح را گول زد و جیبهایشان را خالی کرد.. آنچه برایشان اهمیت دارد این است که مردم سیل آسا بسوی مرقدها و امام زاده‌ها بیایند و پول‌هایشان را دو دستی بریزند در حساب آخوندها.. برایشان بسیار مهم است مردم در صف‌های طولانی به خیابان‌ها بریزند و به سر و صورت خود بزنند: البته نه بخاطر محبت و صمیمیتی که برای امام حسین دارند، بلکه به خاطر عشق و علاقه‌ای که برای‌اش نذری و پلو خوری دارند!.

و برخی هم خجالت نمی‌کشند، و در پی کوره راهی هستند تا به این کارهای زشت جلوه شرعی و دینی بودن بدهند، و می‌گویند: پیامبر خدا وقتی پسرشان ابراهیم وفات کرد، و وقتی عمویشان حمزه شهید شد گریه کردند!..

یا للعجب!...

شما را بخدا این شد منطق و عقل؟!..

پیامبر خدا گریه کردند.. چه کسی به شما گفته: گریه نکن؟!..

اما ای عقل کل! آیا پیامبر خدا هر ساله در سالروز وفات پسر یا عمویش به سر و صورت خود می‌زد و گریه و زاری براه می‌انداخت؟!.

آیا وقتی پسر پیامبر وفات کرد، ایشان از مردم خواستند راهپیمایی براه اندازند و سینه بزنند و زنجیر بکوبند، و با شمشیر و خنجر سرهایشان را به دو نیم کنند؟! یا اینکه در سالروز مرگ فرزندش چنین الم شنگه‌هایی براه انداخت؟ و آیا فرمودند: سینه زنی عبادتی است و اجر و پاداش دارد؟!.

اگر پیامبر خدا چنین چیزی نگفته، آیا کسی دیگر اجازه دارد عبادتی مطابق ذوق و سلیقه خود به دین خدا اضافه کند، سپس با کمال پر روئی به مردم بگوید: خداوند بر این کار به شما اجر و پاداش هم می‌دهد، انگار ثواب و اجر و پاداش دادن، یا عقاب و بازخواست کردن در روز قیامت در دستان ناتوان اوست؟!.

پس ارزش و بهای صبر و استقامت بر مصیبتها کجا رفت؟! آیا صبر و پایداری بیهوده در قرآن کریم ذکر شده است؟!.

بشنو الله متعال چه می‌فرمایند:

﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُم بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلۡخَوۡفِ وَٱلۡجُوعِ وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِۗ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٥ ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ١٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ ١٥٧﴾ [البقرة: 155- 157]

«و بی‌تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات آزمایش می‌کنیم. و صبرکنندگان را بشارت ده. همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم. آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته‌اند».

الله اکبر! ببین، درودها ... رحمت و شفقت الهی ... هدایت و رستگاری ... همه این‌ها برای کیست؟!.

آری، برای صابران..

اگر پیامبر خدا که سفیر و فرستاده اوست، و دین بوسیله او کامل شد، و حد و مرز عبادات را به طور کامل و روشن بیان داشت، هرگز چنین چیزی نگفته، پس آیا آخوندها و روضه‌خوان‌ها و ملاها اسلام را بهتر از پیامبر و امامان فهمیده‌اند؟! آیا آن‌ها بیشتر از پیامبر دین و عبادت‌ها را می‌شناسند تا به مردم تحمل کنند که این عبادت است و کسی که به آن عمل کند اجر و پاداش بدست می‌آورد؟! آیا برای آن‌ها وحی تازه‌ای آمده تا به اسلام عبادت‌های دیگری اضافه کنند؟!.

﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ١١٦﴾ [النحل: 116].

«و به سبب دروغی که زبانتان گویای به آن است، نگویید: این حلال است و این حرام، تا به دروغ به خدا افترا بزنید (که این حلال و حرام حکم خداست)، مسلماً کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد».

چرا حضرت ابوبکر در تشییع جنازه حضرت فاطمهل شرکت نکرد؟

سوال شیعه‌ها:

اگر ايشان كه دختر مورد احترام پيامبر بوده و پيامبر مدام به ايشان تاكيد می‌كردند، به مرگ طبيعی و يا در اثر بيماری فوت كرده باشد بايد مسلمانان (مخصوصا خليفه مسلمانان) او را كه يادگار پيامبر است با جلال و شكوه دفن می‌كردند. ....

جواب بدهید که چرا با جلال و شکوه دفن نشده است.

جواب ما:

جواب ما این است که باید حوادث را در قالب محیط دید.

برای روشن شدن موضوع مثالی می‌زنم:

یک ایرانی اگر زنی از خاندانش بمی‌رد حتی در روزنامه‌ها اعلان می‌کند و عکس زن را هم چاپ می‌کند و عکس مرده را بر در و دیوار می‌زند.

اما افغان‌ها معمولا چنین نمی‌کنند، عکس که نمی‌گیرند، بلکه شما اگر عکس زن مرده را چاپ کنید شاید شما را بکشند حتی در مراسم خاکسپاری فقط افراد نزدیک زن شرکت می‌کنند.

و حتی وقتی می‌خواهند زن را داخل قبر بگزارند چند نفر از افراد فامیل پرده‌ای در جلوی چشم همان بقیه اندک می‌گیرند.

یک عادت افغان‌ها این است که زن که مرد، خانواده شوهر حق کفن و دفن او را ندارند باید جسد مرده را بیاورند و تحویل پدر یا برادر زن بدهند اگر چنین نکنند حتی متهم به قتل می‌شوند.

حالا یک زوج را تصور کنید که زن افغانی و مرد ایرانی باشد.

زن بمیرد و ایرانی برسم خود او را دفن کند.

حالا تصور کنید که یک مغرض اون کنار نشسته می‌خواهد روابط بین ایرانی و افغانی را خراب کند و هی تبلیغات کند که ایرانی زن افغانی خود را کشته و دلیلش این است که مرده را تحویل نداده و بگوید ایرانی افغانی را بی‌آبرو کرده و دلیلش این باشد که عکس مرده را به درو دیوار زده.

افغان‌های بی‌خبر از رسم و رواج ایرانی‌ها با توجه به رسومات خود فورآ حرف مغرض را قبول می‌کنند.

و این است حال عوام شیعه که رسم عرب را نمی‌دانند و گمان می‌کنند بر حضرت فاطمه ظلم شده و حرف مغرضان را قبول می‌کنند.

شما تاریخ صدر اسلام را بخوانید برای کدام زن مراسم تشیع جنازه مفصل گرفتند؟

اصلا اون وقت‌ها برای مردان هم نمی‌گرفتند چه برسد به زنان.

مثل امروز نبود که خمینی مرد از سراسر ایران مردم را جمع کردند.

در اسلام که فرض نشده اگر کسی مرد همه مردم شهر جمع شوند.

فاطمه که مرد، افراد خانواده‌اش علی و عباس و بقیه دفنش کردند.

این رسم عربان بود که زن که میمرد را فامیل خودش دفن می‌کردند و خانواده شوهری فاطمه، همان خانواده پدری فاطمه هم بود چون با پسر عموی خود عروسی کرده بود و حضرت عباس هم عموی علی بود هم عموی فاطمه لذا بی‌سروصداتر دفن شد.

زن عمر و ابوبکر هم که مردند درجایی نخواندم همه مردم جمع شده باشند کسی جار نزده که جمع شوید ملکه اسلام مرده.

پس در دفن بی‌سر و صدای فاطمه چیزی غیر عادی وجود ندارد البته اگر شیعه مغرض نباشد.

حالا اگر قبول کنیم که داستان شیعه مغرض درست است و ایرانی زن افغانی خود را کشته باشد.

دیگر آن افغانی هرگز نباید دختر دوم خود را به ایرانی بدهد.

اگر داد پس خیلی نادان است.

و ما می‌دانیم که بعد از این واقعه، حضرت علی دختر خود، دختری که فاطمه او را زاییده بود را به حضرت عمر داد.

پس یا داستانی که شیعه پیرامون دفن فاطمه ساخته و آن را غیر عادی جلوه داده دروغ است یا علی دختر خود را به عمر نداده.

اما معتبر‌ترین کتب شیعه هم معترفند که عمر داماد علی بوده.

پس شیعه چه دارد که بگوید؟

**محمد باقر سجودی**

منظور از ظالم اول، ثاني و ثالث و رابع درفرازهای آخر زيارت عاشورا چيست؟

اعتراف شیعه:

منظور اولين و دومين و سومين و چهارمين افرادى هستند كه ظلم را بر محمد و آل او صلوات الله عليهم اجمعين روا داشتند يعنى مؤسسان اساس ظلم، همچنان كه در قرآن مجيد سوره احزاب آيه پنجاه و هفت خدا لعن فرموده افرادى كه خدا، حضرت رسول و اهل بيت رسولش را اذيت نمودند.

از عبارت «اللهم العن يزيد خامسا». چهار نفر قبلی كاملا روشن است كه چه كسانی بودند نيازی به سوال نيست و نيازی به آوردن نام نحس آن‌ها نيست چرا كه اگر لازم بود امام باقر نام آن‌ها را ذكر می‌فرمود.

خداوند تمام كسانی را كه حق اميرمومنان را غصب نمودند و در خانه حضرت زهرا سلام الله عليها را آتش زدند و .... لعنت كند و شديدترين عذابش را بر آن‌ها نازل كند ان شا الله. اللهم عجل لوليك الفرج.

خداوند به آقای دكتر حسينی قزوينی عمر با بركت عنايت فرمايد ان شاء الله.

پاسخ اهل سنت:

بیشک، لعن یاران و زنان پیامبر آنهم از سوی کسانیکه ادعای مسلمانی دارند گناهی نابخشودنی است.

خواندن دعای زیارت و در همان فحش دادن به زنان و یاران پیامبر، شبیه به تسبیح در دست گرفتن، و همزمان، انجام عمل دزدی یا زنا است!!.

و گویندگان این جملات بیشک مصداق آیه زیر هستند.

﴿هُمۡ لِلۡكُفۡرِ يَوۡمَئِذٍ أَقۡرَبُ مِنۡهُمۡ لِلۡإِيمَٰنِۚ﴾ [آل عمران: 167].

«آن‌ها در آن هنگام، به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان».

اما نکته مهم این است که این لعن‌ها به اصحاب پیامبر ضرری نمی‌زند بلکه به گوینده باز می‌گردد:

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنْ رَجُلاً لَعَنَ الرِّيحَ عِنْدَ النَّبِىِّ فَقَالَ: «لاَ تَلْعَنِ الرِّيحَ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ وَإِنَّهُ مَنْ لَعَنَ شَيْئًا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ رَجَعَتِ اللَّعْنَةُ عَلَيْهِ». [السلسلة الصحيحة الـمختصرة].

«ابن عباس می‌گوید در حضور رسول الله، بالاپوش مردی را باد برد. مرد باد را لعنت کرد، پس رسول الله فرمود:

باد را لعنت نکن، باد مامور است و بدرستیکه هرکس چیزی یا کسی را لعنت کند و لعنت شده مستحق لعنت نباشد، آن لعنت به گوینده باز می‌گردد». همین راز بدبختی شیعه‌ها در طول تاریخ است.

آیا شما نمی‌بینید که در تاریخ، شیعه‌ها همیشه گروهی ذلیل و مطرود بودند که حتی جرات نداشته و ندارند در خارج از محیط‌های بسته خود، یا خارج از پشت دیوار اینترنت آنچه در قلب دارند را بیرون بریزند.

هرگز کعبه بدست آن‌ها نبوده حتی اماکن مقدس آن‌ها در کربلا و نجف و سامرا و مشهد اکثر اوقات در دست اهل سنت بوده است و از ما پس نگرفتند مگر به کمک کفار!!

﴿ضُرِبَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلذِّلَّةُ أَيۡنَ مَا ثُقِفُوٓاْ إِلَّا بِحَبۡلٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَحَبۡلٖ مِّنَ ٱلنَّاسِ﴾ [آل‌عمران: 112].

«هر جا یافت شوند، مهر ذلت بر آنان خورده است، مگر با ارتباط به لطف عام الله و (یا) با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن)».

آیا نمی‌بینید با وجود داشتن ثروتی بیکران، الله برکت را از زندگی آن‌ها برداشته و حتی از کشورهای مثل پاکستان و ترکیه نیز (که مواد خام ندارند) بی اهمیت‌تر شده‌اند، یا از هندی‌ها، که حالا ما را آدم هم حساب نمی‌کنند.

آیا نمی‌بیند در ژاپن و اروپا، آن‌ها را، حتی برای نوکری، قبول نمی‌کنند و به دبی و ترکیه بسنده کرده‌اند؟!.

این‌ها همه از شومی فحش به صحابه است گرنه این‌ها همانقدر نفت دارند که عربستان دارد.

اما گاز مس و و زمین سرسبز ما و کارشناسان ما را عربستان ندارد و آنجا صحرای لم یزرع است، حتی ساحل ما در خلیج فارس، بیشتر از ساحل عرب‌ها ماهی دارد زیرا زیر دریای طرف ما، سرسبز‌تر است تا ساحل عرب‌ها، الله هر چی بما داده جز عقل سلیم و قلب سلیم!.

پس این حال ماست که پول ما را با کیلو می‌سنجند. پول آن‌ها را با مثقال؟!   
اینها از شومی فحش دادن به صحابه است.

چندی پیش کتابی خواندم در باره ملعونان، نویسنده کتاب (عبدالرحمن راسخ) تمام احادیثی که درباره ملعونین بود را، در یک کتاب گرد آورده است.

تعجب کردم و افسوس خوردم بحال هم میهنانم، وقتی که دیدم 90 درصد احادیث شامل حال آن‌ها می‌شود:

از فحش دادن به صحابه، تا برداشتن زیر ابرو، تا گریه زاری و مویه بر مرده و زدن بر سر روی و نوحه خوانی و تا نزدیکی با زن از دبر وووو .........

اما باز خوشحال بودم که دست کم آن‌ها محب اهل بیت هستند و شامل حدیثی که دشمنان اهل بیت را لعنت کرده نمی‌شوند و خوشحال بودم که دست کم شراب در کشورمان ممنوع است و لعنت بر شراب خوار شراب خر شراب بر و غیره شامل حال آن‌ها نیست.

تا اینکه کسی از ایران آمد و گفت شراب‌خواری عام است و در خانه‌ها می‌سازند و می‌خورند.

و بعد یادم آمد که شیعه هرچند که اهل بیت رسول الله، یعنی حسین و حسن و فاطمه و علی را دوست دارد اما با بقیه اهل بیت رسول، یعنی زنانش و عمویش و دیگران بد است و آن‌ها را فحش می‌دهد پس باز لعنت شامل حالش است برعکس ما اهل سنت، که همه را دوست داریم.

و این است که می‌بینیم در هرچیز آن‌ها نکبت است:

بچه ندارند زن ندارند.

40 درصد طلاق دارند.

40 درصد شوخی است؟!.

ملیون‌ها نفر به سن ازدواج رسیدند و از آن سن گذشتند و عروسی نمی‌کنند و اگر کردند زن برایشان عذاب عظیم می‌شود.

من نمی‌گویم آدم خوب حتما باید زن داشته باشد یا اجاقش کور نباشد اما اگر همگانی باشد، این عذاب است، خصوصا اگر زیر پای ما دریای نفت هم باشد، حتما این کمبودها عذاب است آیا این عجیب نیست که اکثر ایرانی‌ها زیر خط فقرند در حالیکه بر دریایی از نفت نشسته‌اند؟!.

این‌ها همه از شومی بدگویی از صحابه است شیعه باید توبه کند، اما اگر شیعه خسته نمی‌شود، الله هم نمی‌شود و عذاب پشت عذاب را برایشان می‌فرستد.

رعایت حقوق نزدیکان پیامبر و فاطمه توسط دو خلیفه ابوبکر و عمرب

ابوبکر و عمر همواره علی را از هر طریقی و به طور کامل اکرام می‌کردند و او و حتی سایر بنی هاشم را در عطا و بخشش بر دیگران مقدم می‏داشتند و او را در مرتبه و حرمت و محبت و تمجید و تعظیم مقدم می‏داشتند همان‏گونه که افراد نظیر او را نیز مقدم می‏داشتند و او را به واسطه آن‏چه که خداوند به او فضل عنایت کرده بود، بر سایر افرادی که چنین فضیلتی نداشتند، برتر می‏دانستند.

هرگز سخن ناروایی از آنان در حق علی دیده نشده است. بلکه درباره هیچ‌یک از بنی هاشم سخن ناروایی نگفته‏اند عمر اهل بیت پیامبر را در عطا و بخشش بر همه مردم مقدم می‏داشت و در عطا و بخشش آنان را بر همه مردم برتر می‏دانست. حتی زمانی که برای عطا و بخشش‏ها دیوانی قرار داده شد و اسامی مردم نوشته شد به عمر گفتند: از تو شروع می‏کنیم. گفت: نه. از نزدیکان رسول الله شروع کنید.

و عمر را در جایگاهی قرار دهید که خداوند او را در آن جایگاه قرار داد. بنابراین از بنی هاشم شروع کردند و بنی مطلب را به آنان ملحق کردن چرا که پیامبر فرمود: «إنما بنو هاشم وبنو الـمطلب شيء واحد إنهم لم يفارقونا في جاهلية ولا إسلام»([[68]](#footnote-68)). «بنی هاشم و بنی مطلب یک چیز واحد هستند نه در جاهلیت و نه در اسلام از ما جدا نشدند». او عباس، علی، حسن و حسین را مقدم کرد و برای آنان مقداری بیشتر از آن‏چه برای افراد نظیر آنان در سایر قبائل قرار داده بود، قرار داد و در بخشش اسامه بن زید را بر پسرش ترجیح داد. پسر او عصبانی شد و گفت: اسامه را بر من ترجیح می‏دهی؟ عمر گفت: او در نزد رسول الله محبوب‏تر از پدرت بود. آن‏چه که درباره مقدم داشتن بنی هاشم و برتر دانستن آنان ذکر کردیم در نزد همه علمای سیره و تاریخ امری مشهور است که دو نفر درباره آن با هم اختلاف نظر ندارند.

کسی‌که این‏گونه حق و حقوق نزدیکان و عترت رسول الله را رعایت کند آیا به نزدیک‏ترین مردم برای پیامبر و بانوی زنان اهل بهشت ظلم و ستم می‌کند آن هم به دلیل مقدار ناچیزی از مال که به فرزندان او چندین برابر آن مال را عطا می‌کرد و به کسی که بیش از او از پیامبر دور بود عطا می‌کرد([[69]](#footnote-69))([[70]](#footnote-70)).

علی، فاطمه‌، حسن و حسین فاضل‌ترین اهل بیت می‌باشند

شیخ عبدالعزیز سلمان/ می‌گوید: اهل بیت پیامبر کسانی هستند که‌ صدقه‌ بر آن‌ها حرام می‌باشد، آن‌ها هم عبارتند از: خاندان علی، جعفر، عباس و حارث بن عبدالمطلب و طبق مضمون آیه‌ی سوره‌ی احزاب همسران پیامبر نیز جزو اهل بیت ایشان هستند، اما علی، فاطمه‌، حسن و حسین که‌ پیامبر آن‌ها را زیر عبای خود قرار داد و دعایی مخصوص در حق آن‌ها خواند از همه‌ی اهل بیت فاضل‌تر هستند... تا آنجا که‌ گفت: قحطانی در حق آن‌ها چنین سروده‌‌:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أکرم بفاطمة البتول وبعلها |  | غصنان أصلهما بروضة أحمد |
| وبمن هما لـمحمد سبطان |  | لله‌ درّ الأصل والغصنان |

«از فاطمه‌ی پاکدامن و همسرش و از نوه‌های محمد احترام بگیر، نوه‌های پیامبر دو شاخه‌ هستند که‌ اصل آن‌ها باغچه‌ی احمد است، زیبایی اصل و شاخه‌ از آن خدا است».

اهل سنت نسبت به‌ اهل بیت پیامبر نهایت محبت، احترام و بزرگداشت را انجام می‌دهند، زیرا آن‌ها از خویشان پیامبر و مسلمان هستند و به‌ خاطر یاری رسانی به‌ دین خدا مورد امتحان و آزمایش الهی قرار گرفتند، پس احترام و نیکی در حق آن‌ها، احترام و بزرگداشتن در حق پیامبر است...([[71]](#footnote-71)).

آری این یکی از پیروان شیخ محمد بن عبدالوهاب است که‌ اعلام می‌دارد محبت و احترام و بزرگداشت اهل بیت و در رأس آن‌ها علی، فاطمه‌، حسن و حسین واجب است([[72]](#footnote-72)).

درباره درخواست فاطمه لفدک و مسائل متعلق به آن

مؤلف رافضی می‌گوید: «و وقتی فاطمه گفت: پدرش -رسول اکرم- فدک را به او بخشیده است. ابوبکر گفت: یک سیاه پوست و یا سرخ پوست را بیاور که بر این مطلب شهادت دهد. فاطمه أم أیمن را آورد و او شهادت داد. ابوبکر گفت: شهادت یک زن مقبول نیست. در حالی که همه روایت کرده‌اند که پیغمبر فرمود: أم ایمن یک زن بهشتی است.

امیرالمؤمنین آمد و شهادت داد. ابوبکر گفت: این شاهد شوهر تو است و خودش ذی‌نفع است پس شهادت او را نمی‌پذیریم. در حالی که همگی روایت کرده‌اند که پیغمبر فرمود: علی با حق است، و حق با علی است و هر سویی برود، حق با او می‌رود، از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در [آخرت و در] کنار حوض کوثر نزد من باز می‌گردند.

فاطمه خشمگین شد و منصرف گردید: و سوگند یاد کرد که دیگر نه با او حرف بزند و نه همنشینی کند تا اینکه به دیدار پدرش می‌شتابد و شکایتش را نزد او می‌برد. به هنگام وفات به علی وصیت کرد که او را شبانه دفن کند و هیچ یک از آنان را برای نماز خواندن بر او صدا نزند. در حالی که همگی روایت کرده‌اند که پیغمبر فرمود: «يا فاطمه! إن الله تعالى يغضب لغضبك ويرضى لرضاك». یعنی: «ای فاطمه! همانا خداوند به خاطر خشم تو خشمگین و با رضایت تو راضی می‌گردد».

و نیز روایت کرده‌اند که فرمود: **«**فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِى وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ». یعنی: «فاطمه بخشی از وجود من است، هر کس او را اذیت کند مرا اذیت نموده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است».

چنانچه این خبر صحیح باشد او اجازه نمی‌داشت قاطر پیغمبر را رها کند و می‌بایست آن را نیز برای بیت‌المال بگیرد، حال آنکه شمشیر و عمامه او نزد امیرالمؤمنین علی بود. و در این صورت، به هنگام ادعای عباس برای آن، ابوبکر به نفع علی حکم نمی‌داد و در این صورت اهل بیتی که خداوند در کتابش آن‌ها را پاک و مطهر نموده است، مرتکب امری ناجایز شده بودند، زیرا صدقه بر آن‌ها حرام است. ولی وقتی زکات بحرین به مدینه آمد، جابر بن عبدالله انصاری کنار او (علی) بود. علی گفت: پیغمبر فرمود: «إذا أتى مال البحرين حثوت لك ثم حثوت لك، ثلاثاً».

یعنی: «ای علی! هر وقت زکات بحرین آمد، من (از آن) به تو می‌بخشم، به تو می‌بخشم، به تو می‌بخشم».

علی به جابر گفت: برو و از آن برگیر و به این ترتیب امیرالمؤمنین بدون هیچ برهانی و تنها به خاطر فرموده پیغمبر از بیت‌المال بخشید.

در جواب مولف باید گفت: کلام او مملو از کذب، بهتان و اقوال فاسدی است که جز با تکلف نمی‌توان همه مفاسد کلامش را برشمرد و تنها به ذکر وجوهی از آن می‌پردازیم:

وجه اول: مؤلف گفته که فاطمهل ادعا کرده که فدک را پیغمبر به او بخشیده است و این با میراث بودن فدک تناقض دارد، زیرا طلب فدک با استناد به میراث بودن آن با ادعای بخشیده شدن فدک به فاطمه تفاوت دارد واگر به او (بخشیده) شده باشد، نمی‌توان آن را میراث شمرد.

به علاوه اگر ادعا شود که پیغمبر فدک را در بیماری آخرش (قبل از وفات) به او بخشیده است. باید گفت: پیغمبر منزه از آن است که اگر از او ارث برده شود، برای یکی از وارثانش در لحظه مرگ بیش از حق الارث خودش ببخشد و عطا کند. و اگر فدک به هنگام صحت و سلامتی و قبل از بیماری پیغمبر به او بخشیده شده است. فاطمه می‌بایست آن هبه را بگیرد واگرنه چنانچه شخصی چیزی را –در لفظ و کلام– به دیگری ببخشد ولی طرف آن مال هبه شده را تا وفات بخشنده نگیرد، در نزد جمهور علماء این مال از آن مرده است.

باید اضافه کرد که چگونه فدک به فاطمه بخشیده شده ولی این جریان در نزد اهل بیت و مسلمانان معروف نباشد و تنها ام ایمن و علی از آن با خبر باشند؟

وجه دوم: نسبت چنین ادعایی به فاطمه کذب محض است. امام ابوالعباس بن سریج در کتابی که در رد عیسی بن أبان در باب سوگند و شاهد نوشته، در مقام احتجاج و جواب دادن به ایرادهای عیسی بن ابان می‌گوید: و اما حدیث بحتری بن حسان از زید بن علی، مبنی بر اینکه فاطمه به ابوبکر گفته که پیغمبر فدک را به او بخشیده است و یک مرد و یک زن به عنوان شاهد آورد. ابوبکر گفت: مردی دیگر باید شهادت دهد و یا اینکه دو زن شهادت دهند. چه جالب است! فاطمه میراثش را از ابوبکر می‌خواهد و ابوبکر می‌گوید: پیغمبر فرموده: ما پیغمبران ارثی به جا نمی‌گذاریم و کسی از ما ارث نمی‌برد. و در روایات مورد استنادش نیز روایتی نیاورده که ثابت کند: فاطمه در مورد فدک ادعایی جز ارث بردن داشته باشد و یا اینکه کسی برای او شهادت داده باشد.

جریر از مغیره از عمر بن عبدالعزیز روایت کرده که در مورد فدک گفت: «فاطمه از پدرش خواست که فدک را به او ببخشد، پدرش خودداری ورزید، و پیغمبر در طول حیاتش از آن انفاق می‌کرد و ضعفای بنی‌هاشم از آن بهره می‌بردند و سرمایه‌ای برای ازدواج بیوه‌زنان آن طایفه شده بود. این کار تا آخر عمر پیغمبر ادامه پیدا کرد و فاطمه حق را پذیرفت. و گواه باشید که من آن را به همان حالتی و مصارفی بر می‌گردانم که در عهد رسول اکرم بر آن بود.

و کسی نشنیده که فاطمه ادعا کرده باشد که پیغمبر فدک را در حدیث ثابت و مفصلی به او بخشیده است، و هیچ کسی نشنیده که شاهدی بر چنین مطلبی شهادت داده باشد، و اگر می‌بود، نقل می‌شد. چراکه باعث خصومت شد و مسأله‌ای بود که امت در مورد آن تنازع کرده بودند. ولی هیچ یک از مسلمانان نگفته: پیغمبر را دیدم که آن را به فاطمه بخشید و کسی نگفته که از فاطمه شنیده‌ام که ادعای آن را می‌کرد، تا اینکه بحتری بن حسان آمد. این شخص چیزی را از زید نقل می‌کند که اصل و اساس و ناقل اصلی آن معلوم نیست و جزو احادیث اهل علم شمرده نمی‌شود و حدیثی است که فضل بن مرزوق، از بحتری، از زید نقل می‌کند.

شایسته بود صاحب کتاب به جای اینکه این همه به اقوال و گفته‌های بی‌اساس بپردازد، این مطلب را بیان کند که خود زید–-ناقل این حدیث- می‌گوید: اگر من هم می‌بودم، همان قضاوتی را می‌کردم که ابوبکر کرد. این کلام ناقل نشان می‌دهد که حتی اگر کسی هم در مورد این حدیث با زید مخالف نباشد و اگر در مورد این مسأله مناظره هم نمی‌شد و روایت هم نقل می‌شد، باز هم چیزی نه علیه ابوبکر و نه علیه فاطمه ثابت نمی‌شد. و اصل مذهب این است که هر وقت حدیثی از پیغمبر به ثبوت برسد ولی ابوبکر خلاف آن را بگوید: این رأی ابوبکر به خاطر عدم اطلاع از آن روایت بوده است، مثل ارث جدّه که البته بعد از مطلع شدن از حدیث، از رأی خودش بر می‌گردد.

و حتی اگر این حدیث به ثبوت هم برسد، حجت نیست. زیرا در حدیث نیامده که فاطمه گفته باشد: من هم سوگند خوردم، هم شاهد آوردم، ولی از حقم محروم شدم، و نیز نیامده که ابوبکر بگوید: من نه شاهد تو را قبول دارم، نه سوگند تو را.

گویند: این حدیث اشتباه است، زیرا أسامه بن زید از زهری از مالک بن أوس بن حدثان روایت می‌کند که گفت: از جمله چیزهایی که عمر به آن استناد کرد، اینکه گفت: پیغمبر سه نخلستان داشت: بنی‌نضیر، خیبر و فدک. پیغمبر نخلستان بنی‌نضیر را وقف نایبانش ساخت، فدک را وقف در راه مانده‌ها ساخت و خیبر را سه سهم کرد که دو قسمت آن بین مسلمانان تقسیم می‌شد و یک قسم آن را نفقه اهل و عیالش ساخته بود. هر چه از نفقه اهل خودش اضافی می‌آمد، آن را بین فقرای مهاجران تقسیم می‌کرد.

و لیث بن عقیل، از ابن شهاب، از عروه، از عایشه روایت می‌کند که عایشه فرمود: فاطمه دختر رسول اکرم شخصی را نزد ابوبکر صدیق فرستاد که میراث او از فیء داده شده به پیغمبر از جانب خدا در مدیـنه -فدک و خمس باقیمانده خیبر- را از ابوبکر طلب کند. ابوبکر گفت: پیغمبر فرمود: «ما پیغمبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم و آنچه از خود برجا می‌گذاریم، صدقه است». و این دارایی تنها برای استفاده اهل بیت پیغمبر از آن بود و سوگند به خدا! من صدقه پیغمبر را از آن حالت زمان خودش تغییر نمی‌دهم و همان کاری را با آن مال می‌کنم که پیغمبر خودش می‌کرد. و به این ترتیب از اینکه چیزی از آن را به فاطمه دهد، استکاف ورزید([[73]](#footnote-73)).

از انس روایت شده که -بعد از گفتن جریانی که در فوق گذشت- فاطمه به ابوبکر گفت: آیا این مال به تو و خویشان خودت می‌رسد؟ ابوبکر گفت: نه، و تو در نزد من راستگو و امین هستی، پس اگر پیغمبر عهدی مبنی بر این امر صادر نموده و یا وعده‌ای به تو داده و یا حقی برای تو در آن واجب گردانیده باشد، من تو را تصدیق می‌کنم [و حق تو را می‌دهم]. فاطمه گفت: نه، جز اینکه پیغمبر به هنگام نزول [آیه در مورد فیء] فرمود: «مژده باد ای آل محمد! که خداوند شما را ثروتمند گردانید». ابوبکر گفت: خدا و پیغمبر و تو راست می‌گویید، فیء برای شماست ولی علم من منجر به تأویل این مسأله به گونه‌ای نمی‌شود که همه این سهم را به تو بدهم، و فیء به اندازه نیاز شماست.

این جریان روشن می‌سازد که ابوبکر قول فاطمه را -بدون سوگند و شاهد- می‌پذیرد، پس چگونه با وجود شاهد و یک زن دیگر قول او را رد می‌کند؟ نه خیر، قول او را رد نمی‌کند و بلکه بر اساس واقعیت و حقیقت امر می‌کند.

وجه سوم: می‌توان گفت: اگر ورثه از پیغمبر ارث ببرند، همسران و عموی او نیز ارث می‌برند و ارث بردن آن‌ها که با کتاب خدا و سنت پیغمبر و اتفاق مسلمانان ثابت می‌شود، با شهادت یک زن و یا یک مرد انکار نمی‌شود. و اگر پیغمبر ارثی به جا نمی‌گذارد، صاحبان حق در دارایی به جا مانده از او جمیع مسلمانان هستند و باز نمی‌توان شهادت یک زن و یا یک مرد علیه همه را پذیرفت.

آری، در چنین موردی شهادت شاهد و سوگند طالب در نزد فقهای حجاز و فقهای اهل حدیث باعث اثبات حق برای مدعی می‌شود و در مورد شهادت شوهر برای همسر دو قول مشهور وجود دارد که هر دو از احمد بن حنبل نیز روایت شده‌اند:

قول اول: شهادت شوهر مورد قبول واقع نمی‌شود و این مذهب ابوحنیفه، مالک، لیث بن سعد، ازواعی، اسحاق و غیره است.

قول دوم: شهادت شوهر به نفع همسر مورد قبول واقع می‌شود، این دیدگاه امام شافعی، ابوثور، ابن منذر و غیره است.

بر این اساس، به فرض صحت داستان مؤلف، باز هم به اتفاق علماء جایز نیست امام با استناد به شهادت یک مرد و یا یک زن حکم صادر کند و حقی را ثابت کند، مخصوصاً که اکثر علماء شهادت شوهر را جایز نمی‌‌شمارند، بعضی نیز شهادت و سوگند را دلیل اثبات حق نمی‌دانند، آنهایی هم که شهادت و سوگند را دلیل اثبات حکم می‌دانند، تا مدعی را سوگند ندهد، به نفع او حکم نمی‌دهند.

وجه چهارم: مؤلف می‌گوید: «فاطمه ام ایمن را آورد تا به نفع او شهادت بدهد. ابوبکر گفت: این یک زن است و شهادت او مقبول نیست. در حالی که همگی روایت کرده‌اند که پیغمبر فرمودند: أم ایمن زنی از بهشتیان است».

در جواب باید گفت: این احتجاج، شبیه احتجاج جاهلی است که در جهالت فرو رفته است و لذا می‌خواهد به نفع خودش احتجاج کند، ولی احتجاجش علیه خودش خواهد بود. زیرا اگر حجاج بن یوسف و مختار بن ابی‌عبید و امثال آن دو چنین قولی را بگویند، سخن درستی گفته‌اند، چراکه قول یک زن به تنهایی برای حکم در مورد مال به نفع یک مدعی که ادعای مالی را می‌کند که ظاهراً از آن غیر اوست، کافی نیست. پس حکم در مورد چنین مسأله‌ای که از ابوبکر صدیق نقل شده باشد، چه خواهد بود؟

در مورد حدیثی هم که ذکر کرده و گمان می‌کند که همه آن را روایت کرده‌اند، باید گفت: این خبر در هیچ‌یک از کتب حدیثی مسطور نیست و هیچ یک از علمای حدیث آن را روایت نکرده‌اند. و أم ایمن همان أم أسامه بن زید است که دایه بچه‌های پیغمبر و از زنان مهاجر بوده و حق و حقوق و حرمتی دارد ولی روایت از پیغمبر از طریق او به معنی کذب او و یا علماء نیست. اما اینکه کسی بگوید: «همگی آن را روایت کرده‌اند» یعنی آن خبر متواتر است. و کسی که حدیث عدم ارث بردن پیغمبر را که بزرگان صحابه روایت کرده‌اند، انکار کند و ادعا کند این چنین حدیثی را هم روایت کرده‌اند، چنین شخصی جاهل‌ترین و حق‌ستیزترین مردم خواهد بود.

وجه پنجم: مؤلف می‌گوید: «علی به نفع فاطمه شهادت داد و ابوبکر شهادت او را به خاطر شوهر بودن رد کرد».

این کلام اگر چه کذب محض است ولی اگر صحیح هم می‌بود باعث قدح و طعنی به ابوبکر نمی‌شد، چرا که شهادت شوهر به نظر بسیاری از علماء مردود است و هر کس هم شهادت شوهر به نفع همسر را می‌پذیرد، شهادت او را تا به حد نصاب رسیدن -از طریق شهادت یک مرد و یا دو زن دیگر- قبول نمی‌کند. ولی حکم براساس شهادت یک مرد و یک زن و بدون سوگند مدعی جایز نیست.

وجه ششم: مؤلف می‌گوید: «همگی روایت کرده‌اند که پیغمبر فرمود: علی با حق است و حق با علی است و هر جا برود، حق با او می‌رود و از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه بر روی حوض، نزد من برگردانده می‌شوند».

این کلام مؤلف بزرگ‌ترین کذب و نشانه جهالت محض است. زیرا این حدیث را هیچ کسی، نه با سند صحیح و نه با سند ضعیف، از پیغمبر روایت نکرده است. پس چگونه می‌توان گفت که همگی آن را روایت کرده‌اند؟ آیا دروغگوتر از شخصی یافت می‌شود که از صحابه و علماء نقل کند که همگی حدیثی را روایت کرده‌اند، در حالی که این حدیث را هیچ یک از آنان نقل و روایت نکرده باشند؟ این آشکارترین دروغ است. اگر گفته شود: بعضی از آن‌ها آن را روایت کرده‌اند و امکان صحت آن باشد. بالاخره وجهی دارد ولی وقتی کذب مطلق بر پیغمبر باشد، چه وجهی دارد؟!.

برخلاف روایت أم ایمن که مؤلف مدعی بود. در مورد او می‌توان گفت: که امکان دارد ام ایمن آن را گفته باشد. ام ایمن از مهاجران نیکوکار بود و حدیث بهشتی بودن او غیر قابل انکار است. ولی قول مؤلف که از یکی از همفکرانش نقل کرده که علی با حق است و حق با اوست و با او می‌گردد و تا قیامت از او جدا نمی‌شود، این کلامی است که پیغمبر از گفتن آن منزه است. زیرا اشخاص بر حوض وارد می‌شوند، همچنانکه پیغمبر به انصار فرمود: «اصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِى عَلَى الْحَوْضِ»([[74]](#footnote-74)).

یعنی: «صبر پیشه سازید تا زمانی که بر حوض مرا ملاقات کنید».

و نیز می‌فرماید: «إن حوضي لأبعد ما بين أيلة إلى عدن، وإن أول الناس وروداً فقراء المهاجرين الشعث رؤوساً، الدنس ثياباً، الذين لا ينكحون المتنعمات، ولا تفتح لهم أبواب السدد، يموت أحدهم وحاجته في صدره لا يجد لها قضاء»([[75]](#footnote-75)).

یعنی: «حوض من [که در آخرت به پیغمبر عطا می‌شود] از فاصله ما بین ایله و عدن طولانى و عریض‌تر است و اولین کسانی که به آن وارد می‌شوند، فقرای مهاجران‌اند: همان‌هایی که پراکنده و پریشان بوده و لباس‌های کهنه به تن می‌کنند، با زنان در نعمت ازدواج نمی‌کنند و درهای محکم کاری [که نتیجه مکنت مالی است] بر روی آن‌ها گشوده نمی‌شود، یکی از آن‌ها می‌میرد در حالی که در برآوردن نیاز شکمش [گرسنگی‌اش] درمانده شده است».

ولی حق چیزی نیست که از اشخاص باشد و وارد حوض شود و روایت دیگری که از پیغمبر روایت شده نیز از این باب است، که در آن آمده: «من دو کالای گرانبها در میان شما ترک می‌کنم: کتاب خدا و عترت اهل بیتم را، و این دو از هم جدا نمی‌شود تا در حوض به نزد من برگردانده نشوند». این حدیث نیز همان‌گونه است و محل بحث است که در جای خود به آن می‌پردازیم.

وجه هفتم: آنچه از فاطمه نقل شده، سزاوار او نیست و جز شخصی جاهل که ذم و تجریح خود را مدح و تمجید می‌پندارد، به آن احتجاج نمی‌ورزد. زیرا در آنچه نقل کرد سببی برای عصبانیت و خشم و ناراحتی وجود ندارد. چرا که -اگر آنچه گفته صحیح باشد- تنها به حق و حقیقت قضاوت شده و مسلمان اجازه ندارد به خلاف این حکم کند و هرکس بخواهد که به غیر حکم خدا و رسولش به نفع او حکم شود و سپس خشمگین شود و سوگند یاد کند که با حاکم نه صحبت کند و نه همنشینی. این مسأله بیش از آنکه باعث ستایش شخص و مذمت حاکم باشد، باعث جرح و مذمت شخص است.

البته نیـک می‌دانیم طعن و ایراداتی که این مؤلف به فاطمهل و سایر صحابه -خواسته و یا ناخواسته- وارد می‌سازد، بسیاری کذب و دروغ است، در مورد بعضی از آن ایرادات هم، مرتکبان آن وجهی برای تأویل داشته‌اند و اگر گناهی هم برای آن بزرگواران ثابت گردد، جای ایراد نیست. زیرا آن بزرگواران معصوم نبوده‌اند و بلکه با وجود اینکه اولیای خدا و از بهشتیان بوده‌اند، گناهانی نیز داشته‌اند که خداوند آن را بر آن‌ها می‌بخشد.

و همچنین مولف در مورد وصیت فاطمه که گفته: مرا شبانه دفن کنید و کسی از آن‌ها بر من نماز نخواند، به اشتباه رفته است. چنین کلامی را تنها شخصی از فاطمه نقل و به آن استناد می‌کند که جهالتش باعث باز شدن راهی برای طعن وارد کردن بر فاطمه می‌شود. و چنانچه این مطلب صحیح باشد، این کار فاطمه به گناه بخشیده شده بیشتر شبیه است تا یک کار خداپسندانه. زیرا نماز مسلمان بر غیر خودش، خیری است که به او می‌رسد و بهترین مخلوقات از نماز خواندن، بدترین مخلوقات بر جنازه‌اش زیانی نمی‌بیند. پیغمبر وقتی که وفات کرد، نیکوکاران و فجار و بلکه منافقان بر او نماز خواندند و این نمازها اگر سودی برای پیغمبر نداشته باشد، زیانی هم ندارد. این در حالی بوده که پیغمبر می‌دانسته که در بین امتش منافقانی وجود دارند ولی کسی را از نماز خواندن بر جنازه خودش نهی نکرده است.

مؤلف در فرازی از کلامش می‌گوید: «و همگی روایت کرده‌اند که پیغمبر فرمود: ای فاطمه! خداوند به خاطر خشم تو، خشمگین و در اثر رضایت تو، راضی می‌گردد».

این کلام کذب و دروغ مؤلف است: چنین چیزی از پیامبر روایت نشده و چیزی از آن در کتب حدیثی مشهور وجود ندارد و این گفته سند معروف و شناخته شده‌ای -نه صحیح و نه ضعیف- تا پیغمبر ندارد.

و ما که به بهشتی بودن فاطمه گواهی می‌دهیم و می‌گوییم خداوند از او راضی شده است، در مورد ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعید، عبدالرحمن بن عوف نیز چنین شهادتی می‌دهیم و گواهی می‌دهیم که خداوند رضایت خود از آن‌ها را در کتابش -در بیش از یک موضع- بیان فرموده است، مثل: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: 100].

«پيشگامان نخستين از مهاجرين و انصار، و كسانى كه به نيكى از آن‌ها پيروى كردند، خداوند از آن‌ها خشنود گشت، و آن‌ها (نيز) از او خشنود شدند».

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ ﴾ [الفتح: 18]. «خداوند از مؤمنان -هنگامى كه در زير آن درخت (بيعه‌الرضوان‌ كه‌ در حديبيه‌ انجام‌ گرفت) با تو بيعت كردند- راضى و خشنود شد».

در روایات نیز از پیغمبر به ثبوت رسیده که در حالی وفات کرد که از آن‌ها راضی بود و هر کس خدا و پیغمبرش از او راضی باشند، خشم هیچ کسی -هر که باشد- ضرر و آسیبی به او نمی‌رساند. مؤلف در فرازی دیگر می‌گوید: همگی روایت کرده‌اند که پیغمبر فرمودند: فاطمه بخشی از وجود من است، هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت نموده، هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت نموده است».

این حدیث نیز با این الفاظ روایت شده است و بلکه با الفاظ دیگری بیان شده است، چنانکه در اثنای حدیث خواستگاری علی از دختر ابوجهل آمده که پیغمبر برخواست و فرمود: «إن بني هشام بن المغيرة استأذنوني أن ينكحوا ابنتهم عليّ بن أبي طالب وإني لا آذن، ثم لا آذن، ثم لا آذن، إنما فاطمة بضعة مني يريبني ما رابها ويؤذيني ما آذاها إلاَّ أن يريد ابن أبي طالب أن يطلق ابنتي وينكح ابنتهم».

یعنی: «فرزندان هشام بن مغیره از من اجازه می‌خواهند که دخترشان را به عقد علی بن ابی‌طالب در آورند. و من اجازه نمی‌دهم، اجازه نمی‌دهم، اجازه نمی‌دهم. فاطمه بخشی از وجود من است: هر چه او را برنجاند، من را نیز می‌رنجاند و هر چیز او را آزار دهد، من را نیز آزار می‌دهد، مگر اینکه علی بن ابی طالب دخترم را طلاق دهد و سپس با دختر آن‌ها ازدواج کند».

وجه هشتم: مؤلف می‌گوید: «اگر خبر عدم توارث پیغمبران صحیح باشد، بنابراین ابوبکر اجازه نداشت که قاطر پیغمبر و شمشیر و عمامه او را نزد علی ترک کند و به هنگام ادعای عباس برای تملک آن‌ها، به نفع علی حکم دهد».

در جواب باید گفت: هر کس از ابوبکر و عمر نقل کند که چنین حکم و قضاوتی کرده باشند و یا از ترکه پیغمبر چیزی را از باب تملک نزد کسی گذاشته باشند، آشکارترین دروغ و افتراء را بر آن‌ها بسته است و غایت چیزی که می‌توان در این باره ادعا کرد، این است که (از این وسایلی که ارزش مادی چشمگیری ندارند) هر چه در نزد هر کس بوده، نزد همان شخص باقی مانده است، همچنانکه پیغمبر صدقه‌اش را نزد علی و عباس گذاشت تا آن را در مصارف شرعی به کار گیرند.

مؤلف می‌افزاید: «در این صورت اهل بیتی که خداوند در قرآن طهارت آن‌ها را بیان کرده، مرتکب کار ناجایزی شده‌اند».

باید گفت: خداوند در مورد طهارت جمیع اهل بیت و دوری «رجس» و پلیدی از آن‌ها، إخبار نفرموده است و این ادعا کذب بر خداست. چگونه چنین اخباری بیان شده در حالی که ما در بین بنی‌هاشم کسانی را سراغ داریم که از ذنوب پاک نشده و پلیدی از آنان دور نشده است و مخصوصاً در باور روافض این مسأله مشهودتر است. زیرا روافض بر این باورند که هر شخصی از بنی‌هاشم که دوستدار ابوبکر و عمر باشد، طهارت نیافته است. آیه مورد ادعای روافض تنها می‌گوید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: 33].

«خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند».

و قبلاً بیان شد که این آیه مثل آیه زیر است: ﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾ [المائدة: 6].

«خداوند نمى‏خواهد مشكلى براى شما ايجاد كند، بلكه مى‏خواهد شما را پاك سازد و نعمتش را بر شما تمام نمايد، شايد شكر او را بجا آوريد».

و نیز شبیه آیه زیر: ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمۡ وَيَهۡدِيَكُمۡ سُنَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَيَتُوبَ عَلَيۡكُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٢٦﴾ [النساء: 26]. «خداوند مى‏خواهد (با اين دستورها، راه‏هاى خوشبختى و سعادت را) براى شما آشكار سازد، و به سنتهاى (صحيح) پيشينيان رهبرى كند. و توبه شما را بپذيرد و خداوند دانا و حكيم است».

و آیات دیگری از این قبیل که بیان می‌کنند خداوند این امور را برای شما دوست دارد و به آن رضایت می‌دهد و شما را به آن امر می‌کند. پس هر کس آن کارها را انجام دهد به آن امر مورد پسند و رضایت خدا نایل می‌شود و هر کس انجام ندهد، نایل نمی‌شود.

مؤلف می‌گوید: «چرا که صدقه بر آن‌ها حرام است».

در جواب باید گفت: آنچه بر آن‌ها حرام است، صدقه فرض یا زکات می‌باشد ولی صدقات دیگر این گونه نیست: آن‌ها از آبهایی که بین مکه و مدینه انفاق می‌شد، می‌نوشیدند و می‌گفتند: تنها صدقه فرض [زکات] بر ما حرام است و نه سایر صدقات. پس اگر استفاده آن‌ها از صدقه‌های بیگانگان جایز باشد، استفاده آن‌ها از صدقه پیغمبر جایزتر و شایسته‌تر است: این اموال زکات واجب بر پیغمبر نبوده‌اند. زکات فرض بر مردم چرک اموال مردم محسوب می‌شود، و بر اهل بیت پیامبر حرام است ولی آن اموال پیغمبر از غنیمت بود که خدا آن را به پیغمبرش داده بود، و بر اهل بیت حلال است. پیغمبر آن غنیمت را که خدا به او بخشیده بود، صدقه‌ای قرار غایت این است که آن اموال را ملک و دارایی پیغمبر بشماریم که پیغمبر آن را بر مسلمانان صدقه می‌کرد و اهل بیت خودش از همه بدان مستحق‌تر بودند: چراکه صدقه بر مسلمانان صدقه، و بر خویشان صدقه و صله [وسیله حفظ ارتباط خویشاوندی] است.

وجه نهم: مؤلف با حدیث جابر معارضه می‌کند که در جواب باید گفت: جابر مدعی هیچ حقی از حقوق دیگران نبود که برآورده شدن خواست او باعث تضییق حقوق دیگران گردد و به او داده شود و بلکه جابر چیزی از بیت ‌المال خواسته که حتی اگر پیغمبر هم به او وعده نمی‌داد، امام می‌توانست آن را به او بدهد، چه برسد به هنگامی که پیغمبر به او وعده داده باشد. چنین امر نیاز به حجت و استدلال ندارد.

در مورد داستان فاطمه نیز باید گفت: آنچه از ادعای هبه و شهادت و امثال آن مطرح شده، چنانچه صحیح باشد، بیشتر از آنکه باعث مدح او باشد، سب قدح اوست([[76]](#footnote-76)).

درباره منع کردن ابوبکر فاطمهل را از ارث

مؤلف رافضی می‌گوید: «و ابوبکر ارث فاطمه را نداد. فاطمه گفت: ای ابن ابی قحافه! آیا تو از پدرت ارث می‌بری ولی من ارث نمی‌برم؟ ابوبکر به روایتی پناه برد که خودش به تنهایی آن را روایت کرده بود -چراکه صدقه برای ابوبکر روا بود و در دست یافتن به «ما ترکه» پیغمبر رقیب فاطمه بود- روایت مورد استناد چنین است که پیغمبر فرموده است: «نحن معاشر الأنبياء لاَ نُورَثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ». یعنی: «ما جماعت پیغمبران ارثی به جا نمی‌گذاریم و آنچه از ما می‌ماند صدقه است».

در حالی که این روایت مخالف قرآن است، چراکه قرآن می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ﴾ [النساء: 11].

«خداوند در باره فرزندانتان به شما سفارش مى‏كند كه سهم(ميراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد، و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بيش از دو دختر باشند».

و خداوند این قانون را مخصوص امت قرار نداده که پیغمبر از آن استثناء باشد، بنابراین، آیه روایت را مردود می‌سازد. باز در قرآن آمده که:

﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَ﴾ [النمل: 16]. «سلیمان وارث (پدرش) داود شد».

و از زبان زکریا می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي خِفۡتُ ٱلۡمَوَٰلِيَ مِن وَرَآءِي وَكَانَتِ ٱمۡرَأَتِي عَاقِرٗا فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا ٥ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَ﴾ [مريم: 5-6].

«و من از بستگانم بعد از خودم بيمناكم (كه حق پاسدارى از آيين تو را نگاه ندارند)! و (از طرفى) همسرم نازا و عقيم است، تو از نزد خود جانشينى به من ببخش كه وارث من و دودمان يعقوب باشد».

کلام مؤلف را از چندین وجه می‌توان نقد کرد:

**وجه اول:** اینکه فاطمه به ابوبکر گفته باشد: «آیا تو از پدرت ارث می‌بری و من ارث نمی‌برم؟» صحت این حدیث مسلّم نیست و اگر هم صحیح باشد، حجت نیست، زیرا پدر فاطمه با هیچ‌یک از انسان‌ها قابل قیاس نیست، و ابوبکر نیز مثل پدر فاطمه از مؤمنان به خودشان اولی نیست، و ابوبکر کسی نیست که خداوند مثل پیغمبر صدقه فرض [زکات] و صدقه مستحب را بر او تحریم نموده باشد، و نیز ابوبکر کسی نیست که خداوند محبت او را مثل پدر فاطمه بر محبت اهل و مال دیگران مقدم کرده باشد.

پیغمبران از این جهت از سایر مردم متمایز شده‌اند که خداوند آن‌ها را از ترک میراث مصون نموده تا این شبهه برای معاندان پیش نیاید که پیغمبران طالب دنیا بوده‌اند و آن را برای ورثه خود گذاشته‌اند، ولی در مورد ابوبکر و امثال او چنین مسأله‌ای وجود ندارد. همچنانکه خداوند پیغمبر را از کتابت و شعر مصون ساخته، با این هدف که نبوتش از شبهه مصون بماند، ولی دیگران نیاز به چنین صیانتی نداشتند.

**وجه دوم:** عبارت «ابوبکر تنها راوی این حدیث است» کذب محض است، زیرا حدیث «از ما پیغمبران کسی ارث نمی‌برد، آنچه از خود بجا می‌گذاریم صدقه است» را ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد، عبدالرحمن بن عوف، عباس بن عبدالمطلب، همسران پیغمبر، و ابوهریره روایت کرده‌اند و روایت این افراد در صحاح و مسانید ثبت بوده و در نزد علمای حدیث مشهور و شناخته شده است([[77]](#footnote-77)). بنابراین ادعای انفراد ابوبکر در روایت این حدیث، یا از فرط جهالت است و یا از تعمد در دروغ و افتراء.

**وجه سوم:** عبارت «ابوبکر در دست یافتن به میراث پیغمبر رقیب فاطمه بود» کذب محض است. زیرا ابوبکر آن مال را برای خود و یا اهل بیتش نمی‌خواست. بلکه آن ثروت صدقه‌ای بود که به مستحقان می‌رسید، همچنانکه مساجد از آن مسلمانان است.

**وجه چهارم:** ابوبکر اصلاً اهل و مستحق این صدقه نبود و بلکه از آن بی‌نیاز بود، و نه او و نه هیچ‌یک از اهل بیتش از این صدقه استفاده نکرد، و مسأله صدقه بودن میراث پیغمبر و شهادت ابوبکر و سایرین بر آن مثل شهادت گروهی از اغنیاء بر شخصی در مورد صدقه‌ای است که شخص وصیت می‌کند، چنین شهادتی به اتفاق مقبول است.

**وجه پنجم:** حتی به فرض اینکه روایت این حدیث باعث نفع و مزیتی برای راوی گردد، باز روایتش مقبول است، زیرا این کار از باب روایت است نه از باب شهادت. و حتی محدثی که در مورد خصومتی که خودش با شخص دیگری دارد، حدیثی روایت کند که در آن مورد فیصله بخشنده است، روایتش مقبول است. چراکه روایت حکم عامی است که راوی و غیر راوی داخل در آن هستند و روایت از باب خبر است، مثل شهادت به رؤیت هلال. هر چه پیغمبر به آن امر کرده و یا از آن نهی کرده و یا آن را مباح نموده، همه را در بر می‌گیرد.

این حدیث متضمن روایت و نقل یک حکم شرعی است، به همین دلیل متضمن تحریم میراث پیغمبر بر دختر ابوبکر یعنی عایشه می‌باشد و نیز متضمن تحریم فروش و یا بخشش این میراث توسط ورثه می‌باشد و متضمن وجوب استفاده از این میراث در موارد مصرف صدقه‌ است.

**وجه ششم:** مؤلف می‌گوید: «این روایت مخالف قرآن است که فرموده: ﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ﴾ [النساء: 11].

«خداوند در باره فرزندانتان به شما سفارش مى‏كند كه سهم(ميراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد، و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بيش از دو دختر باشند».

و خداوند این آیه را تنها خطاب به امت نفرموده و بلکه پیغمبر را نیز شامل می‌شود.

در جواب مولف باید گفت: عمومیت لفظ موجود در آیه به هیچ وجه اقتضای آن را ندارد که از پیغمبر هم ارث برده می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۚ فَإِن كُنَّ نِسَآءٗ فَوۡقَ ٱثۡنَتَيۡنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَۖ وَإِن كَانَتۡ وَٰحِدَةٗ فَلَهَا ٱلنِّصۡفُۚ وَلِأَبَوَيۡهِ لِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُۥ وَلَدٞۚ فَإِن لَّمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلَدٞ وَوَرِثَهُۥٓ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ ٱلثُّلُثُۚ فَإِن كَانَ لَهُۥٓ إِخۡوَةٞ فَلِأُمِّهِ ٱلسُّدُسُۚ مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصِي بِهَآ أَوۡ دَيۡنٍۗ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ لَا تَدۡرُونَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ لَكُمۡ نَفۡعٗاۚ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا ١١﴾ [النساء: 11]. «خداوند درباره فرزندانتان به شما سفارش مى‏كند كه سهم (ميراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد، و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بيش از دو دختر باشند، دو سوم ميراث از آن آنهاست، و اگر يكى باشد، نيمى (از ميراث،) از آن اوست. و براى هر يك از پدر و مادر او، يك ششم ميراث است، اگر (ميت) فرزندى داشته باشد، و اگر فرزندى نداشته باشد، و (تنها) پدر و مادر از او ارث برند، براى مادر او يك سوم است (و بقيه از آن پدر است)، و اگر او برادرانى داشته باشد، مادرش يك ششم مى‏برد (و پنج ششم باقيمانده، براى پدر است). (همه اين‌ها،) بعد از انجام وصيتى است كه او كرده، و بعد از اداى دين است -شما نمى‏دانيد پدران و مادران و فرزندانتان، كداميك براى شما سودمندترند!- اين فريضه الهى است، و خداوند، دانا و حكيم است».

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَكُمۡ نِصۡفُ مَا تَرَكَ أَزۡوَٰجُكُمۡ إِن لَّمۡ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٞۚ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٞ فَلَكُمُ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكۡنَ﴾ [النساء: 12].

«و براى شما، نصف ميراث زنانتان است، اگر آن‌ها فرزندى نداشته باشند، و اگر فرزندى داشته باشند، يك چهارم از آن شماست». تا آنجا که می‌فرماید:

﴿مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصِينَ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٖۚ وَلَهُنَّ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكۡتُمۡ إِن لَّمۡ يَكُن لَّكُمۡ وَلَدٞۚ فَإِن كَانَ لَكُمۡ وَلَدٞ فَلَهُنَّ ٱلثُّمُنُ مِمَّا تَرَكۡتُمۚ مِّنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ تُوصُونَ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٖۗ وَإِن كَانَ رَجُلٞ يُورَثُ كَلَٰلَةً أَوِ ٱمۡرَأَةٞ وَلَهُۥٓ أَخٌ أَوۡ أُخۡتٞ فَلِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُۚ فَإِن كَانُوٓاْ أَكۡثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمۡ شُرَكَآءُ فِي ٱلثُّلُثِۚ مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصَىٰ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٍ غَيۡرَ مُضَآرّٖ﴾ [النساء: 12].

«پس از انجام وصيتى كه كرده‏اند، و اداى دين (آن‌ها). و براى زنان شما، يك چهارم ميراث شماست، اگر فرزندى نداشته باشيد، و اگر براى شما فرزندى باشد، يك هشتم از آن آنهاست، بعد از انجام وصيتى كه كرده‏ايد، و اداى دين. و اگر مردى بوده باشد كه كلاله (خواهر يا برادر) از او ارث مى‏برد، يا زنى كه برادر يا خواهرى دارد، سهم هر كدام، يك ششم است (اگر برادران و خواهران مادرى باشند)، و اگر بيش از يك نفر باشند، آن‌ها در يك سوم شريكند، پس از انجام وصيتى كه شده، و اداى دين، بشرط آنكه (از طريق وصيت و اقرار به دين،) به آن‌ها ضرر نزند».

و این خطاب شامل همه مقصود به خطاب‌هایش می‌شود و با این وجود دلیلی ندارد که بگوییم پیغمبر نیز مخاطب آیه است.

**وجه هفتم:** می‌توان گفت: ارث نبردن از پیغمبر به سنت قطعی و اجماع صحابه ثابت می‌شود و هر دوی این دلیل‌ها قطعی بوده و با چیزی که گمان می‌رود عام باشد، نمی‌توان با آن‌ها معارضه کرد. و اگر هم عموم باشد، تخصیص خورده است. زیرا اگر دلیل هم شمرده شود، چیزی جز دلیل ظنی نیست و بنابراین نمی‌تواند با دلیل قطعی معارض باشد. چون دلیل ظنی معارض دلیل قطعی شمرده نمی‌شود.

توضیح اینکه روایت مورد نظر را چندین صحابه در اوقات و مجالسی روایت کرده‌اند و هیچ کس آن را انکار نکرده و بلکه همگی بر قبول و تصدیق آن اتفاق‌نظر داشته‌اند و به همین دلیل هیچ‌یک از همسران پیغمبر و نیز عمویش طلب میراث نکرده‌اند. و بلکه اگر کسی هم بوده که طلب کند، با مطلع شدن از فرموده پیغمبر از طلب خودش منصرف شده است، و این امر در دوره خلفاء بر همین منوال بود تا نوبت به خلافت علی رسید و او نیز تغییری نداد و «ماترکه» پیغمبر را تقسیم نکرد.

**وجه هشتم:** می‌توان گفت: ابوبکر و عمر ثروت و مالی به علی و اولاد او دادند که چندین برابر میراث به جا مانده از پیغمبر بود، در حالی که هیچ یک از میراث او استفاده نکردند و بلکه عمر آن را به علی و عباس سپرد تا آن کاری را که پیغمبر با آن می‌کرد، آن دو نیز آن کار را بکنند و این تهمت به ابوبکر و عمر را منتفی می‌سازد.

**وجه نهم:** آیه: ﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَ﴾ [النمل: 16].

«و سلیمان وارث (پدرش) داود شد».

و نیز آیه: ﴿فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا ٥ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَ﴾ [مريم: 5-6]. «و من از بستگانم بعد از خودم بيمناكم (كه حق پاسدارى از آيين تو را نگاه ندارند)! و (از طرفى) همسرم نازا و عقيم است، تو از نزد خود جانشينى به من ببخش كه وارث من و دودمان يعقوب باشد».

به هیچ وجه دلالتی بر محل نزاع ندارند، زیرا ارث اسم جنسی است که انواعی را شامل می‌شود و اسم دال بر انواع مشترک دلالتی بر یکی از آن‌ها ندارد. همچنانکه جمله «حیوانی آمد» دلالتی بر این ندارد که آن حیوان، انسان یا اسب و یا شتر است.

توضیح اینکه واژه «ارث» در مورد میراث علم، نبوت، ملک و سایر انواع انتقال استعمال می‌شود، خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَا﴾ [فاطر: 32].

«سپس اين كتاب (آسمانى) را به گروهى از بندگان برگزيده خود به ميراث داديم».

و نیز می‌فرماید:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡوَٰرِثُونَ ١٠ ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلۡفِرۡدَوۡسَ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ١١﴾ [المؤمنون: 10-11]. «(آرى،) آن‌ها وارثانند. (وارثانى) كه بهشت برين را ارث مى‏برند، و جاودانه در آن خواهند ماند».

و آیه‌های بسیار دیگری از این قبیل.

و پیغمبر می‌فرماید: «إِنَّ الأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَارًا وَلاَ دِرْهَمًا إِنَّمَا وَرَّثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ»([[78]](#footnote-78)).

یعنی: «پیغمبران درهم و دیناری از خود به جا نمی‌گذارند، و تنها علم از خود به جا می‌گذارند، پس هر کس از آن علم برگیرد، بهره فراوانی برده است».

**وجه دهم:** می‌توان گفت: مراد از ارث در آیات مورد استناد مؤلف، میراث علم، نبوت و امثال اینهاست و نه میراث مادی و مالی. توضیح اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَ﴾ [النمل: 16].

«و سلیمان وارث (پدرش) داود شد».

و معلوم است که داود پسران بسیاری غیر از سلیمان داشت، بنابراین همه دارایی‌اش به سلیمان نرسیده، پس مراد از ارث در این آیه دارایی نیست.

به علاوه ارث مالی نه برای داود جای مدح دارد، و نه برای سلیمان، چرا که یهودی و مسیحی نیز از پدرش ارث می‌برد. در حالی که آیه در سیاق مدح سلیمان و برشمردن نعمت خاص خداوندی بر او می‌باشد.

و نیز میراث دنیایی از امور عادی و مشترک بین همه انسان‌هاست، مثل: خوردن، نوشیدن و دفن مرده و ... . و نقل و بازگویی این امور از پیغمبران هیچ فایده‌ای ندارد، پس نقل نمی‌شود و اموری از سرگذشت پیغمبران نقل می‌شود که متضمن فایده و عبرتی باشد وگرنه گفتن «فلانی مرد و پسرش دارایی او را به ارث برد» و یا «و او را دفن کردند» و یا «خوردند و نوشیدند و خوابیدند» و امثال این‌ها شایسته نیست در قصص قرآن باشند([[79]](#footnote-79)).

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی حضرت ابوبكر و فاطمه زهراب در جریان فدك

**نوشته: خالدعسقلانی**

**ترجمه: اسد الله موسوی**

آقای تیجانی بعد از بحث درباره اینكه شیخین علیه خود گواهی می‌دهند، می‌نویسد «... پدیده‌های دلخراش بعد از وفات رسول اكرم را من بخوبی در خاطر دارم و می‌دانم كه با حضرت زهراء دختر مطهرش چه كردند، در حالی كه رسول اكرم فرموده بود: «فاطمه پاره تن من است. هر كس او را ناراحت كند، مرا ناراحت كرده است». فاطمه به ابی بكر و عمر گفته بود: من شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا شما از رسول الله نشنیده بودید كه فرمود: «خشنودی فاطمه خشنودی من است و ناراحتی وی، ناراحتی من است و هر كس دخترم فاطمه را دوست دارد، او مرا دوست دارد، هر كس فاطمه را خشنود كند، مرا خشنود كرده است. هر كس فاطمه را ناراحت كند، مرا ناراحت كرده است. ابوبكر و عمر گفتند: آری، ما این مطلب را از رسول الله شنیده بودیم. فاطمه گفت: من خدا و فرشتگان را گواه می‌گیرم كه شما مرا خشنود نكردید، مرا رنجاندید. اگر من رسول خدا را ملاقات كنم از دست شما شكایت خواهم كرد». ما را بگذار از این حادثه كه دل‌ها را پر خون می‌سازد و شاید هم ابن قتیبه كه یكی از علمای مبرز اهل سنت در علوم و فنون بسیاری است و نوشته‌های زیادی در تفسیر، حدیث، لغت، نحو و تاریخ دارد آخر عمری شیعه شده باشد! همان طور كه یكی از متعصبان، یك بار چنین به من گفت زیرا كتاب «تاریخ الخلفای» او را به او نشان دادم، و بی گمان این تبلیغات عاجزانه‌ی كسانی است كه راه و چاره ندارند. پس طبری هم نزد ما شیعه شده است و نسایی هم كه كتابی بنام «خصایص الامام علی» در ویژگی‌های امام علی به رشته‌ی تحریر در آورده، شیعه شده و ابن قتیبه شیعه شده و حتی طه حسین هم كه از معاصرین است پس از نوشتن كتاب (الفتنه الكبری) و ذكر حدیث غدیر و اقرار به حقایق دیگر، او هم شیعه شده است!!!.

حقیقت این است كه هیچ كدام از این‌ها شیعه نشده‌اند و هرگاه نام شیعه را می‌برند به بدی و ناسزاگویی یاد می‌كنند و تا آنچه كه توانسته‌اند در دفاع از عدالت صحابه قلم فرسایی كرده‌اند([[80]](#footnote-80)).

در پاسخ به یاوه گویی‌های تیجانی عرض می‌شود:

1. این روایت كه فاطمهل از ابوبكر و عمر شاكی بوده است. از كتاب «الامامة والسیاسة» نقل شده است، این كتاب منسوب به ابن قتیبه است و به نام «تاریخ الخلفاء» شهرت دارد و پیرامون آن صحبت خواهد شد.
2. روایت منسوب به ابن قتیبه كه در آن حضرت فاطمه از شیخین شاكی شده است، و قطعاً روایت، دروغ است، هیچ سندی برایش ذكر نشده است و در هیچ كتاب معتبر حدیث، ذكری از آن به میان نیامده است. اگر آقای تیجانی می‌تواند صحت روایت مذكور را ثابت كند، حداقل یك دلیل در این باره ارائه دهد و به خدا سوگند، من از انصاف این رافضی دروغگو شگفت‌زده هستم. او در این بحث از حدیثی كه نه به لحاظ متن صحیح است و نه به لحاظ سند، استدلال می‌كند اما از طرفی دیگر او احادیثی را كه متناً و سنداً صحیح هستند، صرفاً به خاطر اینكه با میل و هوسهای شیطانی او مطابقت ندارند، ضعیف قرار می‌دهد. مانند، حدیث: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلا لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلا».

آفرین بر این انصاف دروغین.

1. اما این گفته‌ی تیجانی كه بعضی از متعصبان ابن قتیبه را به شیعی بودن متهم كردند، قطعاً دروغ است. هیچ كدام از اهل سنت هم چنین سخنی نگفته است. زیرا بزرگ‌ترین منتقد ابن قتیبه امام ابوبكر بن العربی مالكی است. او در كتاب بلند پایه‌ی خود «العواصم من القواصم» از ابن قتیبه و كتابش سخن به میان آورده است و چنین گفته است: «أما الجاهل فهو ابن قتيبه فلم يبق ولم يذر للصحابه رسماً في كتابه». «الإمامة والسیاسة» یعنی ابن قتیبه نادان است، وی برای صحابه هیچ گونه نشانه و اثری در كتابش «الإمامة والسیاسة» باقی نگذاشته است. البته امام ابن العربی در صحت نسبت این كتاب بسوی ابن قتیبه مشكوك است. چون می‌گوید: «إن صح عنه جميع ما سبق»([[81]](#footnote-81)). یعنی: «اگر همه‌ی آنچه گذشت از وی به صحت برسد». محب الدین خطیب كه بر كتاب «العواصم من القواصم» تعلیق نوشته است، مدعی شده است كه هیچ مطلبی در «الإمامة والسیاسة» از ابن قتیبه ثابت نیست و اگر نسبت این كتاب به امام ابن قتیبه صحیح باشد، بی گمان واقعیت امر همان است كه ابن العربی درباره‌ی او گفته است. زیرا كتاب «الإمامة والسیاسة» مملو از جهل، غباوت، سخن‌های بسیار ركیك و شیطنت است([[82]](#footnote-82)).
2. آری، این گفته‌ی تیجانی: «فالطبري عندنا (أي عند الـمعاند السني) تشيع والنسايی الذي الف كتاباً في خصايص الإمام علي تشيع... الخ».

«طبری نزد ما سنیان متعصب شده و نسایی صاحب كتاب «خصایص الامام علی» شیعه شده...».

در این خصوص باید عرض شود:

توضیح یك نكته را كه شاید عامه‌ی مردم شیعه و سنی از آن آگاهی ندارند، لازم می‌دانم و آن عبارت است از فرق میان (رفض) و تشیع و به خاطر اینكه این فرق توضیح داده شود، لازم است كه به شرح معانی لغوی و اصطلاحی هر دو واژه‌ی (رفض و تشیع) پرداخته شود.

(رفض) در لغت، بر گرفته از ماده‌ی (رفضه، یرفضه) است و یرفضه، رفضاً و رفضاً به معنی ترك دادن است، روافض به هر لشكری كه فرمانده خود را ترك كرده باشد، اطلاق می‌گردد. رافضه، یعنی یك گروه و دسته از آنان لشكر. و رافضه گروهی از شیعه بودند كه بدست زید بن علی بیعت كردند و بعد از او خواستند تا از شیخین (ابوبكر و عمرب) تبری كند. اما زید بن علی از چنین عملی انكار كرد و گفت: آن دو وزیران جد من یعنی رسول اكرم بودند. آنگاه او را رها كردند و از وی دوری جستند و به همین مناسبت، این گروه به (رفض) نسبت داده شده‌اند و به آن‌ها رافضی می‌گویند([[83]](#footnote-83)).

اما معنی اصطلاحی (رفض)؟؟؟ هو تقدیم علی علی ابی بكر و عمر، یعنی مقدم و برتر دانستن حضرت علی، از حضرت ابوبكر و حضرت عمر است.

ابن حجر در مقدمه‌ی «فتح الباری شرح بخاری» می‌نویسد: «والتشيع محبه علي وتقديمه علی الصحابه... الخ». یعنی: تشیع عبارت است از: محبت با علی و مقدم دانستن آن حضرت از حضرت ابوبكر و حضرت عمر بنابراین هر كس كه حضرت علی را در فضل و بزرگی از ابوبكر و عمر مقدم بداند، او در شیعه بودنش غلو كرده است و به او كلمه رافضی گفته می‌شود دیگر نه شیعه است. اگر همراه با مقدم دانستن، سایر صحابه و علی الخصوص شیخین را سب و شتم و نسبت به آنان بغض ورزد. او در (رفض) (غلو) كرده است و اگر معتقد به رجعت بسوی دنیا باشد، آنگاه در غلو شدت اختیار كرده است([[84]](#footnote-84)).

شیخ الاسلام امام ابن تیمیه می‌فرماید... كلمه یا واژه‌ی (رافضه) وقتی ظاهر شد كه در دوران خلافت (هشام) عده‌ای از شیعیان، زید بن علی بن الحسین را ترك كردند و از همان زمان كه زید ادعای امامت كرد، شیعه به دو گروه، رافضه و زیدیه تقسیم شدند. زیرا وقتی كه درباره‌ی حضرت ابوبكر و حضرت عمر از زید سوال شد، او از آن دو تجلیل كرد. آنگاه گروهی او را رها كردند. زید گفت: «رفضتمونی، فسموا رافضه لرفضهم إياه». یعنی: شما مرا ترك كردید، از آن وقت رافضی نامیده شدند به خاطر اینكه آنان او (زید) را رفض، یعنی ترك كرده بودند. و آن گروه از شیعه كه به خاطر تجلیل زید از حضرت ابوبكر و عمر، او را ترك نكردند، زیدیه نامیده شدند و به زید نسبت داده شدند([[85]](#footnote-85)).

میرزا محمد تقی لسان الملك كه از امامیه است به این مطلب اعتراف نموده، می‌گوید:

«اصحاب و یاران زید وقتی كه با وی بیرون شدند، از او درباره‌ی ابوبكر و عمر سوال كردند. او در جواب گفت: من درباره‌ی آن دو، خبر خیر و خوبی چیزی نمی‌گویم و از خانواده و فامیل خود، درباره‌ی آن به جز خیر، چیزی نشنیده‌ام، آنگاه سوال كنندگان گفتند: پس تو از گروه و جماعت ما نیستی و از مجلس او بلند شدند و او را رها كردند زید گفت: شما امروز ما را رفض كردید و از آن روز آن گروه به رافضی موسوم شدند.

وی در ادامه‌ی سخنانش می‌گوید... زید شیعیان را از طعنه زدن به اصحاب رسول اكرم منع می‌كرد وقتی برای آنان روشن شد كه او از شیخین تبری نمی‌كند، آنگاه از مجلس و محضر او بلند شده و او را رها كردند. از آن به بعد، كلمه‌ی (رفض) به هر كس كه در مذهب غلو می‌كرد و طعن را برای اصحاب رسول الله جایز قرار می‌داد، گفته شد([[86]](#footnote-86)).

حسن بن موسی نوبختی كه از متكلمان اثنی عشریه می‌باشد، اعتراف دارد كه رفض و طعن درباره‌ی ابوبكر و عمر، در میان شیعیان حضرت علی نبود و نخستین كسی كه طعن و رفض را رواج داد، عبدالله بن سبا یهودی بود... «وان ممن اظهر الطعن علی أبی بكر وعمر وعثمان والصحابة وتبرا منهم»([[87]](#footnote-87)).

و معنی لغوی، تشیع و شیعه: (شیعه فلان) یعنی انصار و پیروان او (تشیع فلان)، یعنی فلانی دعوای (شیعیت كرد. و هر قومی كه متفق بوده و بعضی از بعضی دیگر تبعیت كنند، آنان شیعه یكدیگر به حساب می‌آیند([[88]](#footnote-88)).

اما شیعه در اصطلاح: به معنی دوستی و محبت با حضرت علی و مقدم دانستن حضرت علی از سایر صحابه به جز شیخین (ابوبكر و عمرب).

ابوالقاسم بلخی می‌گوید: شخصی از شریك بن عبدالله بن ابی نمر سوال كرد و پرسید: از ابوبكر و علی چه كسی افضل است؟ شریك گفت: ابوبكر. سائل به او گفت: تو ابوبكر را افضل می‌دانی و حال آنكه تو شیعه هستی؟ شریك گفت: آری، بی تردید شیعه كسی است كه ابوبكر را از علی افضل بداند. به خدا سوگند، علی این چوبها را بلند كرده است. و گفته است: «ألا إن خير هذه الأمه بعد نبيها أبوبكر وعمر». یعنی: «بهترین این امت بعد از رسول الله، ابوبكر و عمر هستند». آیا ما گفته علی را رد كنیم؟ آیا ما او را تكذیب كنیم؟ به خدا سوگند، علی دروغگو نبود) ذكر هذا ابوالقاسم البلخی([[89]](#footnote-89)).

آری، این است فرق میان رفض و تشیع از لحاظ لغت و اصطلاح. جناب تیجانی با سوء استفاده از جهل بسیاری از شیعه و سنی در صدد این است كه خود را در نظر خوانندگان، جزء دوستداران اهل بیت و شیعه آنان وانمود كند. آری آنچه كه تیجانی درباره تشیع بودن امام طبری و نسایی نقل كرده بود، این است كه آن دو در برابر حضرت معاویه، حضرت علی را تایید می‌كردند، و این حمایت و تایید لازمه‌اش، این است كه آن دو اندكی گرایش به تشیع داشتند ولی هرگز، حضرت علی را از حضرت ابوبكر و حضرت عمر افضل نمی‌داشتند. و همانند روافض معتقد به این نبودند كه آن دو بزرگوار خلافت را از حضرت علی غصب كرده‌اند.

آری، درباره‌ی استناد آقای تیجانی از سخنان طه حسین، باید عرض كنم كه اكنون كاملاً برایم روشن شد كه آقای تیجانی از كدام چشمه زهر آگین افكار كج اندیش خود را آبیاری كرده است. بویژه بعد از اینكه او خود را فارغ التحصیل دانشگاه (سربون) می‌داند. دانشگاه سربون، همان دانشگاهی است كه دكتر طه حسین نیز از آنجا سند فراغت حاصل كرده است. اما تفاوت میان طه حسین و تیجانی، این است كه طه حسین با تبعیت از اساتید خاور شناس خود، بطور آشكار علیه اسلام می‌تازد و آقای تیجانی با پیروزی از فرقه ضاله، باطنی، ماهیت خود را پنهان كرده و وارد تقیه شده است. این گفته تیجانی كه طه حسین بعد از نوشتن كتاب «الفتنة الكبری» از طرف معاندین اهل سنت منسوب به تشیع شده است، در این خصوص باید عرض شود كه هیچ یك از اهل سنت درباره او چنین چیزی نگفته است. البته آنچه كه اهل سنت درباره او گفته است، همان چیزی است كه هیچ‌یك از شیعه نیز آن را مستبعد نمی‌داند، مگر اینكه مرتد شده باشد و قطعاً ضلالت و گمراهی كه طه حسین در كتاب خودش «الشعر الجاهلی» مرتكب شده است، آقای تیجانی از آن اطلاع دارد. زیرا در آن نسبت به دین خدا توهین شده است و دین به باد استهزا گرفته شده است. بسیار شگفت آور این است كه آقای تیجانی درباره خلافت حضرت علی از قول طه حسین استناد كند زیرا طه حسین در كتابش «الفتنة الكبری» سعی و تلاش نافرجام زیادی بكار گرفته است تا ثابت كند كه در اسلام هیچ نظام معینی برای حاكمیت وجود ندارد بلكه او معتقد است كه خطوط حاكمیت اجتهادی است و این چیزی است كه روافض بدان اعتقاد ندارد.

تیجانی در كتاب خود می‌گوید: «هر كس فضیلت علی را بیان كند و به اشتباه بزرگان صحابه اعتراف كند، (اهل سنت) او را متهم به تشیع می‌كند»([[90]](#footnote-90)).

باید عرض شود: آقای تیجانی، این دروغی است كه بزرگتر از این دروغی وجود ندارد. تو چقدر از كتب اهل سنت بی‌اطلاع هستی؟ تو چقدر از صحیح بخاری دور هستی؟ مگر نمی‌دانی كه بخاری و مسلم فصل‌های جداگانه و مستقلی را درباره فضیلت حضرت علی عنوان كرده‌اند؟ هم چنین سنن ترمذی و ابن ماجه([[91]](#footnote-91)) و غیره... آن‌ها عناوین را به طور مستقل پیرامون فضیلت حضرت علی اختصاص داده‌اند. آیا همه این محدثینی كه در باب فضیلت علی سخن گفته‌اند و به جمع روایات پرداخته‌اند، شیعه شده‌اند؟!! آقای تیجانی چقدر دروغگو است. من او را به مبارزه می‌طلبم درباره اینكه او یك كتاب از اهل سنت را نشان دهد كه در آن از حضرت علی انتقاد شده باشد و او هرگز چنین كتابی را نمی‌یابد اما این گفته تیجانی... «و هر كس كه به خطاهای اصحاب بزرگ اعتراف كند. او نیز متهم به شیعه می‌شود» حاصل این گفته جناب تیجانی این است كه اهل سنت جرایم (خیالی) صحابه را كتمان می‌كند!! من از آقای تیجانی می‌خواهم حداقل یك نویسنده را برای ما معرفی كند كه در مورد خطاها و معایب صحابه سخن گفته باشد به جز افرادی مانند خود آقای تیجانی و طه حسین.

آقای تیجانی می‌گوید: بر می‌گردم به روایت ابن قتیبه، روایتی كه ابن قتیبه مدعی شده است كه فاطمه بر ابوبكر و عمر خشم كرده، اگر روایت ابن قتیبه قابل اعتبار نیست، روایت صحیح بخاری كه صحیح‌ترین كتاب بعد از كتاب الله است، در صحت آن شكی وجود ندارد. شیعه می‌تواند از روایات آن علیه ما استدلال كند، و ما هم متعهد به پذیرش آن استدلال‌ها هستیم و این مطلب را همه‌ی عاقلان می‌پذیرد چرا كه منصفانه است.

و هم اكنون صحیح بخاری را می‌گشایم در باب (مناقب قرابه رسول الله) نوشته است كه پیامبر فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من است هر كس او را به خشم آورد، مرا خشمگین ساخته». و همچنین در باب (غزوه‌ی خیبر) از عایشه آورده است كه فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر كسی را نزد ابوبكر فرستاد و در مورد میراث خود از رسول خدا استفسار كرد، ابوبكر از دادن چیزی از آن میراث به فاطمه، امتناع ورزید و لذا فاطمه بر ابوبكر خشمگین شد و از او رنجید و با او سخنی نگفت تا از دنیا رفت. در هر صورت یك نتیجه بدست می‌آید كه بخاری آن را به اختصار ذكر كرده و ابن قتیبه تا اندازه‌ای مفصل‌تر ذكر كرده است و آن این است كه رسول خدا از غضب فاطمه، غضبناك و از رضایتش، خرسند و راضی می‌شود و اینكه فاطمه از دنیا رفت در حالی كه خشمگین بر ابوبكر و عمر بود. و اگر بخاری گفته است: فاطمه از دنیا رفت در حالی كه خشمگین بر ابوبكر بود و با او سخنی نگفت تا اینكه وفات كرد، معنی فرق نكرده است همان طور كه روشن است و اگر فاطمه سرور زنان جهان است كه بخاری در كتاب [الاستئذان و در باب من ناجی بین یدی الناس] بدان تصریح كرده و اگر فاطمه تنها بانویی از این امت است كه خداوند رجس و پلیدی را از او دور كرده و او را پاك و طاهر قرار داده پس بی‌گمان غضبش برای غیر خدا نمی‌باشد و لذا است كه از غضب او، خدا و رسولش نیز غضب می‌كنند. و از این روی ابوبكر گفت: «من به خدا پناه می‌برم از ناخشنودی تو ای فاطمه». آنگاه به قدری ابوبكر گریه كرد كه می‌خواست جانش بر آید در حالی كه فاطمه می‌گفت: «به خدا قسم، پس از هر نمازی كه می‌خوانم، علیه تو دعا می‌كنم». پس ابوبكر خارج شد در حالی كه گریه می‌كرد و می‌گفت: «مرا به بیعت شما نیازی نیست! بیعتم را رها كنید!. سپس تیجانی می‌گوید: و پس از رحلتش، شبانه و مخفیانه -طبق وصیتش- دفت شد تا اینكه هیچ‌یك از آنان بر جنازه‌اش حاضر نشوند([[92]](#footnote-92)). باید عرض شود:

1. حدیث بخاری كه در آن چنین آمده است: «فاطمه بضعه مني فمن أبغضها أبغضني». «فاطمه پاره تن من است هر كس او را خشمگین كند گویا مرا خشمگین كرده است». این حدیث خودش یك دورنما و علل و اسبابی دارد و خود امام بخاری نیز آن را به روایت از مسور بن مخرمه چنین نقل كرده است: از رسول اكرم شنیدم كه فرمود: بنی هاشم ابن المغیره اجازت خواستند تا دخترشان را به عقد علی بی ابی‌طالب در آورد. من هرگز چنین اجازه‌ای نمی‌دهم، چنین اجازه‌ای نمی‌دهم مگر اینكه علی بن ابی‌طالب دخترم را طلاق و دختر بنی هاشم را ازدواج كند. همانا فاطمه پاره تن من است هر گونه اذیت و ناراحتی او موجب اذیت و ناراحتی من خواهد شد([[93]](#footnote-93)). امام مسلم نیز این حدیث را از مسور بن مخرمه همین طور روایت كرده است پس چون: دلیل این گفته رسول اكرم كه فاطمه پاره تن من است... الخ را دریافتیم و آن اینكه حضرت علی اراده كرده بود تا با دختر ابوجهل ازدواج كند.
2. سبب و دلیل قول پیامبر را از مسبب و مدلولش (كه همانا گرایش حضرت علی به ازدواج با دختر ابوجهل بود) نمی‌توان خارج كرده و آن را به عنوان گناهی بر گردن ابوبكر نهاد.
3. آری، ای مدعیان انصاف دروغین، شما اگر مدعی هستید كه خدا و رسول خدا بخاطر اذیت كردن ابوبكر و رنجاندن او فاطمهل را علیه ابوبكر خشم كرده‌اند، این دعوی شما مستلزم این است كه خشم خدا و رسول متوجه حضرت علی بن ابی‌طالب بشود، اگر به چنین چیزی اعتقاد ندارید، آنگاه ابوبكر به مراتب از رنجاندن فاطمه دورتر است تا علی بن ابی‌طالب. اگر شما می‌گویید كه علی از آن خواستگاری توبه كرده و منصرف شده است. این قول شما مستلزم این است كه او معصوم نباشد. اگر گناه رنجاندن و آزار رساندن به فاطمهل با توبه از بین می‌رود، آنگاه، گناه كسی كه قول و دعوی فاطمه را به خاطر عمل كردن به خواست رسول الله رد كرده است، به وسیله‌ی توبه و حسنات به طریق اولی باید از بین برود. اگر شما در اثر جهالت و نادانی می‌گویید كه این حركت ابوبكر در برابر فاطمهل كفر است، آنگاه باید علی را نیز تكفیر كنید. شیوه و روش این رافضیها بسیار شگفت‌آور است، آنان به خاطر اعمالی كه مثل آن‌ها بلكه بدتر از آن‌ها از حضرت علی صادر شده است، ابوبكر، عمر و عثمان را همواره نكوهش و حتی تكفیر می‌كنند اما غافل‌اند از اینكه حضرت علی نیز از نوك تیز این فتواها نجات حاصل نمی‌كند. زیرا حضرت علی در خواستگاری دختر ابوجهل و اراده‌ی ازدواج با وی، به خاطر نفع و سود فردی و شخصی باعث رنجاندن و اذیت فاطمه گردید، به خلاف حضرت ابوبكر كه او بخاطر نفع شخصی چنین نكرد بلكه بخاطر اینكه از حكم خدا و رسول خدا اطاعت شود و حق یاوه گوییهای تیجانی درباره حضرت ابوبكر پاسخ دندان شكن داده‌ام. وما توفيقی إلا بالله.
4. درباره حدیث عایشهل دایر بر مطالبه حضرت فاطمه میراث پدرش، حضرت رسول و انكار ابوبكر از دادن ارث به او، باید عرض كنم كه آقای تیجانی حسب عادت خود، بخشی از حدیث را ذكر كرده و قسمت عمده آن را كه از حقیقت پرده بر می‌دارد، حذف كرده است به گمان اینكه این بخش از حدیث كه او آن را ذكر كرده است، بتواند او را به مرام مذموش برساند. اما واقعیت ظاهر می‌شود، هر چند كه روافض آن را ترك كنند. واقعیت امر چنین است كه علی بدست ابوبكر بیعت كرد. روافض باید این را انكار كنند. چون این قسمت (بیعت علی بدست ابوبكر) اصل عقیده آنان را كه همانا حق خلافت را از آن علی می‌دانند، زیر سوال می‌برد. آنان در این باره از دلایل واهی استدلال می‌كنند و گمان می‌كنند كه این دلایل علیه اهل سنت حجت قاطعی هستند و این گمان آنان هرگز به ثمر نرسیده است. من بسیار لازم می‌دانم كه حدیث حضرت عایشهل را كاملاً ذكر كنم تا برای هر انسان منصف و حق جو روشن شود كه حضرت علی بدست حضرت ابوبكر بیعت كرده است. حضرت عایشه می‌فرماید: «حضرت فاطمهل، دختر گرامی رسول اكرم نزد ابوبكر قاصد فرستاد و میراث رسول الله را از وی جویا شد. مطالبه حضرت فاطمهل مربوط می‌شد به اموال فی كه در مدینه بدست رسول الله افتاده بود و زمین فدك و آنچه از خمس خیبر باقی مانده بود. حضرت ابوبكر در جواب فرمود: همانا رسول الله فرموده است: «لاَ نُورَثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ». «ما پیامبران برای كسی میراث نمی‌گذاریم آنچه كه از ما بماند، صدقه است». البته حضرت ابوبكر فرمود: اولاد و اهل بیت رسول الله از این اموال برای نفقه خود هزینه كنند. و من به خدا سوگند اندكی در صدقه رسول الله تغییر ایجاد نمی‌كنم همانطور كه رسول الله در این اموال عمل كرد، من نیز به همان منوال عمل خواهم كرد. بدین ترتیب حضرت ابوبكر انكار كرد از اینكه چیزی از آن اموال به فاطمهل بدهد. حضرت فاطمه در این باره از حضرت ابوبكر ناخشنود گردید، صحبت و حرف زدن را با وی تا دم وفات ترك كرد. و شش ماه بعد از رسول اكرم زنده ماند. وقتی او (فاطمه زهرال) فوت كرد همسرش علی در شب او را دفن كرد و حضرت ابوبكر را از وفات فاطمه مطلع نساخت و خود حضرت، نماز جنازه‌اش را خواند. حضرت علی در حیات فاطمه و دوران زندگی او میان مردم از وجه بالایی بهره‌مند بود. بعد از وفات حضرت فاطمه، محبوبیت خود را از دست داد و در صدد برآمد تا با حضرت ابوبكر آشتی كرده و به دست او بیعت كند و در مدت حیات فاطمه راضی به بیعت نبود و بیعت نكرد. لذا برای حضرت ابوبكر قاصد فرستاد و از وی خواست تا تنها نزد او برود و كسی را با خود همراه نبرد. چون حضرت علی نمی‌خواست كه حضرت عمر در خانه‌ی او برود حضرت عمر به حضرت ابوبكر گفت: «به خدا سوگند به تنهایی در خانه آنان نروید». حضرت ابوبكر در جواب فرمود: فكر می‌كنید آنان با من بد رفتاری كنند؟ به خدا سوگند، من نزد آنان می‌روم. حضرت ابوبكر به خانه حضرت علی رفت. حضرت علی كلمه شهادت بر زبان تكرار كرد و گفت: «همانا ما فضیلت و منزلت شما را شناخته‌ایم. ما به خاطر نعمتی كه خداوند به تو عنایت كرده است، حسد نداریم اما تو در جریان در حق ما استبداد كردی و به خاطر خویشاوندی با رسول الله حقی برای خود قایل بودم. تا اینكه چشم‌های حضرت ابوبكر اشك آلود شدند. وقتی حضرت ابوبكر شروع به سخن كرد، فرمود: به خدا سوگند، قرابت و خویشاوندی رسول الله را از خویشاوندی خودم ترجیح می‌دهم. اما آنچه كه در ارتباط با این اموال، با شما رفتار كردم، فكر می‌كنم در خیر و خوبی كوتاهی نكرده‌ام، و كاری را كه رسول الله انجام داده‌است، در این باره، خلاف آن را انجام نداده‌ام. آنگاه حضرت علی به حضرت ابوبكر گفت وقت شام، وقت بیعت است حضرت ابوبكر بعد از ادای نماز ظهر بالای منبر رفت، كلمه‌ی شهادت را خواند از حضرت علی ستایش نموده و عذر او را در مورد تاخیر در بیعت بیان كرد. بعد حضرت علی نیز كلمه‌ی شهادت را خواند و درباره‌ی حق حضرت ابوبكر سخن گفت و توضیح داد كه تاخیر در بیعت به خاطر حسد و كینه با حضرت ابوبكر نبوده است و نه به خاطر انكار فضیلت و برتری او، اما ما بر این عقیده و باور بودیم كه حق در این معامله با ما است و در حق ما استبداد روا داشت و ما قدری ناراحت شدیم. مسلمانان از این سخنان بسیار خوشحال شدند و حضرت علی را تحسین كردند و مسلمانان از آن به بعد با حضرت علی نزدیك شده و با وی محبت كردند([[94]](#footnote-94)). امام مسلم با همین الفاظ این حدیث را از حضرت عایشهل نقل كرده است([[95]](#footnote-95)). آقای تیجانی، تو از نهایت انصاف خود باید مطلع شده باشید. اگر تو این حدیث را نمی‌پذیری، لازم است لازمه‌اش این است كه قضیه حضرت فاطمه با حضرت ابوبكر را نیز نپذیری، هم چنین حدیث مذكور مستلزم و مقتضی این است كه جنایتهای تو در حق حضرت ابوبكر به منزله‌ی تار عنكبوت هستند و دیگر نیازی به پاسخ گفتن برای آن‌ها باقی نمانده است. و اگر حدیث مذكور را می‌پذیری، آنگاه باید بپذیری كه حضرت علی به دست حضرت ابوبكر بیعت كرده است. و با پذیرفتن و یا رد كردن حدیث فوق الذكر، تار و پود عقیده رفض به طور كلی از هم می‌پاشد. آقای تیجانی از این دو روش تو كدام را می‌پذیری؟!.
5. آری، اینكه چرا ابوبكر به فاطمه میراث نداد، دلایل متعددی وجود دارد كه به تفصیل درباره آن‌ها صحبت خواهد شد.
6. رسول اكرم فرموده بود: «لاَ نُورَثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ». «ما پیامبران به كسی میراث نمی‌دهیم، آنچه از ما می‌ماند، صدقه است». این حدیث از جمع كثیری، مانند: حضرت ابوبكر، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی، طلحه و زبیر، سعد و عبدالرحمن بن عوف، عباس و ابوهریره و ازواج مطهرات، روایت شده است. روایت این حدیث از تمام كسانی كه نام برده شدند، در كتب صحاح و مسانید به ثبوت رسیده است. قطعاً این به منزله اجماع صحابه است. بنابراین عمل حضرت ابوبكر مطابق با وصیت رسول اكرم موجب ندامت او نمی‌شود. احادیث دیگری كه مقرون به صحت هستند در جهت تایید این واقعیت نیز وارد شده است. بخاری از حضرت ابوهریره حدیثی را چنین نقل كرده است: رسول اكرم فرمود: ورثه‌ی من دینار و درهمی تقسیم نمی‌كنند بلكه، آنچه كه بعد از نفقه عیال و حقوق عامل من باقی می‌ماند، همه‌اش صدقه است([[96]](#footnote-96)). ابو داود در سنن خود، بخشی از حدیث ابی درداء را چنین نقل كرده است: «رسول اكرم فرمود: همانا علمای وارثان پیامبر هستند و پیامبران درهم و دینار را در تركه نگذاشته‌اند. میراث آنان علم است. هر كس برای گرفتن علم موفق شود، بهره بسیار عظیمی را برده است([[97]](#footnote-97)).

و من جناب تیجانی را برای پذیرفتن این حدیث ملزم می‌دانم. زیرا این حدیث در بخاری آمده است و آقای تیجانی از احادیث بخاری استناد می‌كند و این خلاف عدالت و انصاف است كه او بعضی از احادیث بخاری را كه مطابق با میل او هستند بپذیرد و بقیه را رد كند و چنین حركتی ملعبه با احادیث رسول اكرم است.

اگر روافض دوازده امامی بگویند كه احادیث بخاری برای ما حجت و دلیل نیستند، به آنان می‌گویم مشكلی نیست ولی احادیث (كلینی) كه از علمای بزرگ دوازده امامی است و در اصول كافی ذكر شده‌اند را حتماً حجت می‌دانید و به آن كتاب و مولفش عقیده دارید، پس بشنوید:

آقای تیجانی در اصول كافی در باب «ثواب العالم والمتعلم» حدیثی را از علی بن ابراهیم و او از پدرش و او از حماد بن عیسی و او از قداح و او از ابوعبدالله چنین نقل كرده است: رسول اكرم فرمود: هر كس راهی را به قصد تحصیل علم بپیماید، خداوند راه بهشت را برایش باز می‌كند. همانا فرشتگان معصوم پرهای خود را فرش راه برای طالبان علم خواهند كرد، همه موجودات زمین و آسمان برای طلاب علم دعای خیر می‌كنند حتی ماهیها در دریا، فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت ماه شب چهارده است در برابر سایر ستاره ها. همانا علما وارث پیامبران هستند. همانا پیامبران میراثشان دینار و درهم نیست. بلكه آنان علم را به ارث می‌گذارند. هر كس از علم چیزی را كسب كند، بهره عظیمی از میراث پیامبران برده است([[98]](#footnote-98)).

دقت كنید! ولی روافض با وجود این، در دین خود از تضاد و تناقص پاك نیستند. با صریح و روشن بودن این حدیث كه در منابع خود آنان نیز آمده است، رهبر آنان آقای خمینی با مكابره این واقعیت را رد می‌كند، غافل از اینكه، این رد در واقع رد علیه خود او است.

خمینی در كتاب [كشف الاسرار تحت عنوان مخالفت ابوبكر با نصوص قرآن] چنین می‌گوید: آری، هستند كسانی كه می‌گویند: اگر قرآن به صراحت لهجه درباره‌ی امامت سخن می‌گفت: آنگاه شیخین با چنین چیزی مخالفت نمی‌كردند، و اگر مخالفت می‌كردند كسی آنان را حمایت نمی‌كرد. و ما خود را مجبور می‌دانیم كه درباره موارد مخالفت شیخین با نصوص قرآن شواهدی را ذكر كنیم تا ثابت شود كه آنان با نصوص مخالفت كرده‌اند و بودند كسانی كه در این مخالفت آنان را تایید كرده‌اند. و اینك نمونه‌ای از این مخالفت‌ها را به نقل از منابع موثق و حتی از متواترات اهل سنت نقل می‌كنیم.

1. در كتب مهم تاریخ و در صحاح اهل سنت آمده است: «روزی فاطمه دختر پیامبر نزد ابوبكر آمد و میراث پدرش را از او جویا شد. ابوبكر در جواب گفت: رسول اكرم فرموده بود: ما گروه پیامبران چیزی را به ارث برای كسی نمی‌گذاریم. تركه ما صدقه است. در صحیح بخاری و مسلم. مطلبی شبیه این آمده است. حتی گفته شده است كه فاطمه از ابوبكر رو گردان شده و تا لحظه موت با وی حرف نزده است. دو كتاب اخیر (بخاری و مسلم) از معتبرترین كتب اهل سنت هستند. آنچه را كه ابوبكر به پیامبر نسبت داده است، مخالف با آیات صریحه درباره‌ی میراث پیامبران می‌باشد. بعضی از این آیه‌ها را اینجا بیان می‌كنیم. آیه 16 سوره نمل می‌گوید﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَ﴾ [النمل: 16]. یعنی «سلیمان از داود میراث برده»، آیه 5 سوره مریم می‌گوید: ﴿فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا ٥ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَۖ وَٱجۡعَلۡهُ رَبِّ رَضِيّٗا ٦﴾ [مریم: 5]. یعنی: «پس از فضل خویش به من جانشینی (پسری) عنایت كن تا از من و آل یعقوب ارث ببرد، وای پروردگار، او را مورد رضایت خویش قرار ده». آیا جایز است كه ما خدا را تكذیب كنیم؟([[99]](#footnote-99)) یا اینكه بر این باور باشیم كه رسول الله خلاف خداوند چیزی گفته است؟ یا بگوییم كه حدیث منسوب به پیامبر صحت ندارد و این حدیث به قصد استئصال اولاد پیامبر گفته شده است([[100]](#footnote-100)).

(الف) آری، این بود دیدگاه آقای خمینی، مسلماً این دیدگاه مخالف با حدیثی است كه در اصول كافی است. اگر آنان بگویند، تناقضی اصلاً وجود ندارد بلكه تناقض در فهم و درك ناصحیح تو است. زیرا حدیث مذكور در اصول كافی، ضعیف است و ما همه روایات اصول كافی را صحیح نمی‌دانیم بلكه در آن روایات ضعیف و سقیم نیز وجود دارد. من این نقد علمی را می‌پذیرم و می‌پذیرم كه وجود تناقض تهمتی است از ناحیه من، ولی من مات و مبهوت هستم و نمی‌توانم آنچه را كه خمینی خودش در كتاب «الحكومه الإسلامیة» گفته، بپذیرم او درباره همین حدیث كه به زعم او به دروغ به طرف پیامبر نسبت داده شده است و به خاطر استئصال اولاد پیامبر وضع شده است، در كتاب «الحكومه الإسلامیة» می‌گوید: «الحدیث صحیح، وحتی ابو علي بن ابراهيم (ابراهيم بن هاشم) فهو من كبار الثقات نقل الحديث»([[101]](#footnote-101))!!! یعنی: «حدیث صحیح است حتی ابوعلی بن ابراهیم كه از راویان بسیار ثقه است، آن را نقل كرده است». اكنون سوال این است كه حدیثی كه درباره میراث ندادن پیامبران در آن سخن گفته شده است و صحت ندارد چگونه همان حدیث در وقت واحد صحیح قرار داده می‌شود و دلیل صحتش نیز بیان می‌گردد؟!؟ آیا از میان ما و شما چه كسی با نصوص مخالفت می‌كند یا قصد استئصال اولاد نبی را در قالب محبت به اهل بیت دارد؟ كسی كه از نبی امی تبعیت می‌كند یا كسانی كه بنا و پایه‌ی دینشان بر دروغ و تضاد نهاده شده است؟! بسیار شگفت‌آور این است كه مرجع خود آنان امام ثقفی، قول حضرت علی بن ابی‌طالب را به خاطر بر حذر داشتن پیروانش چنین نقل می‌كند: «... ولا تقص في أمر واحد بقضائين مختلفين فيتناقض امرك وتزيع عن الحق»([[102]](#footnote-102)). یعنی: «حضرت خطاب به شیعیان خود می‌فرماید: در مورد یك جریان دو حكم و قضاوت متناقض صادر نكنید كه در آن صورت حكمتان متناقض بوده و از حق منحرف می‌شوید»!؟ «فماذا بعد قول علي إلا الضلال» یعنی: «مخالفت با قول علی جز گمراهی چیزی دیگری نیست».

(ب) باید بدانیم كه حضرت ابوبكر اموال رسول الله را برای خود و اهل بیتش نگذاشته بود و او جای مصرف این گونه صدقات نبود بلكه مستغنی بود. این تحریم از میراث پیامبر، دختر خود او، حضرت عایشه و سایر ازواج مطهرات را شامل می‌شد. بخاری و مسلم از عروه و او از حضرت عایشهل چنین نقل كرده‌اند: «ازواج مطهرات بعد از وفات رسول اكرم قصد كردند كه حضرت عثمان را جهت دریافت سهمیه‌ی میراث خود، نزد حضرت ابوبكر بفرستند. حضرت عایشهل فرمود: أَلَيْسَ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «لاَ نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ». «آیا رسول الله اكرم نفرموده است كه ما پیامبران به كسی میراث نمی‌دهیم([[103]](#footnote-103))، تركه ما همه‌اش صدقه است»([[104]](#footnote-104)).

(ث) حضرت ابوبكر چند برابر سهمیه‌ی علی و فاطمهل از میراث رسول الله، به علی و اولادش مال داد و حضرت عمر نیز در دوران خلافت خود چنین كرد. در حدیث از ابوهریره چنین آمده است: حضرت فاطمهل نزد ابوبكر آمد و گفت: «چه كسی از تو میراث می‌برد؟» حضرت ابوبكر گفت: خانواده و فرزندانم. حضرت فاطمهل گفت: پس چرا من از پدرم میراث نبرم؟ حضرت ابوبكر گفت: من از رسول الله شنیدم كه چنین فرموده است: «لا نورث». «كسی از ما میراث نمی‌برد»، البته كلیه كسانی كه تحت تكفل رسول الله بوده‌اند، هزینه آنان به عهده من است و من به همه آنان كه رسول الله انفاق می‌كرد، انفاق می‌كنم([[105]](#footnote-105)). حضرت ابوبكر چه در دوران حیات مباركه رسول اكرم و چه در دوران خلافت خودش، نه بر احدی ستم كرده است و نه حق كسی را منع كرده است. در چنین حالتی و چنین شخصیتی چگونه حق سیده النساء را منع می‌كند؟!.

ج- بی‌تردید حضرت فاطمهل اذیت خود را به خاطر این گناه می‌دانست كه اذیت او موجب اذیت رسول الله بود. قطعاً در حالتی كه معامله میان اذیت فاطمه و اذیت پدرش دایر باشد، دوری و پرهیز از اذیت پدرش اولیتر و واجبتر است و حضرت ابوبكر چنین وضعیتی داشت. زیرا او از اینكه پدر فاطمه اذیت شود، اجتناب می‌كرد. زیرا حضرت رسول الله با وی عهد كرده بود و دستوراتی به او داده بود. لذا حضرت ابوبكر چاره‌ای نداشت جز اینكه به عهدش وفا كند و امر پیامبر را بجا بیاورد، و در غیر این صورت ممكن بود تخلف از امر پیامبر شده و موجبات خشم او فراهم گردد. و این امر در قول حضرت ابوبكر خطاب به حضرت فاطمهل، به طور واضح و روشن نمایان بود. حضرت ابوبكر: «...لَسْتُ تَارِكًا شَيْئًا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَعْمَلُ بِهِ إِلاَّ عَمِلْتُ بِهِ إِنِّى أَخْشَى إِنْ تَرَكْتُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ أَزِيغَ»([[106]](#footnote-106)). «من هرگز روشی و عملی را كه رسول اكرم انجام می‌داد، رها نمی‌كنم. زیرا من اگر از حكم او تخطی كنم از راه حق منحرف می‌شوم».

(د)... باید بدانیم كه حضرت ابوبكر با اهل بیت رسول الله محبت داشت و از آنان تجلیل و تقدیر می‌كرد. به خاطر همین محبت بود كه فرمود: به خدا سوگند، رعایت قرابت و خویشاوندی پیامبر وصله رحمی با خویشاوندان پیامبر را در برابر قرابت خویش ترجیح می‌دهم [صحیح بخاری: كتاب الـمغازی، برقم 3810]. «وقال أيضاً ارقبوا محمداً في اهل بيته»([[107]](#footnote-107)). یعنی؟: «احساسات رسول الله را درباره اهل بیتش رعایت كنید».

اكنون بعد از روشن شدن همه این دلایل درباره دیدگاه حضرت ابوبكر در جریان میراث رسول الله، آیا چنین برداشتی علیه او و متهم كردن او به اذیت و آزار فاطمه و جلوگیری از دادن حق و غضب و هضم كردن حق او، جایز است؟ پاسخ این سوال را به عهده خوانندگان محترم می‌گذارم.

در مورد اینكه حضرت فاطمهل در قبال حضرت ابوبكر چنین موضعی داشت (یعنی معتقد به غضب و هضم حقش بود) كه آقای تیجانی و هم كیشانش ارائه می‌دهند، برای ما اهل سنت قطعاً پذیرفتنی نیست. زیرا ما حضرت زهرا را به مراتب بالاتر از داشتن چنین موضعی می‌دانیم و به هیچ عنوان او را شایسته چنین دیدگاهی نمی‌دانیم. استدلال آقای تیجانی از چنین موضعی بیش از استدلال یك جاهل نیست زیرا او به گمان باطل خود این را موجب مدح برای حضرت زهرا می‌داند و غافل است از اینكه چنین دیدگاهی درباره او به دلایل مختلف موجب نكوهش او می‌شود.

(الف) وقتی برای ما روشن است كه عمل حضرت ابوبكر مطابق با حكم رسول الله بوده و چیزی است كه صحابه بر آن اجماع كرده‌اند. قطعاً چنین چیزی عیناً حكم خدا و رسول الله است. و هركس خواسته باشد خلاف حكم خدا و رسول الله عمل شود. خشم كند و سوگند یاد كند كه نه با حكم حرف زند و نه با صاحب حاكم، این چیزی نیست كه برای او موجب ستایش و برای حاكم موجب ندامت باشد. بلكه این به جای عیب و نقص برای حاكم، بیشتر موجب مدح است([[108]](#footnote-108)).

(ب) تیجانی می‌گوید: فاطمهل از حضرت ابوبكر و حضرت عمر ناراض شده و از دست آنان نزد رسول الله شكایت خواهد كرد. و این روایت را از كتاب (تاریخ الخلفاء) منسوب به ابن قتیبه كه هیچ دلیلی بر صحت آن روایت وجود ندارد، نقل كرده است. این در واقع چیزی است كه نسبت دادن آن به فاطمه‌ی زهرال به هیچ وجه شایسته نیست. زیرا شكایت در واقع باید به پیشگاه حضرت حق برده شود، همان طور كه بنده‌ی صالح خداوند، حضرت یعقوب گفت: ﴿إِنَّمَآ أَشۡكُواْ بَثِّي وَحُزۡنِيٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ [یوسف: 86]. «همانا شكایت و نگرانی خودم را به بارگاه خداوند می‌برم». حضرت موسی در دعای خود نیز چنین فرموده است: «اللهم لك الحمد وإليك المشتكی». «پروردگارا، تو شایسته‌ی تعریف هستی و شكایات به بارگاه تو آورده می‌شوند». رسول اكرم خطاب به ابن عباس فرمود: «إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ». «هرگاه سوال كردی از خدا سوال كن و هرگاه یاری خواستی از خدا یاری طلب كن». «ولم يقل سلني ولا استعن بي». یعنی: «رسول الله به حضرت ابن عباس نگفت: از من سوال كن و از من یاری طلب كن»([[109]](#footnote-109)).

(ت) این مساله برای همگان روشن است و هر انسان عاقل می‌داند، یك زن وقتی از ولی امر و حاكم مالی را بخواهد و حاكم بخاطر عدم استحقاق آن زن، مال مطلوبه را به او ندهد، آن حاكم مال را برای خود و دوستانش نگرفته است بلكه وی آن مال را برای همه مسلمانان نگاه داشته است. اگر گفته شود كه سایل و طلب كننده بر حاكم خشم كرده است، نهایت امر چنین است كه سایل بخاطر این خشم كرده است كه حاكم مال را به او نداده است و بدو گفته است كه این مال از آن دیگران است و تو در آن حقی نداری. این خشم چه ستایشی را برای سائل همراه دارد؟ فرضاً اگر سائل مظلوم هم باشد. خشم او فقط به خاطر مال و ثروت دنیا است. چگونه این خشم برای طلب كننده موجب مدح و برای حاكم موجب ذم می‌شود؟ حاكمی كه مال را برای خود نمی‌گیرد، به مراتب دورتر و پاك‌تر است از تهمت نسبت به سایل و طالب كه مال را برای خود طلب می‌كند. چگونه نقص و تهمت متوجه كسی می‌شود كه مال را برای خود نمی‌خواهد و متوجه كسی كه مال را برای خود می‌طلبد، نمی‌شود؟! حاكم می‌گوید: من به خاطر اطاعت از حكم الله مال را به كسی نمی‌دهم زیرا برای من جایز نیست كه مال را از مستحق بگیرم و به غیر مستحق بدهم. و سائل می‌گوید: «من به خاطر سهم اندك خود خشم می‌كنم. آیا كسی كه چنین چیزی را در شان فاطمه بیان می‌كند و آن را از فضایل و مناقب او می‌داند، جاهل نیست؟ آیا خداوند منافقین را نكوهش نكرده و در حق آنان چنین نگفته است: ﴿وَمِنۡهُم مَّن يَلۡمِزُكَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ فَإِنۡ أُعۡطُواْ مِنۡهَا رَضُواْ وَإِن لَّمۡ يُعۡطَوۡاْ مِنۡهَآ إِذَا هُمۡ يَسۡخَطُونَ ٥٨ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ رَضُواْ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ سَيُؤۡتِينَا ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَرَسُولُهُۥٓ إِنَّآ إِلَى ٱللَّهِ رَٰغِبُونَ ٥٩﴾ [التوبة: 58-59]. «از میان آنان كسانی هستند كه در تقسیم زكات از تو ایراد می‌گیرند، اگر به آن‌ها چیزی از زكات داده شود خشنود می‌شوند و اگر چیزی داده نشود، ناراحت می‌شوند. اگر آن‌ها به تقسیم خدا و رسول خدا راضی می‌شدند و می‌گفتند: خدا برای ما كافی است و خدا و رسولش از فضل و احسان خود به ما می‌دهند و ما خواهان رضای خدا هستیم. برای آنان بهتر بود». خداوند متعال شان منافقان را در این دو آیه چنین بیان كرده است. اگر به آنان چیزی داده شود، خوشحال می‌شوند و اگر چیزی داده نشود خشم و غضب می‌كنند و آنان را به خاطر داشتن چنین خصلتی نكوهش كرده است. كسی یا كسانی كه حضرت فاطمهل را به چنین خصلتی تعریف كرده‌اند، آیا در واقع او را مذمت و نكوهش نكرده‌اند؟ خداوند این گروه را هدایت كند و اهل بیت رسول الله را از شر آنان نجات دهد زیرا این گروه نقص و عیبی را به اهل بیت چسبانده كه برای هیچ بیننده پنهان نیست([[110]](#footnote-110)).

ج- شاید آقای تیجانی بگوید: «فاطمهل حق خودش را مطالبه می‌كرد» این سخن آقای تیجانی بهتر از سخنی كه در حق ابوبكر گفته شده است، نیست. «يقول القائل: أبو بكر لا يمنع يهودياً ولا نصرانياً حقه، فكيف يمنع سيده نساء العالـمين حقها؟». یعنی: «حضرت ابوبكر جلوی حق هیچ یهودی و مسیحی را نگرفته است، چگونه حق سردار و بانوان و زنان دو جهان را می‌گیرد و او را از حقش منع می‌كند»؟!. زیرا خداوند و رسولش در حق حضرت ابوبكر گواهی داده‌اند كه او مالش را برای خدا انفاق می‌كند. آنگاه او چگونه مردم را از دادن حقشان منع می‌كند؟ و فاطمهل از شخص رسول اكرم مالی را می‌خواست ولی رسول اكرم او را نداد. همانطور كه در صحیحین از حضرت علی روایت شده است كه حضرت علی تحت عنوان حدیث الخادم می‌گوید: فاطمهل نزد رسول اكرم رفت و از وی خدمت گذاری درخواست نمود. رسول الله خدمت گذاری به او نداد و در عوض تسبیحات را به وی تعلیم داد([[111]](#footnote-111)). آری، اگر برای رسول الله جایز است چیزی را كه فاطمه از او بخواهد و او ندهد و دادن بر او واجب نباشد، پس برای خلیفه رسول الله نیز جایز است. و معلوم شد كه او معصوم نیست. از اینكه چیزی را مطالبه كند كه اعطاء آن واجب نباشد. وقتی عمل كردن به خواسته او واجب نیست، ترك اعطا و ندادن مایه گناه و نكوهش هم نیست هر چند كه جایز و مباح است، البته اگر فرض ما بر این باشد، در حالی كه اینجا، اعطا مال مباح هم نیست، آنگاه منع و ندادن موجب ستایش خواهد بود. اما كسی سراغ ندارد كه حضرت ابوبكر حق كسی را منع كرده یا اینكه بر كسی ستم كرده باشد چه در زمان رسول الله یا بعد از وفات آن حضرت ([[112]](#footnote-112)).

د- این كه می‌گویند: «حضرت فاطمهل وصیت كرده بود تا در شب دفت شود و كسی از صحابه در مراسم تدفین و نماز جنازه او حاضر نشود، چنین وصیتی را كسی از حضرت فاطمه نقل نمی‌كند و كسی از این وصیت به فضایل حضرت فاطمه استدلال نمی‌كند مگر فرد نادانی كه از شان والای حضرت فاطمه آگاه نباشد و نسبهای ناروایی را به او منسوب كند. زیرا نماز خواندن یك مسلمان و شركت در مراسم تدفین مسلمانی دیگر، در واقع نوعی خیر و معروف است كه از یك مسلمان به مسلمانی دیگر می‌رسد، بهترین انسان، از اینكه بهترین انسانی بر وی نماز خواند و در مراسم تدفین او شركت كند، ضرر نمی‌كند. آری، مگر همه انسان‌ها اعم از ابرار، فجار و منافقین برای رسول اكرم درود نمی‌فرستند. این درود فرستادن فجار و منافقین، اگر سودی ندارد، ضرری هم ندارد. رسول الله می‌دانست كه در میان امت او منافقان هم وجود دارند، اما كسی را از درود خواندن منع نكرد، بلكه تمام مردم را حكم كرد تا بر وی درود بفرستند، هر چند كه میان آنان مومن و منافق همه وجود دارند. پس چگونه چنین چیزی كه به جز افراد نادان، كسی دیگر آن را نقل نمی‌كند و بدان استدلال نمی‌كند، در مقام تعریف و استناد به نفع كسی بیان می‌گردد؟ علاوه بر این اگر شخصی وصیت كند كه مسلمانان در تدفین و نماز میت او شركت نكنند، این‌گونه وصیت نافذ نمی‌شود و واجب الاجرا نیست. زیرا نماز خواندن مسلمانان بر او در هر حال برای او موجب اجر و پاداش است. قطعاً اگر ستمكاری بر كسی ستم كند و آن شخص مورد ستم وصیت كند كه ستمكار بر او نماز نخواند، این وصیت از جمله حسنات و اعمال نیكی كه موجب مدح برای او باشد، محسوب نمی‌گردد و نه خدا و رسول، او را به چنین چیزی امر كرده‌اند. آری، كسی كه قصد مدح و تعظیم فاطمه را بكند، چگونه چنین چیزی را به وی نسبت می‌دهد كه در آن مدح و ستایش نباشد بلكه مدح در عكس و ضد آن باشد. همان گونه كه كتاب، سنت و اجماع بر این نكته دلالت دارند؟!([[113]](#footnote-113)) بعد از علم و آگاهی از این مطلب، روشن است كه حق با كیست و باطل با چه كسی است.

1. توضیح بعضی نكات را لازم می‌دانم تا خوانندگان محترم گمان نكنند كه فاطمهل بخاطر میراث بر ابوبكر خشم كرده و رابطه‌اش را با وی قطع كرده است و او سفارش كرده كه در هنگام شب دفت كرده شود.

**باید عرض شود:**

1. در پرتو مطالبی كه در گذشته بیان گردید و با توجه به استدلال و استناد حضرت ابوبكر به حدیث «لا نورث» ایراد و اعتراض حضرت فاطمهل را مبتنی بر این اصل بدانیم كه معتقد به تاویل آن حدیث بوده است، یعنی اینكه او حدیث «لا نورث» را به معنی و مفهوم عام آن نپذیرفته بلكه به تخصیص آن اعتقاد داشته است و توریث منافع زمین و باغات را از عموم حدیث «لا نورث» مستثنا دانسته است و حضرت ابوبكر به مفهوم عام آن استناد كرده است. لذا اختلاف این دو شخصیت درباره چیزی بود، كه متحمل تاویل بوده است ولی زمانی كه حضرت ابوبكر بر موضع خود مصمم شد، فاطمهل نیز از موضع خود منصرف شد»([[114]](#footnote-114)).

ب- «آری، آنچه كه از هجران حضرت زهرال در حدیث آمده است، باید عرض شود كه (هجران) در حدیث مذكور به معنی انقباض، و عدم نشاط در دیدار و ملاقات با ابوبكر است. این هجران به معنی هجرانی كه حرام است، یعنی به معنی ترك سلام و سخن و روگردانی از ملاقات نیست. و معنی «فلم تكلمه» این است كه فاطمهل بعد از اینكه متوجه معنی حدیث «لانورث» شد، در این خصوص دیگر با وی (ابوبكر) صحبت نكرد -یا به خاطر انقباض طبیعت و مزاج- دیگر نیازش را با او مطرح نكرد و نیازی برای ملاقات و صحبت كردن با ابوبكر ندید([[115]](#footnote-115)). حتی امام بیهقی از طریق شعبی روایت كرده است كه حضرت ابوبكر به عیادت حضرت فاطمهل رفت و حضرت علی خطاب به فاطمهل فرمود: «هذا ابوبكر يستاذن عليك». «این ابوبكر است، می‌خواهد تو را عیادت كند». «قالت: أتحب ان آذن له». «فاطمه در جواب گفت: تو دوست داری او مرا عیادت كند»؟ حضرت علی گفت: (آری). فاطمهل او را اجازت داد. حضرت ابوبكر نزد فاطمهل رفت او را دلجویی كرد و بالاخره حضرت فاطمهل نیز از حضرت ابوبكر اعلام رضایت كرد. این حدیث هر چند كه مرسل است اما اسناد و نسبتش به شعبی صحیح است. و با این حدیث، اشكال دایر بر ادامه هجران فاطمه با حضرت ابوبكر زائل می‌گردد([[116]](#footnote-116)). سیوطی، مرسلات شعبی را صحیح قرار داده‌است. عجلی می‌گوید: مرسلات شعبی حكم حدیث صحیح را دارند، زیرا او مرسل نمی‌كند مگر حدیثی را كه صحیح باشد([[117]](#footnote-117)). توصیه فاطمهل درباره اینكه در شب دفن كرده شود تا ابوبكر و عمر در مراسم تدفین او شركت نكنند، در این باره توضیحات لازم در صفحات آینده داده خواهد شد.

با این توضیحات واقعیت امر و آنچه كه دیدگاه ما بود یعنی اینكه هر كدام از حضرت ابوبكر و حضرت فاطمهل آنچه را كه بر مبنای اجتهاد خود، حق خود می‌دانست، بر آن عمل می‌كرد، بسیار واضح و كاملاً روشن شده است.

ث- «در ارتباط با استشهاد آقای تیجانی از روایتی كه به دروغ در كتاب «تاریخ الخلفاء» به ابن قتیبه نسبت داده شده است، و آن اینكه ابوبكر گفته بود: ای فاطمه من از ناخشنودی تو، پناه خدا را می‌طلبم و بعد ابوبكر به حدی گریه كرد نزدیك بود كه نفسش بیرون رود و اینكه ابوبكر گفت: من نیازی به بیعت شما ندارم، بیعتتان را فسخ كنید»،

**باید عرض شود:**

حدیث مذكور، هیچ سندی برایش ذكر نشده و هیچ‌كدام از علمای حدیث آن را در كتب خود بیان نكرده است. بی گمان این حدیث كذب محض است كه به حضرت ابوبكر نسبت داده شده است. علاوه بر این من از تیجانی كودن می‌پرسم: چگونه میان این دعوی كه ابوبكر انكار كرد از اینكه میراث فاطمه و فدك را به او بدهد و استشهاد حضرت ابوبكر علیه فاطمهل به حدیث «لانورث» و اینكه به فاطمه گفت: «لا اغير شيئاً عمله النبي». «تغییر نمی‌دهم آنچه را كه رسول اكرم بدان عمل كرده است». چگونه تطبیق می‌دهد؟ میان این دیدگاه حضرت ابوبكر و دیدگاه آخر او (در همین قضیه) كه گریه كرد تا اینكه نزدیك بود كه نفسش بیرون رود و پناه خواستن او از ناخشنودی فاطمهل، بلكه این گفته او كه من هیچ نیازی به بیعت شما ندارم بیعتتان را فسخ كنید، میان این گزینه‌های متضاد چه راه تطبیقی وجود دارد؟؟!!.

آری، موضوع بحث در همه این روایات میراث است؟ اگر حضرت ابوبكر در ادعای حضرت فاطمهل، به حدیث رسول اكرم استدلال می‌كرد، آنگاه گریه كردن او به حدی كه نزدیك بود نفسش بیرون رود، چه معنا دارد؟ و چرا بگوید: من از ناخشنودی تو ای فاطمهل، پناه خدا را می‌طلبم؟ آیا ابوبكر از اینكه از حدیث رسول الله تبعیت می‌كرد، مرتكب گناه شده بود؟ یا اینكه شریعت اتباع فاطمهل را مانند اتباع پیامبر واجب قرار داده است؟! بنابراین، من بر این باور هستم كه آقای تیجانی با استدلال به این گونه روایات دروغین، راه مرا بسته و از تحمل زحمت و بیان هر گونه دلیل و پاسخ، مرا بی نیاز كرده است. زیرا روایتی كه تیجانی مدعی شده كه ابوبكر به حدی گریه كرد كه نزدیك بود نفسش بیرون رود و خواستار فسخ بیعت شد، كذب محض است و شرم آور است كه به طرف حضرت ابوبكر نسبت داده شده است. تنها غلط بودن متن و مفهوم آن از بیان هر گونه دلیل كفایت می‌كند حال آنكه این حدیث هم از لحاظ متن و هم از لحاظ سند هر دو، دروغ است. شگفت آور است كه آقای تیجانی چگونه جرات می‌كند و از چنین روایتی استدلال می‌كند؟!.

1. درباره این گفته تیجانی «نتیجه یكی است، با این تفاوت كه بخاری آن را به صورت مجمل و ابن قتیبه با مقداری بسط و تفضیل آن را بیان كرده است، و آن اینكه، رسول الله به خاطر رنجیدن فاطمه می‌رنجید و به خاطر خشنودی او خشنود می‌شود و فاطمهل فوت كرد در حالی كه از ابوبكر و عمر رنجیده بود»([[118]](#footnote-118)).

**باید عرض شود:**

الف- «... بی‌تردید، رسول اكرم از حضرت علی رنجیده بود زیرا حضرت علی، فاطمه را دچار تكلیف كرده بود (در امر خواستگاری دختر ابوجهل) و قطعاً رنجیدن رسول الله به خاطر حضرت فاطمه، به حق بود، بلكه یك رنجیدن محض نبود».

ب- «روایت بخاری قطعاً بر این معنی دلالت ندارد كه فاطمهل وقت وفات از حضرت ابوبكر ناراحت بود. اما حضرت عمر، والله نمی‌دانم چگونه، نام او در این قضیه درج شده است. آیا اگر به جای نام عمر، نام علی را در حدیث ذكر كنم، آیا مرتكب جنایتی شده‌ام یا خیر»؟

1. در این باره گفته تیجانی... بخاری می‌گوید: «ماتت وهي واجده علی أبي بكر فلم تكلمه حتی توفيت فالـمعنی واحد كما لا يخفی».

«فاطمه فوت كرد در حالی كه از ابوبكر ناراحت بود و تا دم موت با وی حرف نزد».

**باید عرض شود:**

در روایت بخاری چنین آمده است «فوجدت فاطمه» «فاطمه خشم كرد». و در روایتی دیگر آمده است، فلم تكلمه فی ذلك حتی ماتت([[119]](#footnote-119)). یعنی فاطمهل درباره مطالبه میراث تا دم وفات با حضرت ابوبكر حرف نزد. آقای تیجانی حدیث را وارونه كرده چنین از بخاری نقل می‌كند: «ماتت وهي واجده» یعنی: «فوت كرد در حالی كه ناراحت و خشمگین بود». میان این دو جمله تفاوت زیادی وجود دارد. و معنی این دو جمله از همدیگر بسیار دور هستند. بخاری چنین نگفته بود: كه فاطمه فوت كرد و او همواره از حضرت ابوبكر ناراحت بود، بلكه بخاری چنین گفته بود: فاطمه خشم كرد موقعی كه حضرت ابوبكر او را در امر میراث جواب رد داد و تا وقت وفات در این باره با او حرف نزد. و هجران فاطمه با ابوبكر از قبیل هجران حرام و غیر جایز نبود. با توجه به روایت شعبی چنانچه گذشت، این معنی بیشتر روشن می‌گردد. و در روایت دروغین آقای تیجانی چنین آمده است: «إنها ساخطه علی ابي بكر وسوف تشتكيه لأبيها». «او از ابوبكر ناراض است و از دست ابی بكر پیش پدرش شكایت می‌كند». ولی روایت بخاری در اصل چنین است ***«***إن فاطمه غضبتلأن أبابكر لم يعطها فدك». «فاطمه خشم كرده بود زیرا ابوبكر فدك را به او نداده بود». اما آقای تیجانی سخنان را تحریف نموده مدعی است كه معنی هر دو جمله یكی است، حال آنكه میان سخط و غضب تفاوت معنی زیادی وجود دارد. ممكن است یك انسان خشم كرده و در عین حال راضی باشد. اما سخط، همراه با خشم مفید معنی كراهیت و ناپسندیدگی است و ما فاطمه را برتر می‌دانیم از اینكه چنین سخنی بگوید.

آقای تیجانی می‌گوید: همه مورخان و بسیاری از علمای ما اعتراف دارند كه حضرت فاطمهل در جریان نحله، ارث و سهم خویشاوندان با حضرت ابوبكر خصومت كرد اما جواب مثبت به دعوی او داده نشد تا اینكه فوت كرد در حالی كه از ابوبكر ناراضی شود، اما علمای اهل سنت، از این جریانات و حوادث اغماض نموده به خاطر حفظ حرمت و كرامت ابوبكر نمی‌خواهند روی این موضوعات سخن بگویند. برایم فوق العاده شگفت‌آور بود، آنچه كه در این موضوع بعضی‌ها بعد از ذكر این رویدادها گفته‌اند و آن اینكه: «برای فاطمه بسیار بعید است كه آنچه كه حق او نیست، آن را ادعا كند و برای ابوبكر نیز بعید است كه از دادن حق فاطمه خودداری كند» و با این سفسطه، آن‌ها گمان می‌كنند كه مشكل حل شده است و پژوهشگران قانع شده‌اند. این گفته آنان، به منزله این قول قایل است: «برای قرآن بسیار بعید است كه غیر حق را بیان كند، و برای بنی اسرائیل بعید است كه گوساله را عبادت كنند» خداوند ما را با علمایی گرفتار كرده است كه نمی‌دانند چه می‌گویند و در آن واحد به یك چیز و ضد آن ایمان می‌آورند، در حالی كه واقعیت این است كه فاطمهل مدعی حق خود بود و ابوبكر دعوایش را رد كرده، یا به خاطر اینكه او در دعوایش (العیاذ الله) كاذب بوده است یا اینكه ابوبكر در حق او ستم كرده است. هیچ شك سومی در این قضیه وجود ندارد، آن طور كه علمای ما می‌گویند([[120]](#footnote-120)).

**باید عرض شود:**

1. این گفته آقای تیجانی كه «علمای اهل سنت نسبت به اختلاف فاطمه با ابوبكر اعتراف دارند ولی به خاطر پاسداری از حرمت و كرامت ابوبكر با اغماض و چشم‌پوشی از كنار این حوادث می‌گذرند و پیرامون آن‌ها صحبت نمی‌كنند. همان‌طور كه عادت آن‌ها است». این دروغ محض، علیه اهل سنت است و دلایلی كه پیرامون این قضیه در مباحث گذشته بیان كردم، برای توضیح این مطلب كافی است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در كتاب ارزشمند خود «منهاج السنة» بهترین توضیحات را پیرامون این قضیه([[121]](#footnote-121)) بیان كرده است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در این كتاب، ابن مطهر حلی را مورد نقد قرار داده، دلایل او را با زمین یكسان كرده است به طوری كه تمام تار و پود مستندات او از هم گسیخته است. ابن حجر در شرح بخاری و امام نووی در شرح مسلم و شاه عبدالعزیز در تحفه اثنا عشری و شكری و مباركفوری در خلاصه آن، حدیث را به گونه‌ای كه من توضیح دادم، توضیح داده‌اند هم چنین كتب شهید علامه احسان الهی ظهیر كه دهان روافض را لگام كرده است، و به همین خاطر هم آن‌ها او را به شهادت رساندند، علاوه بر این كتب، عده زیادی از علما درباره این قضیه، كتاب نوشته‌اند و این حدیث را به نحوی كه توضیح داده شد، تشریح كرده‌اند... بنابراین ادعای آقای تیجانی دایر بر اغماض و صحبت نكردن علمای اهل سنت پیرامون این قضیه، دال بر كمبود آگاهی و سطحی بودن معلومات او، در خصوص این قضیه است. قضیه‌ای كه بدون فهم و درایت لازم، خود را در آن گرفتار كرده است.
2. درباره این گفته تیجانی: «در شگفت هستم از قول بعضی علما كه می‌گویند: (برای فاطمه بسیار بعید است، ادعا كند آنچه را كه حق او نیست و بسیار بعید است برای ابوبكر كه او را از حقش منع كند) و فكر می‌كند با این سفسطه پژوهشگران را قانع كرده است یا قانع شده‌اند...» الخ.

**باید عرض شود:**

در مباحث گذشته بیان كردم كه فاطمهل ادعای ناحق نكرده بود بلكه حدیث رسول الله را بر خلاف آنچه كه حضرت ابوبكر فهمیده بود، تاویل می‌كرد ابوبكر هر چند كه به خواسته او عمل نكرد و آنچه كه او از میراث مدعی بود، به وی نداد اما برای همگان به طور قطع معلوم است كه او را از حقش محروم نكرد بلكه ابوبكر مطمئن بود كه دارد مطابق با خواست و دستور پیامبر عمل می‌كند و گر نه، اگر فاطمهل حقی می‌داشت، هرگز او را منع نمی‌كرد و چرا چنین كند؟ برای همگان معلوم بود كه حضرت ابوبكر حتی حق یك نفر یهودی و نصرانی را منع نكرده است بر مبنای چه دلیلی حق دختر گرامی رسول الله را منع كند؟ به ویژه وقتی كه ما می‌دانیم كه او این اموال را به ازواج مطهرات كه دخترش نیز از جمله آن‌ها بود، نداد. تاریخ شاهد گویایی است كه حضرت ابوبكر در حیات رسول الله چگونه دارایی و ثروت خود را در راه الله انفاق می‌كرد حتی رسول الله در این باره فرمود: «ما نفعي مال مثل مال أبي بكر». «هیچ مال و ثروتی مانند مال حضرت ابوبكر به نفع اسلام هزینه نشده است»([[122]](#footnote-122)). آری، بعد از بیان احادیث صحیح مذكور، این سوال مطرح می‌شود... كدام سخن، دیدگاه حق و قرین صواب است؟ سخن و دیدگاه اهل سنت كه اكنون توضیح داده شد یا موضع و دیدگاه روافض كه كمترین معنی و منطقی همراه ندارد و خلاصه‌اش این است كه ابوبكر از دادن حق فاطمهل خودداری كرد و می‌خواست از راه جور و ستم حقش را غضب كند؟ و فاطمه به جهت اینكه معصوم است، در مدعایش حق بجانب است و ابوبكر از جمله حكام جور و ستمكاران است. روافض با این حیله سوفسطایی فكر می‌كنند قضیه را حل كرده اند!! و با این شیوه، آتش كینه‌ای را كه در دل‌های خود نسبت به ابوبكر دارند، تخفیف می‌دهند.

آری، حق باید گفته شود و حق آن است كه شرع عظیم و منطق سلیم آن را بپذیرد، یعنی اینكه «حاشا لفاطمه أن تدعی ما ليس لها بحق وحاشا لأبي بكر من أن يمنع حقها» «برای، فاطمهل بسیار بعید است كه غیر حق را دعوی كند و برای حضرت ابوبكر بعید است كه از دادن حق او سر باز زند»، آری آقای تیجانی این قول «حاشا لفاطمه... الخ» را تشبیه می‌دهد با گفته كسی كه چنین می‌گوید: «حاشا للقرآن أن يقول غير الحق، وحاشا لبني اسراييل أن يعبدوا العجل»!!؟. «برای قرآن بسیار بعید است كه غیر حق را بگوید و برای بنی اسراییل بعید است كه گوساله را عبادت كنند».

قول این مدعی كاذب و دروغین بسیار شگفت آور است... چگونه او سخن خداوند را با سخن انسان تشبیه می‌دهد، آیا سخنان فاطمهل مو به مو، مانند سخنان الله هستند؟! و سخنان حضرت ابوبكر مانند سخنان بنی اسراییل؟!! آری، عقده كور عصبیت تا این حد در تیجانی اثر گذاشته است؟! و او را در شرایطی قرار داده است كه میان سخنان خالق و مخلوق تمییز نمی‌دهد. در این باره چیزی نمی‌گویم جز اینكه، پروردگارا، از جنون عصمت و عصبیت ما را به پناه خودت حفظ بفرما؟! خلاصه كلام اینكه آقای تیجانی از ما می‌خواهد تا بپذیریم كه (فاطمهل حق خود را از ابوبكر طلب می‌كرد و ابوبكر در حق او ستم كرد) تا برگ زرین نوینی بر انصاف دروغین خود بیفزاید.

آقای تیجانی در ادامه سخنان خود می‌گوید: «از روی دلایل عقلی و نقلی دروغگو بودن حضرت فاطمه زهرا ممتنع است زیرا رسول اكرم فرموده است: فاطمه پاره تن من است، هر كس فاطمه را برنجاند، او مرا رنجانده است. بدیهی است كسی كه كاذب و دروغگو باشد، شایسته چنین تعریف و تمجیدی از طرف رسول الله نخواهد شد. بنابراین، حدیث مذكور، بر عصمت او از دروغ و از سایر فواحش دلالت دارد، همانطور كه آیه تطهیر دلالت دارد، آیه تطهیر درباره فاطمه، شوهر و هر دو پسرش نازل شده است. و این حدیث را خود عایشه روایت كرده است. عقل مندان باید بپذیرند كه بر وی ظلم شده است و به همین خاطر شما می‌دانید كه فاطمه (سلام الله عليها) به ابوبكر و عمر اجازه ورود نداد وقتی كه آن دو می‌خواستند در خانه او بروند. وقتی حضرت علی، ابوبكر و عمر را اجازه داد كه وارد خانه بشوند، فاطمه چهره خود را بسوی دیوار برگرداند و نمی‌خواست بسوی آن دو نگاه كند.

فاطمه فوت كرد و بنابر وصیتی كه كرده بود، در شب دفن شد تا كسی از آنان در تدفین او شركت نكند! و تا امروز مرقد دختر رسول الله مجهول و غیر مشخص است. چرا علمای ما درباره این واقعیت مهر به لب زده و خاموش هستند و در این خصوص صحبت نمی‌كنند حتی درباره این واقعیت اشاره هم نمی‌كنند و سایر صحابه رسول الله را مانند فرشتگان معصوم و بی‌گناه برای ما معرفی می‌كنند([[123]](#footnote-123)).

**در پاسخ باید عرض شود:**

1. هیچ‌یك از اهل سنت نگفته است كه فاطمهل دروغ گفته است بلكه سخن از كذب و دروغ در این قضیه اصلاً مفهومی ندارد. فاطمهل آنچه را كه به گمان خودش، حق خود می‌دانست، خواستار شد و زمانی كه حضرت ابوبكر دلایل عدم اعطا میراث را برایش توضیح داد، دیگر پیرامون مساله میراث سخن نگفت و حضرت ابوبكر در جهت خشنودی او از تمام سعی و تلاش خود كار گرفت و او نیز خشنود شد.
2. این گفته آقای تیجانی: «فاطمه دروغ می‌گوید: . . . او از كذب و تمام فواحش پاك است».

آری، اگر جریان معصوم بودن چنین ساده و آسان است، من هم می‌گویم: بنابر دلایل عقلی و نقلی ظالم بودن كسی كه در حضر و سفر، در رنج و خوشی حتی در مشكل‌ترین و حساس‌ترین لحظه‌های زندگی همراه پیامبر و صاحب او در غار بوده است، نیز ممتنع است. زیرا خود حضرت رسول درباره او فرموده است: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِى خَلِيلاً لاَتَّخَذْتُ، أَبَا بَكْرٍ وَلَكِنْ أَخِى وَصَاحِبِى»([[124]](#footnote-124)).

«اگر قرار بر این می‌بود كه كسی را به عنوان دوست بر گزینم، ابوبكر را بر می‌گزیدم اما او برادر و همراه من است».

بدیهی است كسی كه دروغ گوید یا ظالم باشد، شایسته چنین تعریف و تمجیدی از جانب رسول الله نخواهد شد. زیرا حدیث مذكور بر عصمت ابوبكر از ظلم و از سایر فواحش دلالت دارد. هم چنین دلایل عقلی و نقلی دال بر این نكته هستند كه عمر بن خطاب و عثمان بن عفان نیز ظالم نبودند، زیرا رسول اكرم درباره عمر بن خطاب فرموده است: در خواب دیدم كه شیر نوشیدم، به حدی نوشیدم كه سیر شدم و سیرابی را از سر انگشتان خود لمس می‌كردم. بعد ظرف شیر را به عمر دادم، صحابه سوال كردند: این خواب را چگونه تفسیر می‌فرمایی؟ فرمود: منظور آن (علم) است([[125]](#footnote-125)). و درباره‌ی حضرت عثمان فرموده است: «مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَلَهُ الْجَنَّةُ، فَجَهَّزَهُ عُثْمَانُ»([[126]](#footnote-126)). «هر كس سپاه عسره (سپاهی كه به تبوك اعزام می‌شد) را مجهز كند، اهل بهشت است، و عثمان آن را تجهیز كرد». علاوه بر این، رسول اكرم همراه با حضرت ابوبكر و عمر و عثمان موقع صعود بالای احد فرمود: «اثْبُتْ أُحُدُ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِىٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ**»**([[127]](#footnote-127)). «ای احد، بر جای خود ثابت و پا بر جا بمان، بالای تو، یك پیامبر، یك صدیق و دو شهید قرار دارد».

بدیهی است كسی كه ظالم و ستمكار باشد، از جانب رسول الله شایسته چنین تعریف و تمجید صریح نخواهد بود. زیرا حدیث در واقع دال بر عصمت صحابه از ظلم و سایر فواحش می‌باشد. اگر فضایل صحابه را از زبان رسول الله بر شمارم، حسب استدلال آقای تیجانی، همه آنان جزو معصومین قرار خواهند گرفت. اگر آقای تیجانی بگوید: خصوصیت عصمت متعلق به فاطمه است و بس، ارائه دلیل برایش لازم است. اگر دلیل واضح و صریح دارد كه فاطمهل را به عصمت مختص می‌كند، او حق دارد كه مناقشه كند همان طور كه مایل باشد. ولی مجرد نسب در هیچ شرایطی نمی‌تواند، دلیل عصمت باشد. اگر چنین می‌بود، ابوطالب، پدر حضرت علی از اهل بهشت می‌بود اما اهل دوزخ بودن او، از دلایل قطعی ثابت شده است. اگر آقای تیجانی، احادیثی را كه ذكر كردم، بدلیل اینكه از صحاح اهل سنت بودند، ضعیف بداند، چون اهل سنت احادیث ضعیف را در فضایل صحابه در كتب خود می‌آورند، نباید فراموش كند كه حدیث فاطمهل در صحاح اهل سنت روایت شده است، زیرا این حدیث نیز ضعیف تلقی می‌شود، زیرا ناقلان احادیث فضایل صحابه مجروح‌اند، هیچ حدیثی از آنان نباید پذیرفته شود ولو اینكه در باب فضایل اهل بیت باشد، پروردگارا، تنها تو می‌توانی با روشی جدید درباره صحت و سقم احادیث، قضاوت كنی، و آن راه جدید، راه انصاف است.

1. آقای تیجانی می‌گوید: «آیه تطهیر كه درباره فاطمه، علی و دو فرزندش، (حسن و حسین) نازل شده است، دال بر عصمت آنان است. این حدیث از خود عایشه نقل شده است.... الخ».

**در جواب عرض می‌شود:**

آیه تطهیر، مختص فاطمه، علی، حسن و حسین نیست بلكه ازواج مطهرات رسول اكرم نیز از مصداق آن هستند و این شمول و عموم از سباق آیه ظاهر و روشن است. خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ٣٤﴾ [الأحزاب: 32- 34].

«ای همسران پیامبر، شما مانند سایر زنان نیستند، اگر می‌خواهید راه تقوا را در پیش بگیرید، صدا را نرم و نازك نكنید تا صاحبان دل‌های بیمار به شما چشم طمع دوزند. و سخنان خوب و شایسته بگویید، و در خانه‌های خود بمانید و مانند جاهلیت پیشین، خود را به نمایش نگذارید، نماز بر پای دارید، زكات بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت كنید، همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت -پیامبر- دور كند و شما را خوب پاك گرداند، و به یاد آورید آیات خداوند و سخنان حكمت آمیزی را كه در خانه‌های شما تلاوت می‌شود، همانا خداوند بسیار دقیق و آگاه است».

آیه مبین این مطلب است كه مصداق آن، ازواج مطهرات رسول الله هستند. همچنین نوید و وعیدهایی كه در آن ذكر شده‌اند اشاره به اختصاص ازواج دارد. اما ما آیه را منحصر به ازواج نمی‌دانیم و بر این عقیده هستیم كه تمام اهل بیت را در بر می‌گیرد ولی در عین حال، فاطمه، علی، حسن و حسین رضوان الله علیهم اجمعین از میان اهل بیت، در این امر اختصاص بیشتری دارند چون رسول اكرم آنان را به دعا مختص كرده بود. در بخاری از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت شده است، می‌گوید: از رسول الله سوال كردیم: چگونه بر شما اهل بیت درود بخوانیم؟ خداوند سلام گفتن را برای ما نشان داده است. رسول الله فرمود: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»([[128]](#footnote-128)).

بی‌تردید منظور از اهل بیت ازواج و اولاد پیامبر می‌باشند. همان‌گونه كه در حدیثی دیگر از امام بخاری به روایت عمرو بن سلیم زرقی آمده است. ابوحمید ساعدی می‌گوید: صحابه عرض كردند: ای پیامبر گرامی، چگونه برای تو درود بفرستیم؟ رسول اكرم فرمود: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»([[129]](#footnote-129)).

در بخشی از یك حدیث دیگر كه امام بخاری آن را نقل كرده است، چنین آمده است: حضرت انس می‌گوید: رسول الله به حجره‌ی حضرت عایشهل تشریف برد و گفت: «السلام عليكم اهل البيت» «سلام بر شما ای اهل بیت». حضرت عایشه در جواب فرمود: «وعليك السلام ورحمة الله» و به حجره‌ی تمام ازواج رفت و به همه گفت، آنچه را كه به حضرت عایشهل گفته بود([[130]](#footnote-130)). از لحاظ معنی لغوی نیز (اهل بیت) شامل ازواج می‌شود. فیروز آبادی می‌گوید: «... اهل الأمر: اهل بیت: ساكنان بیت. اهل الدین پیروان دین، اهل الرجل: همسر او، اهل النبی: ازواج نبی و دختران نبی و داماد پیامبر یعنی حضرت علی»([[131]](#footnote-131)). ابن منظور می‌گوید: «... اهل البیت: ساكنان خانه، و اهل الرجل: افراد خاص یك شخص، و اهل النبی: همسران، دختران و داماد پیامبر یعنی علی و بعضی گفته‌اند یعنی همسران پیامبر... «وقيل نساء النبي»([[132]](#footnote-132)).

آری، بعد از بیان آیه و احادیث و توضیحات لغوی، جای شك و تردید باقی نمی‌ماند، در اینكه ازواج مطهرات پیامبر از جمله مصداق آیه مذكور هستند.

علاوه بر این شواهد و دلایل عقلی و نقلی و لغوی، در آیه‌های متعدد قرآن كلمه (اهل) برای زوجه و همسر بكار برده شده است. در آیه 7 سوره نمل آمده است: ﴿إِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهۡلِهِۦٓ إِنِّيٓ ءَانَسۡتُ نَارٗا سَ‍َٔاتِيكُم مِّنۡهَا بِخَبَرٍ﴾ [النمل: 7]. «-یاد آوری كن- زمانی را كه موسی به همسرش گفت: من آتشی می‌بینم، بزودی خبری از آتش و یا اخگری می‌آوریم تا خود را با آن گرم كنید». بی‌تردید، كسی كه همراه موسی بود، همسرش بود. در آیه 25 سوره یوسف آمده است: ﴿قَالَتۡ مَا جَزَآءُ مَنۡ أَرَادَ بِأَهۡلِكَ سُوٓءًا إِلَّآ أَن يُسۡجَنَ﴾ [یوسف: 25]. «گفت: سزای كسی كه نسبت به همسرت، اراده‌ی بدی داشته باشد چه می‌تواند باشد مگر اینكه به زندان برود». به اتفاق همه مفسران گوینده این جمله، زلیخا همسر عزیز مصر بود. در آیه 57 سوره نمل آمده است: ­﴿فَأَنجَيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥٓ إِلَّا ٱمۡرَأَتَهُۥ﴾ [النمل: 57]. «ما لوط و خاندانش را نجات دادیم به جز همسرش». در اینجا (إلأ) حرف استثنا است و به معنی وضعی خودش حكایت از آن دارد كه زوجه‌ی حضرت لوط، از اهل او بود ولی بنابر دلایل مشخصی استثنا شده بود.

ممكن است آقای تیجانی تفاسیر اهل سنت را به عنوان حجت و دلیل نپذیرد، بویژه بعد از اینكه هدایت شده است. لذا لازم می‌دانم كه تفاسیر بزرگان اهل تشیع را برایش ذكر كنم تا برایش ثابت شود كه كلمه (اهل) نزد آنان نیز به معنی ازواج و همسران می‌آید. علی قمی در تفسیر، ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلۡأَجَلَ وَسَارَ بِأَهۡلِهِۦٓ﴾ می‌گوید: وقتی سال بر او تمام شد، موسی همسرش را با خود برد و شعیب خطاب به او گفت: او را با خود ببر، همانا خداوند تو را بر گزیده است. موسی گوسفندان خود را به مقصد مصر بیرون برد. وقتی به بیابانی رسید و همسرش همراه بود، دچار سردی شدید و باد تندی و تاریكی شدند و شب فرا رسید. موسی بسوی آتش نگاه كرد([[133]](#footnote-133)).. . . الخ.

ابوعلی سبرسی در تفسیر آیه: ﴿إِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهۡلِهِۦٓ﴾ می‌گوید: اذ قال لأهله، یعنی به همسرش و او دختر شعیب بود([[134]](#footnote-134)). و همین معنی را موقع تفسیر: ﴿إِذۡ رَءَا نَارٗا فَقَالَ لِأَهۡلِهِ ٱمۡكُثُوٓاْ﴾ تكرار می‌كند و می‌گوید: «وهي بنت شعيب وكان تزوجها بمدين»، یعنی: «همسرش دختر شعیب بود و در مدین با وی ازدواج كرده بود»([[135]](#footnote-135)).

در پرتو آنچه كه گذشت، هر صاحب بصیرت و اهل خرد با وضاحت تمام می‌داند كه مفسران شیعی نیز، ازواج را از جمله مصداق (اهل) می‌دانند. خدا را هزاران هزار سپاس.

ت- «هیچ دلیلی وجود ندارد دایر بر اینكه آیه تطهیر مختص به پنج تن است و بس، در حدیث عایشه فقط دعای پیامبر برای تطهیر و از بین بردن آلودگی‌ها، از آنان ذكر شده است و هیچ دلیلی برای اختصاص در آن دیده نمی‌شود. مثال آیه تطهیر، مانند آیه تقوی است. در آیه تقوی چنین آمده است:

﴿لَّمَسۡجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقۡوَىٰ مِنۡ أَوَّلِ يَوۡمٍ﴾ [التوبة: 108]. یعنی «مسجدی كه از روز اول بر اساس تقوا بنیانگذاری شده است». این آیه درباره مسجد قباء نازل شده است ولی در عین حال مسجد النبی را نیز شامل است. ترمذی در سنن خود از ابی‌سعید خدری روایت می‌كند: «دو شخص در مورد مسجدی كه بر اساس تقوی بنا شده بود، با هم اختلاف داشتند. یكی گفت: منظور از آن، مسجد قباء است و دیگری گفت: مسجد رسول الله است. رسول الله فرمود: مسجدی كه بر اساس تقوی پایه ریزی شده است، همان مسجد من است([[136]](#footnote-136)).

حكم (پایه ریزی بر اساس تقوای) شامل هر دو مسجد است. چون هر دو مسجد بر اساس تقوای بنا نهاده شده اند([[137]](#footnote-137)).

آیه، به دلایل متعددی دلالت بر عصمت فاطمه یا كسانی دیگر ندارد.

1. حدیثی كه امام مسلم از حضرت عایشهل نقل می‌كند: «فخرج النبي غداه وعليه مرط([[138]](#footnote-138))... الخ». «یك روز صبح رسول اكرم از خانه بیرون رفت در حالی كه چادری نقش و نگاردار و بافته شده از موی سیاه پوشیده بود، پس حسن بن علی آمد، او را داخل چادر گرفت، سپس حسین آمد و داخل چادر شد، بعد از آن فاطمه آمد و آن حضرت وی را داخل چادر برد سپس حضرت علی آمد و رسول اكرم وی را داخل چادر آورد و فرمود: یعنی همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را كاملاً پاك بگرداند». این حدیث، بی تردید، در واقع دعای پیامبر در حق فاطمهل، علی، حسن و حسین است. رسول الله با این دعا می‌خواست آلودگی‌ها را از آنان بزداید و آنان را پاك و مطهر كند. اگر آنان معصوم می‌بودند، چه نیازی برای پاكی آنان وجود داشت؟ وقتی آنان نیاز به پاكی و زدودن آلودگی‌ها داشتند، پس عصمت از كجا و چگونه؟ میان این آیه و آیه 6 سوره مائده چه تفاوتی وجود دارد كه می‌فرماید: ﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾ [المائدة: 6]. «خداوند نمی‌خواهد شما را در تگنا قرار دهد ولی می‌خواهد شما را پاك گرداند و نعمت‌هایش را بر شما كامل نماید تا اینكه شما سپاسگذاری كنید». خداوند در این آیه می‌فرماید، او بر اساس رحمت و شفقتی كه نسبت به بندگان دارد، می‌خواهد آنان را تطهیر كند و نعمتهایش را بر آنان به اتمام برساند. منظور از تطهیر این نیست كه خداوند آنان را معصوم قرار داده‌است. لذا آیه اول مانند این آیه است. و هیچ تفاوتی میان این دو دیده نمی‌شود.
2. اگر آنان (شیعه) می‌گویند: آیه، یرید الله لیذهب عنكم الرجس... الخ بطور استثنایی عصمت را اثبات می‌كند، لازم است كه دلیل روشن و شفافی را از كتاب و سنت ارائه دهند و گر نه این ادعاها، پنداری بیش نیستند و مشكلی را حل نخواهند كرد.
3. اگر آیه مذكور دلالت بر عصمت حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین كند، آنگاه اگر بگویم: آیه‌های 17-21 سوره اللیل: ­﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى ١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ١٨ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠ وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ٢١﴾ [اللیل: 17-21]. دلالت بر عصمت حضرت ابی‌بكر می‌كند، خطا نكرده‌ام و سخن گزافی نگفته‌ام. زیرا ابن كثیر و بسیاری از مفسران بر این باورند كه این آیه‌ها در حق حضرت ابوبكر نازل شده‌اند حتی بعضی آقایان اجماع مفسرین را در این باره نقل كرده‌اند([[139]](#footnote-139)). خداوند در این آیه‌ها حضرت ابوبكر را به تقوی، تزكیه و تطهیر از گناهان بوسیله بذل مال در راه خداوند یاد فرموده و او را ستوده است. چنانچه معنی آیات چنین است: و پرهیزگارترین، از آتش جهنم بدور داشته خواهد شد، همان كسی كه مالش را بذل می‌نماید تا خودش را پاكیزه نماید، هیچ كس بر او نعمت و احسانی ندارد و تا او را پاداش دهد بلكه صرفاً بخاطر رضای خدا این كار را می‌كند، وی بزودی خشنود خواهد شد. جناب تیجانی در این باره چه می‌گوید؟ دقت كن ای خواننده محترم، و سستی و بی‌پایه‌ای دلایلی را كه آقای تیجانی ارائه می‌دهد را ملاحظه كن. مسایل مهمی را كه نیاز شدید به دلایل قوی از كتاب و سنت دارند، بر دلایل سست و بی‌پایه استوار كرده است. (آری، شاعر خوب گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پای استدلالیان چوبین بود |  | پای چوبین سخت بی تمكین بود |

1. قطعاً آیه تطهیر علاوه بر پنج تن، همه اهل بیت را در برمی‌گیرد، و آنان عبارت‌اند از: سایر دختران رسول الله در بخش دیگر حدیث كه امام مسلم به روایت یزید بن حیان آن را ذكر كرده است چنین آمده است: رسول الله فرمود: من درباره اهل بیت خودم، شما را توصیه می‌كنم و این كلمه را سه3 بار تكرار فرمود، حصین از زید پرسید: اهل بیت رسول الله چه كسانی هستند؟ آیا همسران پیامبر از اهل بیت او نیستند؟ زید گفت: آری، همسران او نیز از اهل بیت او هستند و اهل بیت او كلیه كسانی هستند كه بعد از وی صدقه (زكات) برای آنان حرام شده است، گفت: آنان چه كسانی هستند؟ زید گفت: آنان فرزندان علی، فرزندان عقیل، فرزندان عباس و فرزندان جعفر هستند. گفت: برای همه آنان صدقه حرام شده است؟ گفت: آری،([[140]](#footnote-140)) فكر نمی‌كنم آقای تیجانی عصمت را شامل حال همه اینان بداند و هیچ دلیلی نیز دال بر خارج بودن اینان و مختص بودن پنج تن وجود ندارد. تمام ادله گذشته كه بیان گردید، هر گونه اختصاص را نفی می‌كنند.
2. باید بدانیم كه روافض اثنی عشری خبر واحد را قابل عمل و حجت نمی‌دانند. نه در باب عبادات و نه در باب عقاید، و حدیثی كه آقای تیجانی از آن استدلال می‌كند، یعنی حدیث عایشهل كه امام مسلم آن را روایت كرده است، متواتر نیست بلكه از اخبار آحاد است. اكنون سوال این است كه آقای تیجانی چگونه از حدیثی كه خبر واحد است در باب عقیده كه همانا (عصمت) است استدلال می‌كند؟!.
3. دلیلی دیگر دایر بر اینكه آیه تطهیر، فقط دعا است برای تطهیر و از اله آلودگی‌ها، نه آن چنان كه شیعه می‌گوید كه خداوند آنان را از گناه پاك كرده، آلودگی‌ها را زدوده است و در نتیجه آنان معصوم شده‌اند، این است كه عقیده شیعه در باب قضا و قدر مخالف با عقیده آنان در باب عصمت است.

آقای تیجانی در كتابی دیگر «مع الصادقین» می‌گوید: بعد از دقت و بررسی كامل در باب قضا و قدر چنین بر می‌آید كه قول شیعه و دیدگاه آنان در امر قضا و قدر، دیدگاهی است بسیار درست و رایی است فوق العاده صایب و صحیح. زیرا گروهی در این باره دچار تفریط شده بر (جبر) صحه گذاشته است و گروه دیگری دچار افراط شده (تفویض) را قبول كرده است. ائمه اهل بیت آمده‌اند تا مفاهیم و معتقدات را تصحیح كنند و راه وسطی میان افراط و تفریط را بر گزینند. بنابراین جبر و تفویض را رد كرده و معتقد به امر بین امرین شده‌اند. و امام جعفر صادق برای این، مثال ساده‌ای را كه برای هر كس قابل درك باشد، بیان كرده است. وقتی سائل از او پرسید: اینكه می‌گویی نه خبر است نه تفویض، به چه معنا است؟ امام در جواب گفت: «راه رفتن تو روی زمین مانند افتادن تو روی آن نیست» یعنی اینكه ما روی زمین به اختیار خود راه می‌رویم. اما وقتی روی زمین می‌افتیم، این سقوط و افتادن در اختیار ما نیست. چه كسی از ما دوست دارد كه روی زمین بیفتد و بعضی از اعضای جسم او شكسته و برای همیشه ناقص العضو بماند؟ لذا قضا و قدر، نه جبر محض است و نه تفویض محض بلكه میان جبر و تفویض قرار دارد. یعنی بعضی اعمال از طرف ما، به اختیار ما هستند و ما با اراده و اختیار خود آنان را انجام می‌دهیم. اما بعضی دیگر از اعمال، آن‌ها هستند كه از دایره اختیار بیرون هستند و ما در برابر آن‌ها مجبوریم و قادر به دفع و رد آن‌ها نیستیم، در برابر نوع اول مواخذه و محاسبه می‌شویم و در برابر نوع دوم مورد محاسبه قرار نخواهیم گرفت. انسان در حالت اولی مخیر و در حالت دومی مسیر است.

1. مخیر است در رفتار و اعمالی كه بعد از تفكر و نظر از وی صادر می‌شوند و آن اعمال را در حالت اختیار میان اقدام و ترك اقدام، انجام می‌دهد و در نهایت آن اعمال را یا انجام می‌دهد یا ترك می‌كند. خداوند در این آیه: ﴿وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا ٧ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا ٨ قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ٩﴾ [الشمس: 7-9]. به همین نكته اشاره فرموده است. بنابراین، آلایش و پالایش نفس هر دو حاصل اراده و اختیار باطن و نفس انسان هستند. همان گونه كه فلاح و خسران نتیجه حتمی اراده و اختیار اند([[141]](#footnote-141)).

**می‌گویم:**

عقیده شما دایر بر اینكه «إن الله طهرهم وأذهب عنهم الرجس» مخالف عقیده شما در باب قضا و قدر است. زیرا عقیده شما در باب قضا و قدر، این است كه خداوند كسی را تطهیر نمی‌كند مگر زمانی كه خود او نسبت به تطهیرش تصمیم بگیرد، زیرا هر كس طبق عقیده شما مخیر است، مسیر و مجبور نیست و اراده خداوند به معنی امر او است. پس چرا و به چه دلیل در عقیده خود تناقض گویی می‌كنید؟!... آیا این تناقض دال بر پوشالی بودن عقاید شما نیست و دال بر این نیست كه عقاید شما ساخته و پرداخته افكار و اندیشه‌های فرقه‌ای شما هستند نه بر گرفته از كتاب الله و سنت رسول الله؟

تیجانی می‌گوید: «تكذیب فاطمه، كاری سهل و آسان است برای آن كسی كه دستور به سوزاندنش و سوزاندن منزلش می‌دهد در صورتی كه اعتراض كنندگان، از خانه‌اش برای بیعت با آن‌ها، بیرون نیایند». سپس تاریخ الخلفای ابن قتیبه را به عنوان مرجع این روایت ذكر می‌كند([[142]](#footnote-142)).

**در جواب عرض می‌شود كه:**

این، ادعایی دروغین است زیرا روایت صحیح به اثبات می‌رساند كه حضرت علی با حضرت ابوبكر بیعت كرد چنانچه ابونضره روایت می‌كند كه: «هنگامی كه مردم نزد حضرت ابوبكر اجتماع نمودند، حضرت ابوبكر فرمود: چرا من علی را در جمع نمی‌بینم؟ راوی می‌گوید: تعدادی از انصار رفتند و حضرت علی را آوردند. ابوبكر خطاب به وی گفت: ای علی، شما پسر عمو و داماد رسول الله هستید، فكر كردم چرا حضور پیدا نكردید؟ حضرت علی فرمود: ای خلیفه رسول الله، اشكالی ندارد، دستت را دراز كن، وی دستش را دراز كرد و حضرت علی با وی بیعت كرد ...»([[143]](#footnote-143)).

این روایت صحیحی است كه پذیرفته می‌شود نه روایت مجهولی كه در كتابی وارد شده است كه نسبت آن به مولفش درست نیست.

گذشته از این، اهل سنت اتفاق نظر دارند كه برای شكل گرفتن بیعت، قبول همه مردم شرط نیست بلكه موافقت جمهور و بیشتر خبرگان كافی است. پس اگر فرض كنیم كه حضرت علی بیعت ابوبكر را نپذیرفت، هیچ اشكالی ندارد. به خصوص كه وی سمع و طاعت می‌كند و اختلاف ایجاد نمی‌كند، ملاحظه كنید كه خود حضرت علی می‌گوید چنانچه در كتب رافضه آمده است: «سوگند به خدا اگر امامت منعقد نمی‌شود مگر با حضور عموم مردم، این كار شدنی نیست. اما مسئله این است كه كسانی كه حاضر می‌شوند، فیصله می‌كنند. بعد از آن، كسی كه حضور داشته نمی‌تواند از سخنش بر گردد و كسی كه غائب بوده است حق انتخاب ندارد»([[144]](#footnote-144)). پس وقتی مسئله این گونه است چرا خانه‌اش را به آتش بكشند؟

آقای تیجانی می‌گوید: «با این همه، شما می‌بینید كه فاطمهل، ابوبكر و عمر را اجازه ورود به خانه خود نداد. وقتی علی آن دو را به خانه آورد، فاطمهل به خاطر اینكه بسوی آنان نگاه نكند، چهره را به طرف دیوار بر گرداند».

**می‌گویم:**

در دروغ بودن این سخن جای هیچ گونه تردیدی نیست. این روایت صحت ندارد، فاقد سند است و هیچ محدثی آن را نگفته است. علاوه بر این، این حدیث مخالف با احادیث صحیحی است، كه در خلال مباحث گذشته بیان گردید، شیوه آقایان شیعه بسیار شگفت‌آور است. آیا آنان فكر می‌كنند با چنین اعمالی دارند از فاطمه دفاع می‌كنند؟ هرگز! بلكه دامن پاك او را لكه دار می‌كنند. فاطمه زهرا بسیار والاتر و بالاتر است از این عمل كه شیعه آن را بسوی او نسبت می‌دهد، قهری فاطمه از شیخین به خاطر چه بود؟ به خاطر مال!! خداوند بر فاطمه زهرا ترحم نموده او را از شر این گونه اوباش حفاظت كند، آنان در جهت تخریب شرافت و كرامت زهرا گام بر می‌دارند و فكر حتی ادعا می‌كنند كه كار خوبی را انجام داده‌اند. عمر بن خطاب در جریان فدك و میراث اصلاً دخالت نكرده نزد فاطمه نرفته است. مگر حضرت ابوبكر خلیفه نبود؟ لذا رفتن عمر و خشم كردن فاطمه بر او كاملاً بی اساس است؟ اصلاً صحت ندارد. آقای تیجانی به كدام دلیل استناد كرده حضرت عمر را در جریان میراث دخیل می‌داند؟ آری، خواننده محترم می‌بیند و می‌داند كه جناب تیجانی بار بار، می‌گوید: ابوبكر و عمر، ابوبكر و عمر، اما یك دلیل ارائه نمی‌دهد تا نقش عمر را در این موضوع تبیین كند. اما با ذكر نام عمر در این جریان، هدفی جز مطعون كردن خلیفه رسول، حضرت عمر بن خطاب ندارد، بسیار متاسفم از این هدایت دروغین.

آقای تیجانی می‌گوید: «فاطمه فوت كرد و طبق وصیتش بطور پنهان در شب دفن شد تا ابوبكر و عمر در جنازه او شریك نشوند»([[145]](#footnote-145)).

بدون هیچ شك و گمان این سخن دروغ محض است و شرم آور است. تیجانی این سخن را به صفحه 39 جلد سوم بخاری نسبت می‌دهد تا خوانندگان را دچار این وهم و پندار باطل كند كه این سخن را بخاری روایت كرده است اما اگر به بخاری مراجعه شود، چنین روایتی در آن دیده نمی‌شود. اصل حدیث در بخاری چنین است: «فَوَجَدَتْ فَاطِمَةُ عَلَى أَبِى بَكْرٍ فِى ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ، فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوُفِّيَتْ، وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِىِّ سِتَّةَ أَشْهُرٍ ، فَلَمَّا تُوُفِّيَتْ، دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِىٌّ لَيْلاً، وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ...».

«فاطمه در این باره بر ابوبكر خشم كرد و تا لحظه موت با ابوبكر صحبت نكرد. وی شش ماه بعد از پیامبر زنده ماند وقتی فوت كرد، شوهرش (علی) هنگام شب او را دفن كرد و ابوبكر را در جریان خبر موت فاطمه قرار نداد». آقای تیجانی از كجا خبر شد كه فاطمه وصیت كرده بود تا در شب به طور پنهانی دفن شود؟ و از كجا خبر شد كه فاطمه نمی‌خواست ابوبكر و عمر در جنازه او شركت كنند؟ آیا این اطلاعات بطور خصوصی برایش وحی شده‌اند؟ آری ممكن است چنین وحیی بر او نازل شده باشد، زیرا او از پیروان طریقه تیجانیه است كه بر الهامات ربانی ایمان دارد!! این دروغگو سپس كتابی تحت عنوان «لأكون من الصادقين». «همراه با راستگویان»، به نگارش در می‌آورد؟! آری، درست گفته شده است:

«عشِ رجباً تری عجباً».

آقای تیجانی می‌گوید: «چرا علمای ما درباره این واقعیت‌ها سكوت اختیار كرده پیرامون آن حرف نمی‌زنند حتی یادی از آن‌ها نمی‌كنند و اصحاب رسول الله را مانند فرشتگان معصوم برای ما جلوه می‌دهند».

**می‌گویم:**

آقای تیجانی چقدر جاهل هستی؟! این ما نیستیم كه اصحاب رسول الله را بسان فرشتگان می‌دانیم. البته، كسی كه آنان را، بهترین مردمان معرفی كرده است، پروردگار مردمان است. او در كتاب خود می‌گوید: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ﴾ [آل عمران: 110]. «شما بهترین مردمان هستید كه خلق شده‌اید تا مردم را به انجام كارهای نیك امر كنید و از كارهای بد باز دارید و به الله ایمان بیاورید».

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ...﴾ [الفتح: 29].

«محمد فرستاده خداوند است. یاران و اصحاب او در برابر كفار سخت و خشن و در برابر دوستان مهربان‌اند. تو همواره آنان را در حال عبادت و بندگی می‌بینی. آنان در صدد بدست آوردن فضل و خشنودی تورات چنین ستوده شده‌اند... الخ».

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٧٤﴾ [الأنفال: 74].

«آنانی كه ایمان آوردند، هجرت كردند و در راه الله با دشمنان دین جنگیدند. آنانی كه (مهاجرین) را پناه دادند و دین خدا را یاری كردند، همه اینان مومنان واقعی هستند، برای آنان مغفرت و روزی شرافتمندانه در نظر گرفته شده است».

﴿لَٰكِنِ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ جَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡخَيۡرَٰتُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٨٨ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ٨٩﴾ [التوبة: 88- 89].

«اما رسول الله و آنانی كه دعوت او را پذیرفتند، با جان و مال خود در راه الله جهاد كردند. برای آنان است به خوبی‌ها و آنان هستند برندگان. خداوند برای آنان باغهایی را كه زیر درختان آن‌ها، نهرهای آب جاری است، تدارك دیده است. آن‌ها برای همیشه در این باغها هستند. این است رستگاری بزرگ».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٤﴾ [الأنفال: 64].

«ای پیامبر گرامی، خداوند و آن عده از مومنان كه از خط و مشی تو تبعیت می‌كند (در دفاع) تو را كفایت می‌كنند».

رسول گرامی اسلام فرمود: روزگاری فرا می‌رسد كه گروهی از مردم به جهاد می‌روند، می‌گویند: كسی از یاران رسول الله درمیان شما وجود دارد؟ در جواب گفته می‌شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می‌آید. باز روزگاری فرا می‌رسد و مردم به جهاد می‌روند. از آنان سوال می‌شود: آیا كسی از یاران یاران رسول الله درمیان شما هست؟ در جواب گفته می‌شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می‌آید. باز روزگاری فرا می‌رسد و مردم به جهاد می‌روند. از آنان سوال می‌شود: آیا از یاران یاران، یاران رسول الله درمیان شما كسی هست؟ در جواب گفته می‌شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می‌آید([[146]](#footnote-146)).

در روایتی دیگر رسول اكرم فرمود: به اصحاب و یاران من بد و بیراه نگویید. به خدا سوگند. اگر از شما كسی به اندازه كوه احد طلا انفاق كند، این انفاق او با یك مثقال از انفاق اصحاب من برابری نمی‌كند([[147]](#footnote-147)).

آری، ما از اصحاب رسول الله دفاع می‌كنیم. زیرا بدیهی و روشن است كه طعن و تنقیص اصحاب رسول الله در واقع طعن و تنقیص شخص پیامبر است. چرا چنین نباشد. زیرا خود آن حضرت فرموده است: «الرَّجُلُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلُ»([[148]](#footnote-148)).

هر كس از كیش و آیین دوست و همراه خود تبعیت می‌كند، لذا هر كس مواظب باشد و ببیند كه با چه كسانی دوستی دارد. مگر خود آن حضرت نفرموده است: «اگر قرار بر این می‌بود كه كسی را به عنوان دوست بر گزینم، حضرت ابوبكر را بر می‌گزیدم ولی او برادر و رفیق من است».

صحابی كه تمام زندگی‌اش را با پیامبر سپری می‌كند و باز پیامبر را در قول و عمل مخالفت می‌كند!؟! چنین اندیشه و تفكری مترادف با نقص و عیب در قرآن و ادعای عبث در حق خداوند است. تعالی الله عما يقول الرافضه علواً كبيراً.

خداوند چگونه در كتاب خود اصحاب رسول الله را ستوده است. ﴿۞لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ [الفتح: 18]. «خداوند از مومنان راضی و خشنود گردید هنگامی كه زیر درخت با تو بیعت كردند. خداوند دانست آنچه را كه در دل‌هایشان نهفته است لذا سكینه و آرامش بر آن‌ها نازل كرد و فتحی زودرس نصیب آنان كرد». ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100]. «پیشكسوتان از مهاجرین و انصار، آنانی كه با بهترین شیوه از پیامبر تبعیت كردند، خداوند از آنان خشنود است و آنان از خداوند راضی، خداوند برای آنان باغهایی را كه زیر درختان آن‌ها نهرهای آب جاری هستند تدارك دیده است. آنان برای همیشه در آنجا زندگی می‌كنند، این است یك پیروزی بس عظیم».

آری، چنین است تصویر صحابه در قرآن و حدیث. آنگاه صحابه چگونه آن طور كه روافض می‌گویند، بار می‌آیند؟! مگر می‌شود خدا و پیامبر (العیاذ بالله) دروغ بگویند؟! آری، ما از اصحاب دفاع می‌كنیم. زیرا آنان بودند كه دین خدا را حفاظت كردند و در دفاع از حریم قرآن و سنت رسول الله جان و مال را نثار كردند. طعن به حاملان و مدافعان دین، در واقع طعن به قرآن و سنت رسول الله است. و مرام اصلی اهل رفض نیز همین است.

آری، امیر محسن المللك، سید محمد مهدی علی، شیعی دوازده امامی كه در پی تحقیقات و مطالعات عمیق خود، سلك اهل سنت را آن چنان كه حق است، حق تشخیص داده از كیش شیعی تبری جسته است، چنین می‌گوید: «واقعیت این است كه عقیده شیعه درباره اصحاب گرامی رسول الله، موجب توجیه تهمتهای ناروا در حق خود پیامبر می‌شود و باعث می‌شود كه معتقدان به چنین عقیده‌ای درباره حقانیت اسلام دچار نابسامانی و شبهات گوناگونی شوند. زیرا هر كس درباره كسانی كه بر پیامبر ایمان آورده‌اند، معتقد باشد كه آنان در ظاهر، در ایمان خود صادق بودند و در باطن (العیاذ بالله) كافر بودند و حتی بعد از وفات رسول الله مرتد شدند، او نمی‌تواند نبوت نبی گرامی را بپذیرد و آن را تصدیق كند، بلكه او چنین می‌اندیشد كه: اگر پیامبر، پیامبر به حق و راستین می‌بود، قطعاً تعلیمات او موثر واقع می‌شد و پیروانش با صدق و اخلاص به او ایمان می‌آوردند و از میان انبوه عظیمی كه بوی ایمان آورده و به دعوت او گراییده بودند، حداقل صد نفر از میان آنان پیدا می‌شد كه بر ایمان ثابت و پا بر جا می‌ماندند (البته این عقیده شیعه است) چه كسانی هستند آنانی كه در نتیجه هدایت رسول الله متاثر شدند و آمار و ارقام كسانی كه از نبوت او استفاده می‌كردند به كجا می‌رسد؟ اگر اصحاب پیامبر به جز چند تن، بقیه همه مرتد و منافق می‌بودند (آن طور كه شیعه معتقد است) پس چه كسی از اسلام تبعیت كرده است؟ و چه كسی از تعلیم و تربیت رسول اكرم بهره برده است؟!([[149]](#footnote-149)).

آری، دقت كنید و ببینید كه فطرت سالم چگونه با امور غیر فطری در تضاد است تا برای شما روشن شود كه اعتقادات شیعه تا چه میزان با عقل، منطق و فطرت سالم، سر ناسازگاری دارد! بعد از علم و آگاهی از دسیسه روافض، هر مسلمانی باید در امور دین خود محتاط بوده و خودش حفاظت خود را به عهده بگیرد.

در پایان قبل از خاتمه این بحث می‌خواهم عرض كنم كه یك سوال هنوز در این خصوص باقی است و آن اینكه آیا كتاب «الإمامه والسیاسة» از آن ابن قتیبه یا خیر؟ در پاسخ به این سوال عرض می‌شود: خیر، كتاب «الإمامه والسیاسة» به او نسبت داده شده است و در واقع از تالیفات او نیست و برای اثبات این مدعا دلایلی متعددی وجود دارد:

1. كسانی كه زندگی ابن قتیبه را نوشته‌اند حتی یك نفر از آنان نگفته است كه ابن قتیبه، كتابی در فن تاریخ به نام «الإمامه والسیاسة» تالیف كرده است و ما از تالیفات او در تاریخ، كتابی به جز «الـمعارف» را سراغ نداریم و كتابی كه مولف كشف الظنون از آن نام برده است «تاریخ ابن قتیبه» است كه یك نسخه آن، در «الخزانة الظاهریة» در دمشق شماره (80) وجود دارد([[150]](#footnote-150)).
2. كتاب («الإمامه والسیاسة» به این مطلب اشاره دارد كه ابن قتیبه در دمشق و مغرب (مراكش) زندگی كرده است، حال آنكه او از بغداد، به جز برای (دینور) برای هیچ جای دیگر بیرون نرفته است([[151]](#footnote-151)).
3. در كتاب «الإمامه والسیاسة» خلاف آنچه كه متفق علیه است ذكر شده است. مثلاً تحت عنوان «إبايه علي كرم الله وجهه بيعه أبي بكر». می‌گوید: بعد، علی كرم الله وجهه نزد حضرت ابوبكر آورده شد در حالی كه می‌گفت: من عبدالله و برادر رسول الله هستم به وی گفته شد: با ابوبكر بیعت كن. علی گفت: من برای خلافت از شما شایسته‌تر هستم. بیعت نمی‌كنم، بهتر این است كه شما بدست من بیعت كنید.
4. سبك و روشی كه در «الإمامه والسیاسة» به كار گرفته شده است، به طور كلی مخالف است با سبك و روشی كه ابن قتیبه در كتب خود از آن استفاده نموده است، و ما این كتابها را در پیش روی خود داریم. از خصوصیات بارز ابن قتیبه، این است كه مقدمه بسیار مفصلی را كه مبین اسلوب، سبك تحریر و غرض تالیف است، برای تالیفات خودش می‌نویسد و در آغاز كتاب آن را می‌گنجاند ـ اما مولف «الإمامه والسیاسة» خلاف این عمل كرده مقدمه بسیار كوتاهی در حد 3 سطر نوشته است، علاوه بر این، اسلوب و سبك تحریر آن نیز متفاوت است و چنین اسلوبی را ما در كتب ابن قتیبه سراغ نداریم.
5. مولف كتاب «الإمامه والسیاسة» از ابن ابی لیلی طوری روایت می‌كند كه گویی مستقیماً از وی استفاده كرده است و ابن ابی لیلی همان محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی فقیه و قاضی كوفه است و در سال 148 هجری فوت كرده است و حال آنكه معروف است كه ابن قتیبه در سال 213 هجری متولد شده است، یعنی 65 سال بعد از ابن ابی لیلی([[152]](#footnote-152)).
6. مستثرقین نیز تحقیق درباره «الإمامه والسیاسة» را مورد توجه خود قرار داده‌اند. نخستین مستثرقی كه پیرامون كتاب مذكور تحقیق كرده است، (دی جاینجوس) است. این تحقیق در كتاب. «تاریخ الحكم الأسلامی فی أسبانیا» صورت گرفته است. دكتور (ر. دوزی) در كتاب خود، «التاریخ السیاسی و الأدبی لأسبانیا» این تحقیق را مورد تایید قرار داده است. بروكلمان در «تاریخ الأدب العربی» و بارون دی سیلان در فهرست «مخطوطات العربیة» در مكتبه باریس این كتاب را بنام، «احادیث الإمامة والسیاسة» ذكر كرده‌اند همچنین مارگولیوس در كتاب «دراسات عن الـمورخین العرب» نام این كتاب را آورده است. و همه این مستثرقان اعتراف كرده‌اند دایر بر اینكه، این كتاب منسوب به ابن قتیبه است و ممكن نیست كه از تالیفات او باشد([[153]](#footnote-153)).
7. راویان و اساتیدی كه ابن قتیبه در كتب خود معمولاً از آنان روایت می‌كند، كمترین یادی از آنان در این كتاب نشده است([[154]](#footnote-154)).
8. عبارات و تعبیرهای كتاب، مبین این نكته است كه مولف جریان‌ها و رویدادهای فتح اندلس را به طور مستقیم از كسانی نقل می‌كند كه شخصاً شاهد این جریان‌ها بوده‌اند. مثلاً: «حدثني مولاهً لعبد الله بن موسی حاصر حصنها التي كانت من اهله». یعنی «مولای عبدالله بن موسی می‌گوید: عبدالله بن موسی قلعه‌ای را محاصره كرد كه من از اهل آن بودم». حال آنكه فتح اندلس در سال 92 هجری قمری، 121 سال قبل از ولادت ابن قتیبه انجام گرفته است([[155]](#footnote-155)).
9. كتاب «الإمامه والسیاسة» مشتمل بر اشتباهات واضح و روشن تاریخی است. مثلاً: ابوالعباس و سفاح را دو شخصیت مستقل معرفی می‌كند و در آن آمده است كه هارون الرشید نخست پسرش مامون و سپس (امین) را به ولایت عهدی خود بر گزید. ولی وقتی ما به كتاب ابن قتیبه یعنی «الـمعارف» رجوع می‌كنیم، اطلاعات موثق و صحیحی را در آن می‌بینیم كه با آنچه كه مولف «الإمامه والسیاسة» نقل كرده است كاملاً در تضاد است([[156]](#footnote-156)).
10. در كتاب «الإمامه والسیاسة» ذكر راویانی به میان آمده است كه ابن قتیبه در كتب خود حتی یك روایت از آنان نقل نكرده است، مانند ابی مریم و ابن عفیر([[157]](#footnote-157)).
11. در كتاب «الإمامه والسیاسة» تعبیرهایی بكار رفته است كه در كتب ابن قتیبه اصلاً استعمال نشده است، مانند: (قال ثم ان) (وذكروا عن بعض المشیخه) (حدثنا بعض المشیخه) این گونه تعبیرها با سبك و اسلوب ابن قتیبه، كمترین مناسبتی ندارند و در هیچ یك از كتب او چنین عباراتی ذكر نشده است.
12. مولف «الإمامه والسیاسة» به ارتباط كلام و پیوند آن با سیاق و سباق و مرتبط بودن مطالب توجه نمی‌كند. یك مطلب را ذكر می‌كند، هنوز این را به اتمام نرسانده به مطلب دیگری منتقل می‌شود و بعد به مطلب اول بر می‌گردد تا آن را به پایان برساند، این از هم گسیختگی در سخن، مناسبتی با اسلوب و سبك ابن قتیبه ندارد، ابن قتیبه نظم در كلام و حفظ ارتباط ما قبل با ما بعد را از هدف‌های اسلوب و سبك سخن خود می‌داند([[158]](#footnote-158)).
13. مولف «الإمامه والسیاسة» از دو تن از علمای بزرگ مصر روایت می‌كند. حال آن كه ابن قتیبه وارد مصر نشده و از آن دو عالم بزرگوار استفاده علمی ننموده است.
14. ابن قتیبه نزد علما از جایگاه بسیار ارزشمندی برخوردار است. او از دیدگاه علما، جزو علما ثقه و معتبر به لحاظ علمی و دینی می‌باشد ـ سلفی درباره او می‌گوید: «كان ابن قتیبه من الثقات واهل السنة». یعنی: «ابن قتیبه از علمای معتبر و ثقه اهل سنت می‌باشد». ابن حزم می‌گوید: «كان ثقه في دينه وعلمه» «در علم و دین خود از پایه بلندی برخوردار بود». خطیب بغدادی نیز دیدگاه ابن حزم را درباره ابن قتیبه ستوده است. علامه ابن تیمیه درباره او می‌گوید: «ابن قتیبه با احمد و اسحاق نسبتی دارد و او موید مذاهب معروف اهل سنت است». ابن قتیبه، خطیب و سخنور معروف و مشهور اهل سنت است. همان‌گونه كه جاحظ خطیب معتزله است. شخصی كه نزد علماء و محققین از چنین جایگاه علمی والایی بهره‌مند باشد، آیا عقلانی است كه كتابی مانند «الإمامه والسیاسة» مملو از اشتباهات را تالیف كند كه تاریخ را لكه دار كرده و به صحابه كرام رسول الله نسبتهای ناروایی منسوب كرده است؟!([[159]](#footnote-159)).

در پایان بالاخره، در كتابی كه درباره انتسابش بسوی ابن قتیبه اتفاق نظر وجود دارد، یعنی كتاب «الأختلاف في اللفظ والرد علی الجهميه والـمشبهه» در آن، این مطلب به ثبت رسیده است كه ابن قتیبه روافض را بدلیل طعن به صحابه كرام متهم به كفر كرده است. آنگاه چگونه كتابی كه مملو از طعن نسبت به صحابه كرام است به او نسبت داده می‌شود([[160]](#footnote-160)).

آقای تیجانی، تحت عنوان «اسباب الأستبصار» «علت شیعه شدن» به موضوع اختلاف فاطمه با حضرت ابوبكر بر می‌گردد و آن را با اسلوب نوینی مطرح كرده، می‌نویسد: ... «این مطلب نزد فریقین متفق علیه است. لذا شخص عاقل و با انصاف باید بپذیرد كه ابوبكر در این جریان اشتباه كرده است هر چند كه ستم او را نسبت به سیده النساء فاطمه زهراء قبول نداشته باشد. زیرا هر كس علل و اسباب این فاجعه را بررسی كند و از كلیه ابعاد آن كسب اطلاع كند قطعاً برای او روشن می‌شود كه ابوبكر قصد آزار، اذیت و تكذیب حضرت زهرا را كرده است تا حضرت زهرا نتواند علیه او پیرامون خلافت شوهرش (علی) از دلایل و نصوص غدیر استدلال كند و برای اثبات این مدعا، دلایل متعددی وجود دارد، یكی از جمله آن دلایل این است كه مورخان چنین نقل كرده‌اند:

فاطمه زهرا در محافل و مجالس انصار می‌رفت و از آنان می‌خواست تا پسر عمویش را یاری كرده و با او بیعت كنند. اما انصار در جواب می‌گفتند: ای دختر رسول الله، ما قبلاً با ابوبكر بیعت كرده ایم. اگر شوهر و پسر عموی تو جلوتر نزد ما می‌آمد، ما كسی را با وی برابر نمی‌كردیم یعنی كسی را در برابر او ترجیح نمی‌دادیم. حضرت علی كرم الله وجهه می‌فرمود: آیا رسول الله را در خانه‌اش رها می‌كردم و او را دفن نمی‌كردم و بیرون رفته درباره حكومت و قدرت با مردم می‌جنگیدم؟ و حضرت زهرا می‌گفت: ابوالحسن (حضرت علی) آنچه را كه مناسب و شایسته بود انجام داد و دیگران انجام دادند، آنچه را كه باید پیش خداوند جوابگو باشند و او آنان را مورد محاسبه قرار خواهد داد([[161]](#footnote-161)).

بشنو ای تیجانی هدایت یافته:

1. این موضوع هرگز میان شیعه و اهل سنت متفق علیه نبوده و نیست بلكه تنها نزد شیعه صحبت دارد و در مباحث گذشته درباره آن توضیحات لازم داده شده است.
2. درباره این گفته آقای تیجانی: «شخص عاقل و با انصاف باید بپذیرد كه ابوبكر اشتباه كرده است هر چند كه ستم او را در حق فاطمه قبول نكند».

**باید عرض شود:**

در مباحث گذشته بیان گردید كه حضرت ابوبكر صدیق وصیت رسول الله را به اجرا در آورد كه عبارت بود از این كه «لاَ نُورَثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ» «كسی از ما میراث نمی‌برد، تركه ما صدقه است»، بنابراین اجرا وصیت رسول الله ظلم و حیف به جای خود، اشتباه هم محسوب نمی‌شود. اگر خطا كار یا ستمكاری در این جریان باشد، كسی است كه امر به این وصیت كرده است. ای تیجانی هدایت شده تو می‌توانی بگویی كه خطا و ستم از طرف رسول الله بوده است؟! رسول مكرم اسلام از چنین نسبتی بسیار بالاتر والاتر است. آقای تیجانی به جز اینكه فاطمه، سرور و سالار زنان بهشت است و معصوم است، دیگر هیچ دلیلی را دایر بر مخطی بودن حضرت ابوبكر ارائه نداده است و بطلان این ادعای محض او را كه هیچ دلیلی همراه ندارد، در مباحث گذشته به اثبات رساندم. دلایل واهی كه او ذكر كرده بود چنان مضحكه و خنده آور است كه كودكان قبل از بزرگ‌تران از سستی آن دلایل در شگفت وی افتند! او این دلایل واهی را صرفاً به خاطر مطعون كردن صحابی بزرگ رسول الله آورده است. می‌خواهم این نكته را برای تیجانی یادآور شوم: كسی كه در حق فاطمه اجحاف كرده و او را رنجاند و قصد داشت كه با دختر ابوجهل ازدواج كند و رسول الله او را منع كرد، او امام علی بن ابی طالب بود ای تیجانی، موقف و دیدگاه تو درباره‌ی این فاجعه چیست؟!.

1. آقای تیجانی در ادامه یاوه گویی هایش می‌گوید: هر كس این حوادث و رویدادها را استقراء نماید و از تمام ابعاد آن‌ها اطلاع پیدا كند، قطعاً می‌داند كه ابوبكر قصد اذیت، آزار و تكذیب فاطمهل را داشته است تا فاطمه از نصوص غدیر نتواند علیه او پیرامون خلافت پسر عمو و شوهرش، (علی) استدلال كند».

**باید عرض شود:**

به به و آفرین بر این عقل و دانش، آقای تیجانی دروغی را كه خود می‌گوید، بعد از اندكی آن را تصدیق می‌كند و غافل است از اینكه او ماهیت خود را توسط خودش آشكار می‌كند و عقلش را در معرض علم همگان قرار می‌دهد. من این جریان را از جمیع جهات بررسی و ارزیابی كردم و برای من روشن شد كه حضرت ابوبكر آنچه را كه انجام داده‌است، به حق انجام داده است چون او از امر رسول الله اطاعت كرده است و تمام صحابه به اتفاق حضرت علی صحت این اقدام را پذیرفته‌اند لكن آقای تیجانی صد و هشتاد درجه از این معامله انحراف كرده و از بزرگترین مبدا ورودی، وارد جریان خلافت شده، می‌گوید: ابوبكر قصد اذیت و تكذیب فاطمه را كرده است، چرا؟ تا فاطمه علیه او از نصوص غدیر و غیره نتواند استدلال كند!!؟.

به خدا سوگند، اگر جهل و نادانی بره‌ای می‌بود، من آن را ذبح می‌كردم. سبحان الله! وقتی آقای تیجانی مدعی است كه كسی كه درباره خلافت او نص (حدیث غدیر) وارده شده است و تعداد زیادی از اصحاب و بنی هاشم و سعد بن عباده بیعت با ابوبكر را ترك كرده‌اند حتی اهل مدینه قهراً با او بیعت كردند([[162]](#footnote-162))، آنگاه قصد اذیت كردن فاطمه چه دلیلی دارد و چرا؟ به خاطر اینكه فاطمه نتواند از حدیث غدیر، علیه او استدلال كند (یا للهول)؟! به خدا سوگند، نمی‌دانم وقت نوشتن، عقل این انسان كجا می‌رود؟ آیا وقت نوشتن، عقلش را از خود دور می‌دارد تا بر وی سنگینی نكند؟!... وقتی صحابه مخالفت می‌كردند و علیه او استدلال می‌كردند و او به جبر و اكرام مردم را برای بیعت وامی داشت، در چنین حالتی آیا احتجاج فاطمه زهراء (خداوند او را از شر شما نجات دهد) با حدیث غدیر، تاثیری بر وی می‌گذاشت؟! آقای تیجانی باید پاسخ بدهد، ابوبكر چگونه فاطمه را اذیت و آزار می‌دهد و او را تكذیب می‌كند تا او با حدیث غدیر نتواند علیه ابوبكر استدلال كند و حال آنكه عیناً در همین جریان خطاب به فاطمه می‌گوید: «أنا عايذ بالله تعالی من سخطه وسخطك يا فاطمه»؟؟ «ای فاطمه من از ناخشنودی خداوند و ناخشنودی تو به خدا پناه می‌برم». و فاطمه می‌گوید: «لأ دعون عليك في كل صلاه أصليها». «در هر نماز علیه تو دعا می‌كنم...». نمی‌دانم چرا؟ آیا بخاطر مال یا بخاطر بیعت؟! بعد حضرت ابوبكر بیرون رفته گریه می‌كند و می‌گوید: بیعتتان را فسخ كنید!!! تعجب است از این تناقص و تضاد؟! برای شما روشن شد كه این شخص در حال نوشتن چقدر از عقل فاصله می‌گیرد! آیا قول شاعر كاملاً در حق او صدق نمی‌كند:

«اثبات ضدين معاً في حال أقبح ما ياتي من الـمحال».

«گفتن دو مطلب متضاد در آن واحد از بدترین دروغهاست كه شخص مرتكب آن می‌شود».

اگر من موفق شوم كه شرح و تعلیقی درباره كتاب تیجانی بنویسم، خواهم گفت: این كتاب صد در صد متضاد و متناقض است و برای علمای بزرگ اهل سنت مقدور نیست كه این تضادها و تناقض‌ها را توجیه كنند!! این تضادها وقتی برای ما روشن می‌شوند كه این رویدادها را استقراء كرده از جمیع ابعاد آن اطلاع داشته باشیم. و كتاب او، برای اینكه ما اطمینان پیدا كنیم كه حضرت زهرا از سفسطه‌های این بدخواه و امثال آن پاك است، برای ما كافی است. او و امثالش به دروغ‌های خود ادامه می‌دهند و استمرار می‌بخشند تا اینكه، این دروغ‌ها به جای سود به ضرر و زیان آن‌ها می‌انجامد. والله لـمستعان وعلیه التكلان.

1. آری، درباره ادعای آقای تیجانی دایر بر وجود دلایل و قراین متعدده در خصوص این مطلب كه ابوبكر قصداً و عمداً فاطمه را مورد اذیت و آزار قرار می‌داد تا او بوسیله حدیث غدیر علیه ابوبكر نتواند استدلال كند. بعد آقای تیجانی یك جریان تاریخی را به عنوان دلیل ذكر كرده و آن را به ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن قتیبه در تاریخ الخلفا نسبت می‌دهد.

**باید عرض شود:**

این یك داستان دروغین و ساخته پرداخته است. اصلاً صحت ندارد. تنها نسبت دادن آن به شرح نهج البلاغه یا به تاریخ الخلفاء، برای حجت بودن آن كافی نیست، این داستان علاوه بر اینكه هیچ سندی برای آن ذكر نشده است، متن آن با ادله صحیح مغایرت دارد و تاریخ الخلفا علاوه بر روایات باطله در آن كه بعضی مغایر با بعضی دیگر است، نسبت دادن آن به ابن قتیبه نیز صحیح نیست و بطلان این نسبت را در مباحث گذشته به اثبات رساندیم. اما شرح نهج البلاغه به هیچ عنوان علیه ما نمی‌تواند حجت باشد. زیرا شارع آن، از اهل سنت نیست بلكه شیعه معتزلی است و او در شرح آن روایات صحیح و غیر صحیح را جمع كرده است و بر خلاف آن، اهل سنت اسناد را جزو دین می‌دانند، زیرا اگر صحت و سقم اسناد معتبر نمی‌بود، هر كس هر چه می‌خواست، می‌گفت. همان طور كه شیوه عمل شیعه است. علاوه بر این، ابن ابی الحدید، آن طور كه تیجانی می‌گوید و او را جزو مورخان می‌داند، مورخ نیست بلكه شارح محض است. علاوه بر این، آنچه كه در شرح نهج البلاغه هست، مغایر با این قصه هست. ابن ابی الحدید می‌گوید: «واعلم أن الناس يظنون أن نزاع فاطمه أبابكر كان في أمرين، في الـميراث والنحله وقد وجدت في الحديث آن‌ها نازعت في أمر ثالث ومنعها أبوبكر إياه أيضاً وهو سهم ذوي القربی»([[163]](#footnote-163)).

«مردم گمان می‌كنند كه نزاع فاطمه با ابوبكر در دو چیز بود، یعنی در میراث و نحله ولی من نزاع فاطمه با ابوبكر را در یك امر سوم می‌دانم كه ابوبكر او را از آن منع كرد و آن سهم خویشاوندان است». بعد ابن بی الحدید، حدیث را ذكر می‌كند حتی عقیده كسانی را كه می‌گویند: ابوبكر بخاطر خلافت قصد اذیت و رنجاندن فاطمه را كرده بود رد می‌كند و می‌گوید...

یك شخص به نام علی بن مهنا كه تیز هوش و صاحب فضل بود، از من سوال كرد: «به گمان تو ابوبكر و عمر از ندادن فدك به فاطمه چه قصد كرده بودند»؟ گفتم: (قصدی نداشتند). گفت: آن دو كه حق علی را در امر خلافت غصب كرده بودند، می‌خواستند، علی مطلع نشود. ابن ابی الحدید می‌گوید: یكی از متكلمان شیعه دوازده امامی كه به علی بن تقی معروف بود و در بلده نیل زندگی می‌كرد، به او گفتم: «فدك چیزی به جز تعدادی نخل و تعدادی كمی زمین، بیشتر نبود و این قدر مهم نبود». او به من گفت: بسیار مهم بود، در آن به اندازه نخلهای كوفه، نخل هست. ابوبكر و عمر آن را از فاطمه منع نكردند مگر بخاطر اینكه احتمال می‌دادند، اگر به فاطمه داده شود، علی از محصول و درآمد آن تقویت شده در امر خلافت با آنان ادعا می‌كند و روی همین اصل، جلوی حق فاطمه، علی و سایر بنی هاشم را از خمس نیز گرفتند. زیرا انسان تنگدست كه مال و ثروتی نداشته باشد، اراده‌اش ضعیف شده و خود را در برابر دیگران حقیر و خوار می‌پندارد و به جای طلب حكومت و ریاست به كسب معاش می‌پردازد. ببین اینان چه چیزی را در دل‌هایشان جای داده‌اند. این بیماری است كه علاج ندارد، اخلاق و خصلت‌ها زایل می‌شوند، اما اعتقادات راسخ هرگز زایل شدنی نیستند([[164]](#footnote-164)).

علاوه بر این، ابن ابی الحدید مطالب بیشتری یادآوری كرده است، آری، وی به شبهات پاسخ می‌دهد و از صحابه دفاع می‌كند كه نخستین آنان ابوبكر و عمر هستند. او (ابن ابی الحدید) چنین می‌گوید: «بدان ما در این فصل روایاتی را ذكر می‌كنیم كه رجال حدیث و راویان ثقه آن‌ها را روایت كرده‌اند. و آنچه را كه احمد بن عبدالعزیز جوهری، كه راوی ثقه و امین است در كتاب خود، ذكر كرده آن‌ها را بیان می‌كنیم، اما آنچه را كه رجال شیعه و اخباریون از آن‌ها در كتب خود ذكر كرده‌اند، بدان توجه نمی‌كنیم. سپس او یكی از روایات شیعه را به عنوان نمونه بیان كرده و از صحابه دفاع می‌كند. چنانچه می‌گوید: شیعه چنین می‌گویند: ابوبكر و عمر به فاطمه اهانت كرده، حرف‌های تند و تیزی به او گفته‌اند. «ابوبكر در غیاب عمر بر وی ترحم كرده، نامه‌ای دایر بر واگذاری فدك به وی، نوشته به او تحویل داد هنگامی كه فاطمه می‌خواست خارج شود، عمر وی را دید، نامه را قهراً از وی ستاند. فاطمه او را منع كرد، عمر سینه فاطمه را مورد ضرب قرار داده و نامه را از وی گرفت و بعد از اینكه روی آن نامه، آب دهان انداخت آن را سوزاند و از بین برد. فاطمه علیه عمر دعا كرد و گفت: خدا شكم تو را پاره كند همان‌گونه كه نامه مرا پاره كردی». این تهمتی است كه علمای حدیث آن را روایت نكرده‌اند و منزلت صحابه از این بالاتر است و عمر خدا ترس بود و حق خدا را بیش از این می‌شناخت و رعایت می‌كرد. شیعه، بخشی از این داستان را به صورت نظم و شعر در آورده است. ابی‌لحدید سپس شعر را نقل كرده و آن را ارزیابی می‌كند و می‌گوید: این فاجعه را كه از جانب شیعه بر سادات و سردار مسلمانان (ابوبكر و عمر) و به بزرگان مهاجر و انصار وارد می‌شود به دقت نگاه كنید. این گونه حركات شیعه، منزلت و جایگاه والای آنان را نمی‌كاهد، همان گونه كه كینه توزان، حاسدان و كسانی علیه شریعت پیامبران گذشته مطالب توهین آمیزی نوشتند اما از انبیا چیزی كم نشد به خاطر این حركت‌های نازیبای دشمنان بود كه دین انبیا گذشته گسترده‌تر می‌شد و با سرعت در دلهای خردمندان و صاحبان عقل محبوبیت خود را بر جای گذاشت([[165]](#footnote-165)).

آری، این بود دیدگاه ابن ابی الحدید شیعی و معتزلی درباره اصحاب كرام رسول الله. تیجانی دیدگاه او را برای مطعون كردن صحابه مستمسكی برای خود قرار داده می‌پندارد كه او صحابه را طعن كرده است. ولی من می‌گویم: ای خردمندان! بعد از حق بجز گمراهی، چیزی دیگر وجود ندارد؟!([[166]](#footnote-166)).

آیا عمر پهلوی فاطمهل را شکسته است؟

خداوند در قرآن می‌فرمايد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ ٦﴾ [الحجرات: 6]. يعنى: «ای كسانی كه‌ ايمان‌ آورده‌ايد! اگر فرد فاسقی برايتان‌ خبری آورد پس‌ نيك‌ تحقيق‌ كنيد مبادا ندانسته‌ به‌ گروهی آسيب ‌برسانيد آن‌گاه‌ به‌ خاطر آنچه‌ كرده‌ايد پشيمان‌ شويد».

پس هرگاه كسى خبر مشكوكى را از يك شخص می‌شنود قبل از هر چيز بايد به صحت آن خبر پى ببرد تا اينكه طرف مقابل اگر بى‌گناه باشد ضربه‌اى نبيند.

در مورد سؤال شما، اولا هيچ مرجع صحيحى براى اين مقوله وجود نداردو در واقع اين حرف دروغ محض است و مخالف علم و عقل و شرع است، و اين اشخاص كه اين حادثه را ترويج می‌دهند اقوالشان مملوء از اكاذيب و دجل بازى است، مخصوصا كه وفات فاطمهل را بعنوان «شهادت» بيان كرده، و فاطمه را پهلو شكسته ناميده، و طبيعتا طبق رواياتشان اين حادثه دروغين را به عمر بن الخطاب نسبت داده‌اند و می‌گويند كه حضرت عمر در هنگام خلافت ابوبكر صديق از آنجاييكه حضرت على مخالفت می‌ورزيد به خانه على آمد و در را شكست و از آنجاييكه فاطمه از ترس عمر پشت در پنهان شده بود سينه‌اش شكست و سقط جنين کرد و نتيجتا پس از چندى سبب شهادتش شد، و اين در حالى بود كه على مات و مبهوت اين حادثه را تماشا می‌كرد و سپس عمر گردن على را گرفت و او را نزد ابوبكر آورد تا اينكه به زور از او بيعت بگيرند! اين حادثه دروغين كه آن‌ها نقل می‌كنند نشان می‌دهد كه چه اهانتى به پيامبر كرده‌اند زيرا وانمود می‌كنند كه پيامبر در طى 23 سال نتوانسته است ياران خودش را خوب تربيت كند، و همچنين حضرت على را نيز اهانت كرده‌اند زيرا او را ترسو خوانده‌اند از آنجاييكه به حريمش و در خانه‌اش اهانت می‌شده ولى هيچ عكس العملى از خودش نشان نداده است، و همچنين بقيه اصحاب را نيز اهانت كرده‌اند زيرا آن‌ها را سلطنت طلب پنداشته‌اند، در حاليكه اصحاب پيامبر جان و زندگى خودشان را در راه دين فدا كرده‌اند تا اينكه اسلام در سراسر دنيا منتشر يافته است.

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله واتباعه إلی يوم الدين

در مورد بهتان رافضی بر عمر فاروق مبنی بر اینكه به فاطمهل ظلم كرده و حدود خدا را پایمال نموده

ابن مطهر الحلى رافضی می‌گوید: «وقتی فاطمه ابوبکر را در مورد فدک موعظه کرد، ابوبکر نوشته‌ای برای او نوشت و طی آن فدک را به او برگرداند، وقتی از نزد ابوبکر خارج شده و به عمر رسید، عمر آن نوشته را پاره کرد. فاطمه همان دعایی را بر او کرد که به دست ابو لؤلؤ انجام شد. عمر حدود خدا را ترک کرد و بر مغیره ‌بن شعبه حد جاری نکرد و از بیت المال بیش از آنچه شایسته بود به همسران پیغمبر می‌داد و به عایشه و حفصه سالیانه ده هزار درهم می‌داد و حکم خدا را در مورد تبعیدشدگان تغییر داد و در مورد احکام کم اطلاع بود».

در جواب باید گفت: این کلام دروغی است که هیچ عالمی در دروغ بودن آن تردید نمی‌کند و هیچ‌یک از محدثان چنین چیزی را نگفته‌اند و سند شناخته شده‌ای هم ندارد، و ابوبکر هرگز فدک را طی نوشته به کسی نداد، نه به فاطمه و نه غیر فاطمه، و نه فاطمه علیه عمر دعا نمود.

و آنچه ابو لؤلؤ در حق عمر انجام داد، کرامتی برای عمر به حساب می‌آید و بزرگ‌تر از کاری است که ابن ملجم با علی و قاتلان حسین با او انجام دادند، زیرا ابو لؤلؤ کافری بود که عمر را کشت همچنانکه کافران مؤمنان را می‌کشند، و این شهادت از شهادت کسی که به دست مسلمانان کشته می‌شود، بالاتر است، زیرا شهید کشته شده توسط کافر، منزلتش از شهید کشته شده توسط مسلمان بالاتر است.

و قتل عمر توسط ابو لؤلؤ بسیار بعد از وفات فاطمه بود، پس چگونه می‌توان فهمید که به خاطر دعای او بوده است.

و اگر کسی علیه مسلمانی دعا کند که به دست یک کافر کشته شود، این دعا برای آن مسلمان است و نه بر علیه او، همچنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اینگونه برای اصحابش دعا می‌کرد، می‌فرمود: «يغفر الله لفلان» یعنی: «خدا فلانی را ببخشد». می‌گفتند: کاش ما از این دعا بهره می‌بردیم. و هر وقت حضرت چنین دعایی را در حق کسی می‌فرمود، شهید می‌شد([[167]](#footnote-167)).

و اگر کسی بگوید: علی به مخالفانش در صفین و نیز به خوارج ظلم کرد و باعث شد آن‌ها دعایی علیه او بکنند که ابن ملجم آن را انجام داد این کلام نامعقول‌تر از کلام مولف رافضی نیست. و نیز اگر گفته شود: خاندان سفیان ‌بن حرب علیه حسین دعا کردند که اینگونه شود، باز این کلام از کلام مولف نامعقول‌تر نیست.

ابن مطهر الحلى رافضی می‌گوید: «و حدود خدا را تعطیل کرد و بر مغیره ‌بن شعبه حد جاری نکرد».

در جواب باید گفت: جمهور علماء در ماجرای مغیره موافق رای عمر هستند، و بر این قولند که هرگاه بینه کامل نباشد، شهود حد زده می‌شوند، و آن‌ها که قول دیگری دارند، آن‌ها نیز در این مورد اتفاق نظر دارند که این مسأله اجتهادی است. قبلاً نیز بیان شد که آنچه علی در تعطیل اقامه قصاص بر قاتلان عثمان انجام داد، بزرگتر از این بود، پس از اگر ایراد به علی نادرست باشد، ایراد به عمر به طریق اولی نادرست است.

مولف می‌گوید: «عمر به همسران پیغمبر بیش از آنچه شایسته بود، از بیت المال می‌داد و به عایشه و حفصه را سالیانه ده هزار درهم می‌داد».

در جواب باید گفت: حفصه چون دختر عمر بود، کم‌تر از حق خود را از بیت المال می‌گرفت، همچنان که عبدالله‌ بن عمر نیز اینگونه بود و این از کمال احتیاط عمر در عدالت و خوف از پروردگار و محاسبه قیامت و پرهیز از هوی‌پرستی سرچشمه می‌گرفت. و عمر قائل به رعایت برتری افراد در حقوق و مستمری‌شان از بیت المال بود و به همین دلیل به همسران پیغمبر بیش از سایر زنان می‌داد، همچنانکه به خاندان ابو طالب و عباس از بنی هاشم بیش از سایر قبایل می‌داد. ملاک برتر شمردن یا به خاطر نسبت با پیغمبر بود، و یا به خاطر سابقه و استحقاق، عمر می‌گفت: در گرفتن از بیت المال هیچ کس از دیگری مستحق‌تر نیست و تنها ثروتمندى و بلا و سابقه و نیازمندی اشخاص با هم تفاوت دارد، و عمر به کسی نمی‌داد که به خاطر آن به رعایت دوستی و خویشاوندی متهم گردد، و بلکه مستمری پسر و دخترش و امثال آن دو را از افراد هم سطح خودشان کم‌تر قرار می‌داد، و تنها ملاک برتری اسباب دینی محض بود، و لذا اهل بیت حضرت را بر همه خانواده‌ها مقدم می‌شمرد.

و این سیره بعد از عمر مورد پیروی قرار نگرفت یعنی نه عثمان، نه علی و نه دیگران چنین کاری نکرده‌اند. پس اگر تقدیم و تفضیل همسران پیغمبر ایرادی بر عمر باشد، تفضیل مردان اهل بیت بر زنان، و بلکه تفضیل آن‌ها بر سایر مردان ایرادی بر اوست([[168]](#footnote-168)).

رد بر ادعای رافضی در مورد ابوبكر صدیق كه گویا وی علی و زبیر را اذیت کرده و به خانه فاطمه حمله آورده است

رافضی گفته است: «هشتم: کلام ابوبکر در بیماری مرگش: ای کاش خانه فاطمه را کسب نمی‌کردم و آن را رها می‌کردم، و ای کاش در نشست بنی‌ساعده دست یکی از آن دو مرد را می‌گرفتم او امیر و من وزیر می‌بودم، این دلیل بر اقداماتی است بر خانه فاطمه هنگامی که امیرالمؤمنین و زبیر و غیر آن‌ها در خانه فاطمه با هم جمع شده بودند».

جواب: ایراد مورد قبول نیست تا زمانی که توسط اسنادی صحت لفظ ثابت نشود، و دلالتی ظاهر بر ایراد نداشته باشد، هر گاه یکی از آن دو شرط منتفی باشد ایراد نیز منتفی است، اگر هر دو شرط منتفی باشند چه؟ حال اینکه ما یقین داریم که ابوبکر هیچ‌گونه اقدامی بر اذیّت علی و زبیر نداشته است، و حتّی بر سعد بن عباده که اوّل و آخر از بیعت با ابوبکر تخلف نمود.

آنچه گفته می‌شود برای خانه‌ی فاطمه فشار آورد، این است که می‌خواست ببیند آیا در آن خانه چیزی از بیت‌المالی که تقسیم نموده موجود است تا آن را به مستحقش بدهد. سپس بر آن شد که اگر آن را برای آن‌ها بگذارد جایز است، چون جایز است از مال غنیمت به آن‌ها اعتناء نماید. امّا اقدام ابوبکر بر اذیّت نفس آن‌ها، به اتفاق اهل علم همچنین چیزی به وقوع نپیوسته، این تنها جاهلین دروغگو هستند كه آن را نقل می‌کنند و کودنهای دنیا آن را تصدیق می‌کنند، کسانیکه می‌گویند: صحابه خانه‌ی فاطمه را ویران نموده‌اند، و به شمکش زده‌اند تا سقط جنین نمود، به اتفاق اهل اسلام این‌ها کلاً ادّعاهایی اختلاق شده و افتراهایی بس بزرگ هستند، تنها کسانی اینگونه افترائات را ترویج می‌دهند که از جنس حیوانات هستند.

و امّا: «لیتنی كنت ضربت على ید أحد الرجلین» یعنی: «ای کاش دست یکی از آن دو مرد را می‌گرفتم». برای این سندی ذکر نکرده، و صحتش را بیان ننموده، اگر ابوبکر آن را گفته دلالت بر زهد و ورع و تقوی و ترسش از خداوند متعال دارد([[169]](#footnote-169)).

چه کسی حضرت زهرا سلام الله عليها را اذيت کرد؟

**به قلم: آیت الله محسنی بسطامی**

این حدیث معروف از رسول خدا را بارها شنیده‌اید، «قالَ رَسُولَ اللَّهِ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى مَنْ آذَاهَا آذَانِى**»**([[170]](#footnote-170)). «فاطمه سلام الله عليها پاره تن من است، هر کس اورا بیازارد مرا آزرده است». این حدیث از جمله احادیث معتبر و مورد قبول است اما هم اینجا وهم در بسییاری از جاهای دیگر یک سوال مهم باقی است، سوالی که گاه اصلا پرسیده نمی‌شود یا کمتر به ذهن می‌آید.

سوال این است که چرا پیامبر این سخن را گفتند؟ اگر منظور ایشان ابراز علاقه به دخترشان بود که خوب باید چنین جملاتی در مورد رقیه وزینب هم می‌گفتند، مگر آن‌ها دختران پیامبر نبودند؟ ومگر می‌شود رسول خدا فاطمه را دوست داشته باشد اما به زینب و رقیه علاقمند نباشد؟ و سوال دوم اینکه ..چه اتفاقی روی داده بود؟ چه شده بود که پیامبر از آزار زهرا سلام الله عليها سخن می‌گویند؟ چه کسی زهرا سلام الله عليها را آزار داده‌است یا می‌تواند زهرا سلام الله عليها را بیازارد؟ خطاب این جمله به کیست؟ آیا عموم مردم مخاطبند یا فرد خاصی مورد نظر است؟

اگر نگاهی به کتب حدیث شیعه بیاندازیم ..این حدیث و ماجرای فدک در کنار هم ذکر می‌شود، از آنجا که پس از رحلت رسول خدا فاطمه سلام الله عليها با خشم وعصبانیت به‌سوی ابوبکر آمد و از او خواست تا باغ فدک را که متعلق به رسول خدا بود به او بدهد و ابوبکر از این کار امتناع کرد. این حدیث را به آن ماجرا وصل کرده‌اند تا نتیجه بگیرند که ابوبکر باعث غضب زهرا شد پس پیامبر را آزرده است و... بقیه داستان را خودتان می‌توانید حدس بزنید. اما واقعیت این است که این دو ماجرا هیچ ارتباطی بایکدیگر ندارند، باغ فدک پس از رحلت پیامبر به بیت المال بر گردانده شد چون پیامبر بارها فرموده بودند «نحن معاشر الانبياء لا نورث». یا بزبانی ساده چیزی از پیامبران به ارث نمی‌رسد و بر همین مبنی ابوبکر باغ را به بیت المال برگرداند، اگر ابوبکر اینکار را نمی‌کرد خود او نیز وضعیت بهتری پیدا می‌کرد چرا که اولا باغ فدک تنها به فاطمه نمی‌رسید بلکه بقیه دختران پیامبر و همسرانش هم از این باغ سهمی بدست می‌آوردند، در اینصورت بخشی از باغ فدک به همسر عثمان میرسید و بخشی هم به عایشه دختر ابوبکر که همسر رسول خدا بود لذا برای ابوبکر نیز وضعیت بهتری پیش می‌آمد هم دخترش صاحب بخشی از باغ می‌شد و هم رابطه عاطفی او و زهرا بسیار خوب می‌شد. اما ابوبکر از همه این منافع گذشت ورضای خدا را بالاتر از همه رضایت‌ها دانست، بگذریم که سال‌ها بعد زمانی که علي به خلافت رسید می‌توانست باغ فدک را به صاحبانش یعنی فرزندان زهرا که فرزندان خود او هم بودند بر گرداند اما نه ابوبکر نه عمر نه عثمان و نه علی هیچکدام چنین کاری نکردند زیرا آن سخن پیامبر برایشان حجت بود.. البته در کتب شیعه گاه آیاتی که در آن‌ها کلمه یورث یا ورث آمده است مورد استناد قرار می‌گیرد، مثلا اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَ﴾ [النمل: 16]. منظور این نیست که اموال پیامبر خدا به ارث رسیده است. بلکه سخن از علم ودانش است و این موارد در قرآن زیاد است، بگذریم. زندگی علي و فاطمه سلام الله عليها نیز مانند همه افراد بشر شادیها و غمهایی داشته است اگر چه دوران زندگی حضرت زهرا مانند بقیه دختران پیامبر کوتاه بود اما دوران کوتاه زندگی مشترک زهرا سلام الله عليها وعلي نیز فراز ونشیبهایی داشته است. گاهی اوقات فقر وکمبود‌های مالی مشکلاتی ایجاد می‌کرد وگاه بیماری‌ها مشکل ساز میشد اما با صبوری زهرا سلام الله عليها این مشکلات چندان موثر واقع نمیشد. در این میان یک موضوع با بقیه موضوعات متفاوت بود.

علي در دوران زندگی مشترک با زهرا سلام الله عليها عاشق دختر ابوجهل شده بود. و این عشق علی را به سمتی کشانده بود که در آستانه ازدواج با او قرار داشت. زمزمه‌هایی در شهر پیچیده بود وپچ پچ سخنان زنان کم کم به خانه زهرا نیز کشیده شد. زهرا باور نمی‌کرد که علي ممکن است همسر دیگری هم داشته باشد.

زهرا در غم و اندوه فرورفت و در گوشه اطاق خانه آرام می‌گریست. پیامبر طبق عادت معمول سراغ دخترشان آمدند. فاطمه برای پیامبر بسیار عزیز بود تا آنجا که او را ام ابیها یا مادر پدرش نام نهاده بودند. او یادگار بزرگ خدیجه بود وخدیجه نام زنی بود که هرگاه به زبان کسی می‌آمد اشک در چشمان پیامبر حلقه می‌زد. پیامبر به خانه فاطمه آمدند اما اینبار دخترشان را محزون و اندوهگین یافتند. از او علت را پرسیدند اما فاطمه سخنی نمی‌گفت با اصرار زیاد پیامبر فاطمه لب گشود و موضوع را بیان کرد. چهره پیامبر خشمگین شده بود. رسول خدا خانه فاطمه را ترک کرد و به مسجد آمد. نماز ظهر نزدیک بود و مومنین آرام آرام جمع می‌شدند و صف‌های نماز یکی از پس از دیگری شکل می‌گرفت، پیامبر به جمعیت خیره شده بود و علی را در آن میان جستجو می‌کرد.

علي وارد مسجد شد و در صف نخست جای گرفت، موقع نماز بود. اما اینبار پیامبر قبل از نماز سخنی داشتند، رسول خدا رو به جمعیت حاضر کرد. جمعیتی که همگی از این سخن مطلع بودند اما آن را در دل پنهان نگاه داشته بودند، رسول خدا لب به سخن بازکرد ای مردم شنیده‌ام که فرزند ابیطالب می‌خواهد به خواستگاری دختر ابوجهل برود این حق اوست و خداوند این حق را به همه مردان داده است. اما دختر دشمن خدا و دختر رسول خدا در یک مرد جمع نمی‌شوند، من اجازه نمی‌دهم فرزند ابیطالب چنین کاری بکند. و علي سر به زیر انداخته بود و سخنی نمی‌گفت. پیامبر ادامه دادند. من اجازه نمی‌دهم، فاطمه پاره تن من است واگر کسی او را بیازارد من را آزرده است، و آنگاه پیامبر به نماز ایستاد، علي در خانه رسول بزرگ شده بود. او از کودکی در آغوش پیامبر بود و مگر می‌شد رسول خدا چیزی بخواهد و علی انجام ندهد؟ هرگز..

علي دختر ابوجهل را فراموش کرد وتا زمان رحلت زهرا هرگز به فکر ازدواج با زنان دیگر نیفتاد. ششماه آخر عمر زهرا تنها در کنار او بود تا به گفته رسول خدا عمل کرده باشد. اما آنگاه که زهرا رحلت کرد علی نیز با زنان زیادی ازدواج کرد و طبق تواریخ موجود ابتدا زنی از حنفیه را به عقد خود در آورد که حاصل آن ازدواج محمد ابن حنفیه است. سپس با زنان دیگری ازدواج کرد که حاصل آن‌ها ۳۶ فرزند بود وعباس نیز از فرزندان آن حضرت از ام البنین بود. حتی اسماء همسر ابوبکر نیز پس از رحلت ابوبکر به همسری علی در آمد و محمد ابن ابوبکر نیز فرزند خوانده علی بود. این حدیث تنها به داستان خواستگاری علی از دختر ابوجهل مربوط می‌شود و مخاطب آن شخص علی است.

حال ببینید این حدیث چگونه معنا شده وبه چه صورتهایی تحریف شده است. استناد این واقعیت تاریخی به کتاب سیره ابن هشام است که در کشور ما توسط انتشارات امیر کبیر بنام سیرت رسول الله چاپ شده است، اما مشابه این داستان در اغلب کتب تاریخی دیگر هم یافت می‌شود.

تسامح سيده فاطمه با ابوبكر

از فاطمه با سند صحیح ثابت است كه پس از آن درخواست، از ابوبكر رضايت داشته و با رضايت از ايشان از دنيا رفته‌ است. بيهقی با سندش از شعبی روايت می‌كند: «وقتی فاطمه بيمار شد، ابوبكر آمد و اجازه خواست، علی گفت: فاطمه! ابوبكر است، اجازه‌ی ورود می‌خواهد؟ گفت: دوست داری اجازه دهم؟ علي گفت: آري! فاطمه ‌اجازه داد و ابوبكر وارد شد، با او به گفتگو پرداخت تا راضی شود و گفت: سوگند به خدا، منزل، مال، خانواده و خويشاوندی را ترك نكردم مگر به خاطر رضای خداوند و خشنودی رسول الله و شما اهل بيت، سپس از او خواست كه ‌اعلام رضايت كند و همچنان به توضيح و تبيين پرداخت كه فاطمه قانع و راضی شد»([[171]](#footnote-171)).

ابن كثير می‌گويد: «اين اسناد جيد و قوی است و ظاهراً عامر شعبی اين روايت را از علی ‌يا از كسانی كه ‌از علی شنيده‌اند، شنيده ‌است»([[172]](#footnote-172)).

با اين واقعيت، طعنه‌ها و ايرادهايی كه بر ابوبكر صدّیق وارد می‌نمایند و ادعا می‌كنند كه فاطمه را ناراحت و خشمگين كرده‌ است -هر چند چنين نبوده- دفع می‌شود و حتی اگر در ابتدای امر ناراحت بوده باشد، بعداً راضی شده و با رضايت از دنيا رفته ‌است، برای هيچ فرد صادقی كه در محبّتش به سيده فاطمه ‌استوار باشد، مجالی نيست جز اينكه‌ از آن كسی كه فاطمه‌ از وی راضی و خوشنود بود، راضی و خشنود باشد([[173]](#footnote-173))، گفتنی است آنچه گفته شد با روايتی كه‌ از ام المؤمین عائشه نقل است هيچ تعارضی ندارد كه ‌ابوبكر گفت: آل محمد فقط می‌توانند از اين مال بخورند و سوگند به خدا كه من هيچ‌چيز از اين صدقه‌ی رسول الله را تغيير نخواهم داد و آن را بر همان حالی كه در زمان رسول الله بوده ‌است، باقی خواهم گذاشت، قطعاً نسبت به آن به همان صورت رفتار می‌كنم كه پيامبر رفتار و عمل می‌كرد، به ‌اين ترتيب ابوبكر از اين كه چيزی به فاطمه علیهاالسلام بدهد امتناع ورزید و فاطمه هم از ابوبكر دل خور شد و تا وفات با او قهر (قطع رابطه) كرد([[174]](#footnote-174))، چون به طور طبيعی عائشه چيزی گفته ‌است كه خبر داشته و محدود به علم او بوده ‌است و در روايت شعبی افزون بر آن علم و معلوماتی وجود دارد. ملاقات ابوبكر با سيده فاطمه مستند است و گفتگو و رضايت فاطمه نيز ثابت است، روايت عائشه بر نفی و روايت شعبی بر اثبات رابطه‌ی بين ابوبكر و سيده فاطمه دلالت دارد و از ديدگاه علماء و صاحب نظران اثبات بر نفی مقدم است، چون احتمال می‌رود نفی كننده ‌از آن بی‌خبر بوده ‌است، به ويژه در اين مسأله، چون رفتن ابوبكر به عيادت فاطمه ‌از حوادث بزرگی نبوده كه در ميان مردم منتشر و شایع شده باشد و همه ‌از آن آگاه شده باشند، بلكه‌از امور عادی است كه همه حضور نداشته و به طور طبيعی عموم مردم از آن بی‌خبر بوده‌اند و از مسائلی است كه به دليل عدم نياز به نقل و روايت آن، بدان توجّه زيادی نشده‌است. علماء و صاحب نظران می‌گويند: هرگز فاطمه عمداً با ابوبكر قطع رابطه نكرده ‌است، چون فردی مانند فاطمه پاك‌تر از آن است كه بر خلاف نهی رسول الله كاری كند، چراکه كه پيامبر از اين كه مسلمان بيشتر از سه روز با كسی قهر باشد نهی فرموده و حتّی اگر حرفی نزده ‌است علّتش عدم نياز بوده ‌است([[175]](#footnote-175)).

قرطبی در شرح حديث عائشه می‌گويد: بعد از آن ديگر شرايط ملاقات فاطمه با ابوبكر فراهم نشد، زيرا فاطمه به مصيبت از دست دادن پدر بزرگوارش گرفتار بود، به همين دليل راوي، عدم ایجاد شدن شرايط ملاقات را به هجران (ترك رابطه) تعبير كرده ‌است، چون رسول الله فرمود: «لا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثٍ»([[176]](#footnote-176)). «برای هيچ مسلمانی جايز نيست كه بيش از سه روز با برادر مسلمانش قهر باشد». اين در حالی است كه سيده فاطمه‌ يكی از آگاهترين صحابه به حرام و حلال بوده و از همه‌ی مردم بيشتر از مخالفت با رسول الله اجتناب می‌كرد، چگونه چنين نباشد در حالی كه‌ او پاره تن رسول الله و سيد و سردار زنان بهشت است([[177]](#footnote-177)).

نووی می‌گويد: آن چه در روايت آمده كه فاطمه با ابوبكر قطع رابطه كرده، معنايش اين است كه به ملاقاتش نيامده و با هم ملاقات نداشتند، بدون شك اين امر از نوع ترك رابطه‌ی حرام نيست كه به ‌يكديگر سلام نكنند و هنگام رويارويی از همديگر روی بگردانند و اعراض كنند، آنچه در روايت آمده که وی با ابوبكر حرف نمی‌زد، به اين معناست كه درباره فدك و ارثيه ديگر با او حرف نزد و ‌يا به خاطر قطع رابطه و سرگرم بودن به مصيبت خود از او چيزی درخواست نكرد و به ملاقاتش نرفت. هرگز در هيچ روايتی نيامده كه فاطمه به دليل از دست دادن شرافتمندترين مخلوقات و گرفتار شدن به اندوه ‌آن از تمام چيزها به خود سرگرم بود و آن برايش مصيبتی بود كه تمام مصيبت‌ها را تحت تأثير قرار می‌داد. فاطمه چنان بيمار شد كه در بستر به سر می‌برد و به همين دليل از مشاركت در تمام امور باز ماند، چه برسد به اين كه با خليفه‌ای كه در تمام لحظات شبانه‌روز به امور مسلمانان و امّت اسلامی‌مشغول بود، ملاقات داشته باشد. ناگفته پيداست كه در مدّت كوتاه زندگی سيده فاطمه خليفه‌ی اوّل سرگرم جنگ با مرتدان بود، از طرفی رسول الله به فاطمه خبر داده بود كه ‌او اوّلين فرد از اهل بيت خواهد بود كه به او ملحق می‌شود. به طور طبيعی كسی كه در چنين وضعيتی باشد، امور دنيوی به ذهنش خطور نمی‌كند و برايش اهميّتی ندارد. چه نيكوست سخن مهلب! -كه عينی نقل كرده- در هيچ روايتی نيامده كه ‌ابوبكر و فاطمه ملاقات كنند و سلام و احوالپرسی نكنند، چون فاطمه‌ از خانه‌اش بيرون نمی‌آمد، راوی اين عملش را به هجران (ترك رابطه) تعبير كرده ‌است. ‌يكی از نشانه‌های وجود رابطه‌ی محكم و استوار بين ابوبكر و سيده فاطمه ‌اين است كه در مدّت بيماری ايشان، اسماء بنت عميس همسر ابوبكر از او پرستاری می‌كرد و تا آخرين نفس‌های عمر پر بركت فاطمه بالای سرش بود، در غسل و تجهيز وی مشاركت داشته ‌است و علی نيز از سيّده فاطمه پرستاری می‌كرد و اسماء زن ابوبكر با او همكاری داشت، سيّده فاطمه در مورد چگونگی كفن و دفن و تشييع جنازه‌اش به ‌اسماء زن ابوبكر سفارش‌هايی نمود و اسماء نيز به سفارش‌هايش عمل كرد([[178]](#footnote-178)).

فاطمه به اسماء گفته بود: من ناپسند می‌دانم كه روی جنازه‌ام نيز همانند مردان پارچه‌ای بياندازند كه ‌اعضاء و اندام مشخص می‌شود! اسماء گفت: ای دختر رسول خدا آيا چيزی نشان بدهم كه در سرزمين حبشه ديده‌ام؟ سپس تعدادی از چوب‌های تر خرما را درخواست کرد و آن‌ها را به هم بافت، سپس پارچه روی آن انداخت، فاطمه كه ‌اين را ديد گفت: چقدر زيبا و خوب است؟! اینگونه مشخص می‌شود كه ‌اين جنازه زن است، نه مرد!([[179]](#footnote-179))، ابن عبدالبر روایت می‌كند كه: فاطمهل اولين زنی بود كه در اسلام جنازه‌اش را پوشاندند و بعد از او جنازه‌ی زينب دختر جحش را پوشاندند.

بر خلاف آنچه گمان می‌كنند، همواره ‌ابوبكر با علی رابطه داشت و احوال دختر رسول خدا را می‌پرسيد و در هنگام بيماری فاطمه، علي نمازهای پنجگانه را در مسجد می‌خواند، بعد از نماز ابوبكر و عمر از او درباره‌ی احوال دختر رسول الله سؤال می‌كردند، از طرفی همسرش اسماء بنت عميس جويای احوال دختر رسول الله بود، چون پرستاری و اشراف بر بيماری و احوالش را به عهده داشت، در آن روزی كه فاطمه وفات یافت، گريه‌های مردان و زنان، مدينه را تكان داد و مردم همانند روز وفات رسول الله به وحشت افتاده بودند، ابوبكر و عمر نخستين كسانی بودند كه به خانه‌ی علي آمدند و به ‌ايشان تسليّت گفتند و گفتند: ای ابوالحسن پيش از آمدن ما بر جنازه‌ی دختر رسول الله نماز نخواني([[180]](#footnote-180)) و فاطمهل در شب سه شنبه، سوم ماه رمضان سال ‌يازدهم هجری وفات یافت، ابن مالك بن جعفر بن محمد از پدرش و او از جدش علی بن حسين روايت می‌كند كه: فاطمه بين مغرب و عشاء وفات یافت، ابوبكر، عمر، عثمان، زبير و عبدالرحمن بن عوفب حاضر شدند، وقتی جنازه را گذاشتند كه نماز بخوانند، علی گفت: ای ابوبكر، برو جلو! ابوبكر گفت: ای ابوالحسن خودت برو، علی گفت: سوگند به خدا كسی غير از تو بر او نماز نخواهد خواند، لذا ابوبكر بر او نماز خواند و شبانه او را دفن كردند. در روايتی ديگر آمده که ‌ابوبكر بر او نماز خواند و چهار تكبير گفت([[181]](#footnote-181)).

در روايت مسلم آمده كه علي بر او نماز خواند و قول راجح همين است([[182]](#footnote-182)).

و محمّد اقبال لاهوری قصیده‌ی زیبای سروده است که اینک بعضی از ابیات آن:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مریم از یک نسبت عیسی عزیز |  | از سه نسبت حضرت زهرا عزیز |
| نور چشم رحمة للعالمین |  | آن امام اولین و آخرین |
| آنکه جان در پیکر گیتی دمید |  | روزگار تازه آئین آفرید |
| مزرع تسلیم را حاصل بتول |  | مادران را اسوه‌ی کامل بتول |

یعنی: فاطمه‌الگو و اسوه‌ی مادران است كه گام‌هايش همانند ماه روشن، روشنی می‌آفريند، صبر جميل غذای روح اوست و خشنودی شوهر ارزشمند، خوشنودی اوست.

تا آنجايی كه می‌گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رشته‌ی آئین حق زنجیر پاست |  | پاس فرمان جناب مصطفی است |
| ورنه گرد تربتش گردیدمی |  | سجده‌ها بر خاک او پاشیدمی |

یعنی: اگر به قوانين شريعت مصطفی پايبند نبودم و حدود شريعت را رعايت نمی‌كردم حتماً می‌رفتم و ضريحش را طواف می‌كردم (اما چون جايز نيست نمی‌توانم) و خاك قبرش را غرق در بوسه می‌كردم([[183]](#footnote-183)).

1. - بخاري: ش /6726. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مسلم: ش/1759. [↑](#footnote-ref-2)
3. - بخاري: ش/6730 و مسلم /1758. [↑](#footnote-ref-3)
4. - مسلم: /1758. [↑](#footnote-ref-4)
5. - بخاري: /6726. [↑](#footnote-ref-5)
6. - شذرات الذهب: 2/169. [↑](#footnote-ref-6)
7. - تاويل مختلف الحديث: 19/1 [↑](#footnote-ref-7)
8. - منهاج الكرامة نسخه‌ي چاپ شده با منهاج السنة 4/193 به نقل از العقيدة في اهل بيت. [↑](#footnote-ref-8)
9. - حق اليقين: /191 به نقل از العقيده في اهل بيت: /443. [↑](#footnote-ref-9)
10. - كشف الاسرار: 13-133 به نقل از العقيدة في اهل بيت. [↑](#footnote-ref-10)
11. - العقيدة في أهل بيت: /444. [↑](#footnote-ref-11)
12. - منهاج السنة: 4/199. [↑](#footnote-ref-12)
13. - البدایة والنهایة: (5/250). [↑](#footnote-ref-13)
14. - الكافي كليني: 1/32-34 [↑](#footnote-ref-14)
15. - كافي: 1/32-34، بصائر درجات صفار: 10-11، الاختصاص مفيد: /4 و علم اليقين كاشاني: 2/747 به نقل از العقيدة في أهل البيت: /444. [↑](#footnote-ref-15)
16. - منهاج الكرامة چاپ شده با منهاج السنة: 4/194. [↑](#footnote-ref-16)
17. - منهاج السنة: 4/194-195، العقيدة في أهل البيت: 445. [↑](#footnote-ref-17)
18. - منهاج السنة: 4/194-195، العقيدة في أهل البيت: 445. [↑](#footnote-ref-18)
19. - البدایة والنهایة: 5/254، العقيدة في أهل البيت: /446. [↑](#footnote-ref-19)
20. - منهاج الكرامة: /109 به نقل از العقيدة في أهل البيت و ديگر كتاب‌ها مانند الطرائف ابن اووس: /347. [↑](#footnote-ref-20)
21. - منهاج السنة: 4/222-224. [↑](#footnote-ref-21)
22. - مسلم: ش/2379. [↑](#footnote-ref-22)
23. - منهاج السنة: 4/225، البدایة والنهایة: 5/253، العقيدة في أهل البيت: /448. [↑](#footnote-ref-23)
24. - مسلم: ش /1758. [↑](#footnote-ref-24)
25. - تفسير القرطبي: 11/35-45. [↑](#footnote-ref-25)
26. - من لا‌يحضر الفقيه: 4/190-191، العقيدة في أهل البيت: /451. [↑](#footnote-ref-26)
27. - الكافي: 7/137، العقيدة في أهل البيت: /451. [↑](#footnote-ref-27)
28. - الكافي: 7/137. [↑](#footnote-ref-28)
29. - الشيعة وأهل البيت: /89. [↑](#footnote-ref-29)
30. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-30)
31. - العقیدة فی اهل البیت: ص452. [↑](#footnote-ref-31)
32. - منهاج السنة: 4/236 -238. [↑](#footnote-ref-32)
33. - منهاج السنة: 4/220. [↑](#footnote-ref-33)
34. - تلبيس ابليس: /135. [↑](#footnote-ref-34)
35. - تاريخ المدينة ابن شیبه: 1/200، البدایة والنهایة:5/253. [↑](#footnote-ref-35)
36. - الـمفهم، قرطبي: 3/564. [↑](#footnote-ref-36)
37. - البدایة والنهایة: 5/253. [↑](#footnote-ref-37)
38. - البدایة والنهایة: 5/251. [↑](#footnote-ref-38)
39. - به نقل از: سيره أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب و شخصيت و عصر او، تألیف: دكتر علي محمد محمد صلابی. [↑](#footnote-ref-39)
40. - **از کتاب:** اهل بيت اجمعین از منظر محمد بن عبدالوهاب و دعوتگران اهل نجد (ترجمه كتاب: الإمام محمد بن عبدالوهاب وأئمة الدعوة النجدية وموقفهم من آل البيت)، به قلم: خالد بن أحمد الزهراني، بازنگری از: شيخ علوى بن عبد القادر سقاف، ترجمه: إسحاق بن عبدالله العوضى، چاپ اول 1429/1387ﻫ. [↑](#footnote-ref-40)
41. - الكافي: ج‏1، ص: 240. [↑](#footnote-ref-41)
42. - الكافي: ج‏1، ص: 241. [↑](#footnote-ref-42)
43. - اسرار آل محمد: ص226-229. [↑](#footnote-ref-43)
44. - پاورقی کتاب: ص228 [↑](#footnote-ref-44)
45. - تصحيح‏الاعتقاد: ص126. [↑](#footnote-ref-45)
46. - رجال ابن‏الغضائري: ج3، ص157. [↑](#footnote-ref-46)
47. - ص: 207. [↑](#footnote-ref-47)
48. - حدیث 3، ج2، ص358. [↑](#footnote-ref-48)
49. - ص 313. [↑](#footnote-ref-49)
50. - حدیث 3، ج2، ص357. [↑](#footnote-ref-50)
51. - انساب الاشراف: ج2، ص771. [↑](#footnote-ref-51)
52. - همان: ص770. [↑](#footnote-ref-52)
53. - ص: 213-276. [↑](#footnote-ref-53)
54. - ج1، ص527. [↑](#footnote-ref-54)
55. - تاریخ طبری: ج2، ص443؛ مروج الذهب: ج1، ص658. [↑](#footnote-ref-55)
56. - ج1، ص 356. [↑](#footnote-ref-56)
57. - اين حديث «لاَ نُورَثُ مَا تَرَكْنَاهُ» را شيعيان نيز نقل کرده‌اند.. اصول كافى، كلينى، ج‏1، ص‏34، كتاب فضل العلم، باب ثواب العالم الـمتعلم. و خميني در مورد اين حديث مي‌گويد: «الحديث صحيح» و حتي ابو علي بن ابراهيم (ابراهيم بن هاشم) فهو من كبار الثقات نقل الحديث/ الحكومه الإسلاميه للإمام الخميني ص (93). [↑](#footnote-ref-57)
58. - صحيح البخاري: كتاب الـمغازي، باب غزوه خيبر، 3997. مسلم كتاب الجهاد والسير (1759)..‏ [↑](#footnote-ref-58)
59. - صحيح بخاري: كتاب النكاح، باب ذب الرجل عن ابنته في الغيره والانصاف (4932). [↑](#footnote-ref-59)
60. - علل الشرايع، إبن‏بابويه: ص‏186-185، چاپ نجف - همين روايت را شيخ مجلسى نيز در كتابش جلاءالعيون آورده است. [↑](#footnote-ref-60)
61. - الفتح: ج6 ص 333. اين حديث هر چند كه مرسل است اما اسناد و نسبتش به شعبي صحيح است. و با اين حديث، اشكال داير بر ادامه هجران فاطمه با حضرت ابوبكر زائل مي‌گردد. سيوطي، مرسلات شعبي را صحيح قرار داده‌است. عجلي مي‌گويد: مرسلات شعبي حكم حديث صحيح را دارند، زيرا او مرسل نمي‌كند مگر حديثي را كه صحيح باشد.

    مسند فاطمه زهرا تاليف جلال الدين سيوطي تحقيق فواز احمد زمرلي ص 69. [↑](#footnote-ref-61)
62. - شرح نهج ‏البلاغة: إبن‏ميثم بحرانى، ج‏5، ص‏107،چاپ تهران - الدرةالنجفيّة، شرح دنبلى، ص‏332-331، چاپ تهران. [↑](#footnote-ref-62)
63. - شرح نهج‏ البلاغة، إبن‏أبى‏الحديد: ج‏1، ص‏57، چاپ بيروت - شرح إبن‏ميثم: ج‏5، ص‏507 - شرح دنبلى: ص‏331 - حق اليقين، مجلسى: ص‏180، چاپ تهران. [↑](#footnote-ref-63)
64. - برگرفته از کتاب سرخاب و سفید آب، نوشته علی حسین امیری. [↑](#footnote-ref-64)
65. - بحار الأنوار: ج30، ص293، (چاپ جدید)؛ ج8، ص230، (چاپ قدیم) و ریاحین الشریعة: ج1، ص267. [↑](#footnote-ref-65)
66. - نگا: الإرشاد از الـمفید: 2/94، بحار الأنوار از الـمجلسی: 45/3. [↑](#footnote-ref-66)
67. - نگا: الکافی اثر کلینی 5/527، وسائل الشیعة از الحر العاملی: 3/272. [↑](#footnote-ref-67)
68. - بخاری ابوداود و نسائی آن را استخراج کرده‏اند. [↑](#footnote-ref-68)
69. - ج 3 ص 172،173. [↑](#footnote-ref-69)
70. - به نقل از کتاب: آل رسول الله و اولیای او (موضع اهل سنت و شیعه درباره عقاید، فضیلت‏ها، فقه و فقهای آنان اصول فقه شیعه و فقه آنان)، خلاصه و ترتيب از: محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم/ ت 1421 ﻫ، این بحث از کتاب منهاج السنة نوشته ابن تیمیه/ه اختصار شده است). [↑](#footnote-ref-70)
71. - الکواشف الجلیة عن معانی الواسطیة: ص: 700. [↑](#footnote-ref-71)
72. - **از کتاب:** اهل بيت از منظر محمد بن عبدالوهاب و دعوتگران اهل نجد (ترجمه كتاب: الإمام محمد بن عبدالوهاب وأئمة الدعوة النجدية وموقفهم من آل البيت)، به قلم: خالد بن أحمد الزهراني، بازنگری از: شيخ علوى بن عبد القادر سقاف، ترجمه: إسحاق بن عبدالله العوضى: چاپ اول 1429/1387ﻫ. [↑](#footnote-ref-72)
73. - نگا: بخاری: 5/20 و مسلم: 3/1381-1382. [↑](#footnote-ref-73)
74. - نگا: بخاری: 5/33 و مسلم: 3/1474. [↑](#footnote-ref-74)
75. - مسلم: باب «استحباب إطالة الغرة و التحجیل فی الوضوء» 1/447، ص 217. [↑](#footnote-ref-75)
76. - به نقل از: مختصر منهاج السنة، تأليف: شيخ الإسلام أبو العباس أحمد بن تيمية، اختصار: الشيخ عبدالله بن محمد الغنيمان (استاد تحصيلات عالي دانشگاه اسلامي مدينه منوره و مدرس در مسجد نبوي شريف)، ترجمه: إسحاق دبيرى، چاپ اول 1428/1386ﻫ. [↑](#footnote-ref-76)
77. - نگا: بخاری: 4/79 و مسلم: 3/1376. [↑](#footnote-ref-77)
78. - نگا: سنن ابی‌داود: 3/432 و ترمذی، 4/153 و غیره. [↑](#footnote-ref-78)
79. - به نقل از: مختصر منهاج السنة، تأليف: شيخ الإسلام أبو العباس أحمد بن تيمية، اختصار: الشيخ عبدالله بن محمد الغنيمان (استاد تحصيلات عالي دانشگاه اسلامي مدينه منوره و مدرس در مسجد نبوي شريف)، ترجمه: اسحاق دبيرى، چاپ اول 1428/1386ﻫ. [↑](#footnote-ref-79)
80. - ثم اهتدیت، ص: 114-113 و آنگاه... هدایت شدم، ص: 186-184. [↑](#footnote-ref-80)
81. - العواصم من القواصم: ص 261. [↑](#footnote-ref-81)
82. - العوصم من القواصم: ص 261. [↑](#footnote-ref-82)
83. - قاموس محیط نوشته فیروز آبادی ص 830،829، و مختار الصحاح: ص 105. [↑](#footnote-ref-83)
84. - مقدمه فتح الباری: ص 483. [↑](#footnote-ref-84)
85. - منهاج السنة لابن تیمیه: ج1 ص 35-34. [↑](#footnote-ref-85)
86. - ناسخ التواریخ: ج3 ص 590، تحت اقوال زین العابدین. [↑](#footnote-ref-86)
87. - فرق الشیعه للنوبختی: ص 22. [↑](#footnote-ref-87)
88. - مختار الصحاح للرازی: ص 148 و نگاه قاموس الـمحیط: ص (949). [↑](#footnote-ref-88)
89. - منهاج السنة: ج1 ص14-13.، تثبیت دلایل النبوة، قاضی عبدالجبار همدانی ج1 ص549 تحقیق دكتور عثمان طه چاپ دار العربیه، بیروت. [↑](#footnote-ref-89)
90. - ثم اهتدیت: ص 114 و (آنگاه... هدایت شدم: ص 186. [↑](#footnote-ref-90)
91. - رجوع كنید به صحیح بخاری، كتاب الـمناقب، باب مناقب علی، و صحیح مسلم كتاب فضایل الصحابة، باب فضایل علی، و سنن ترمذی كتاب الـمناقب، باب مناقب علی، و سنن ابن ماجه ج1 ص (42) الـمقدمة باب فضایل اصحاب رسول الله. [↑](#footnote-ref-91)
92. - ثم اهتدیت: ص 116-114 و آنگاه... هدایت شدم: ص 190-187. [↑](#footnote-ref-92)
93. - صحیح بخاری: كتاب النكاح، باب ذب الرجل عن ابنته فی الغیره و الانصاف 4932. [↑](#footnote-ref-93)
94. - صحیح البخاری: كتاب الـمغازی، باب غزوة خیبر 3997. [↑](#footnote-ref-94)
95. - مسلم: كتاب الجهاد و السیر 1759. [↑](#footnote-ref-95)
96. - صحیح بخاری: كتاب الوصایا، رقم 2624 و صحیح مسلم: كتاب الجهاد و السیر 1760. [↑](#footnote-ref-96)
97. - ابی داود: كتاب العلم باب فضل العلم 3641 و صحیح ابو داود: 3096. [↑](#footnote-ref-97)
98. - اصول كافی كلینی: ج1 ص 27-26، كتاب فضل العلم. [↑](#footnote-ref-98)
99. - توضیح این آیه‌ها بزودی در همین صفحات خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-99)
100. - كشف الأسرار روح الله خمینی ص (133-131). [↑](#footnote-ref-100)
101. - الحكومه الإسلامیه للإمام الخمینی ص (93 ). [↑](#footnote-ref-101)
102. - الغارات لإبراهیم الثقفی: ج1 ص229, فصل و لایة محمد بن أبی‌بكر مصر. [↑](#footnote-ref-102)
103. - یعنی: «كسی از ما میراث نمی‌برد تركه ما صدقه است». [↑](#footnote-ref-103)
104. - صحیح مسلم: كتاب الجهاد و السیر 1758 و صحیح البخاری: الفرائض 6349. [↑](#footnote-ref-104)
105. - سنن ترمذی: كتاب السیر برقم (1608 و صحیح ترمذی: 1310. [↑](#footnote-ref-105)
106. - صحیح مسلم: كتاب الجهاد والسیر، برقم 1758 و صحیح بخاری كتاب فرض الخمس، برقم 2926. [↑](#footnote-ref-106)
107. - صحیح بخاری: كتاب فضایل الصحابة 3509. [↑](#footnote-ref-107)
108. - منهاج السنة: ج4 ص 243. [↑](#footnote-ref-108)
109. - منهاج السنة: ج4 ص244. [↑](#footnote-ref-109)
110. - منهاج السنة: ج4 ص 246-244. [↑](#footnote-ref-110)
111. - بخاری: كتاب فضل الصحابة، باب فضایل علی برقم 3502. [↑](#footnote-ref-111)
112. - منهاج السنة: ج4 ص 247-246. [↑](#footnote-ref-112)
113. - منهاج السنة: ج4 ص 248-247. [↑](#footnote-ref-113)
114. - فتح الباری: ج4 ص 233، با تصرف اندك. [↑](#footnote-ref-114)
115. - مسلم مع الشرح: ج12 ص 111. [↑](#footnote-ref-115)
116. - الفتح: ج6 ص 333. [↑](#footnote-ref-116)
117. - مسند فاطمه زهرا تالیف جلال الدین سیوطی تحقیق فواز احمد زمرلی ص: 69. [↑](#footnote-ref-117)
118. - ثم اهتدیت: ص 115-114 و آنگاه... هدایت شدم: ص 187. [↑](#footnote-ref-118)
119. - مسند ابی بكر الصدیق لأبی بكر الـمروزی برقم: 38، ص 74. [↑](#footnote-ref-119)
120. - ثم اهتدیت: ص 115 و آنگاه... هدایت شدم: ص 189. [↑](#footnote-ref-120)
121. - منهاج: ج4 ص 264-193. [↑](#footnote-ref-121)
122. - سنن ترمذی: كتاب الـمناقب برقم 3661 وابن ماجه الـمقدمة برقم: 94 و صحیح ابن ماجه: 77. [↑](#footnote-ref-122)
123. - ثم اهتدیت: ص 116-115 و آنگاه... هدایت شدم: ص 190-189. [↑](#footnote-ref-123)
124. - صحیح بخاری: كتاب فضایل الصحابة، ج3، برقم 3656. [↑](#footnote-ref-124)
125. - صحیح البخاری: كتاب فضایل صحابة، برقم 3478. [↑](#footnote-ref-125)
126. - صحیح البخاری: كتاب فضایل الصحابة، باب مناقب عثمان. [↑](#footnote-ref-126)
127. - صحیح البخاری: كتاب فضایل الصحابة، برقم (3472. [↑](#footnote-ref-127)
128. - صحیح البخاری: كتاب الأنبیا، باب یزفون النسلا فی الـمشی، برقم 3190. [↑](#footnote-ref-128)
129. - صحیح البخاری: كتاب الانبیا، برقم 3189. [↑](#footnote-ref-129)
130. - صحیح البخاری: كتاب التفسیر، باب سورة الأحزاب 4515. [↑](#footnote-ref-130)
131. - القاموس الـمحیط، باب لأم فصل همزه ص 1245. [↑](#footnote-ref-131)
132. - لسان العرب لأبن منظور الـمصری حرف اللام، ص 290. [↑](#footnote-ref-132)
133. - تفسیر القمی: ج2، ص 117-116، سوره القصص. [↑](#footnote-ref-133)
134. - مجمع البیان: ج5، ص 168، سوره‌ی نمل. [↑](#footnote-ref-134)
135. - مجمع البیان: ج4، ص 89، سوره‌ی طه. [↑](#footnote-ref-135)
136. - ترمذی: كتاب تفسیر القرآن، باب تفسیر سوره توبه 3099 و صحیح ترمذی: 2475. [↑](#footnote-ref-136)
137. - منهاج: ج7 ص 74. [↑](#footnote-ref-137)
138. - صحیح مسلم مع الشرح: كتاب فضایل الصحابة، برقم 2424. [↑](#footnote-ref-138)
139. - تفسیر ابن كثیر: ج4، ص 556. [↑](#footnote-ref-139)
140. - صحیح مسلم مع الشرح :كتاب فضایل الصحاة، باب فضایل علی، برقم 2408. [↑](#footnote-ref-140)
141. - مع الصادقین للتیجانی: ص 143 و همراه با راستگویان: ص 227-226. [↑](#footnote-ref-141)
142. - آنگاه... هدایت شدم: ص 190) [↑](#footnote-ref-142)
143. - كتاب السنة: احمد بن حنبل، رقم 1292، محقق كتاب می‌گوید: «سندش صحیح است». [↑](#footnote-ref-143)
144. - نهج البلاغة: ج3، ص 368. [↑](#footnote-ref-144)
145. - آنگاه... هدایت شدم: ص 190. [↑](#footnote-ref-145)
146. - صحیح بخاری: كتاب فضایل الصحابة، برقم 3449. [↑](#footnote-ref-146)
147. - صحیح بخاری: كتاب فضایل الصحابة، برقم 3470. [↑](#footnote-ref-147)
148. - ابی داود: كتاب الادب و ترمذی: كتاب الزهد. [↑](#footnote-ref-148)
149. - الآیات البینات: ج1، ص7-6. و كتاب صورتان متضادتان، تالیف ابوالحسن ندوی ص 55. [↑](#footnote-ref-149)
150. - كتاب «الإمامة والسیاسة في میزان التحقیق العلمی» دكتور عبدالله عسیلان ص (23). [↑](#footnote-ref-150)
151. - همان كتاب: ص 23. [↑](#footnote-ref-151)
152. - الإمامه والسیاسة فی میزان التحقیق العلمی: ص24. [↑](#footnote-ref-152)
153. - كتاب الأمامة والسیاسةفی میزان التحقیق العلمی دكتور عبدالله عسیلان: ص23-22. [↑](#footnote-ref-153)
154. - همان مرجع. [↑](#footnote-ref-154)
155. - همان مرجع. [↑](#footnote-ref-155)
156. - همان مرجع. [↑](#footnote-ref-156)
157. - همان مرجع. [↑](#footnote-ref-157)
158. - همان مرجع. [↑](#footnote-ref-158)
159. - همان مرجع. [↑](#footnote-ref-159)
160. - الأختلاف في اللفظ لابن قتیبة: ص 410. [↑](#footnote-ref-160)
161. - ثم اهتدیت: ص 138 و آنگاه... هدایت شدم: ص 228-227. [↑](#footnote-ref-161)
162. - آنگاه... هدایت شدم: ص 224. [↑](#footnote-ref-162)
163. - شرح نهج البلاغة: ج4 ص 86. فصل فیما اختلف فیه سیده مع أبی بكر في أمور ثلاثة. [↑](#footnote-ref-163)
164. - شرح نهج البلاغة: ج4، ص 88. [↑](#footnote-ref-164)
165. - شرح نهج البلاغة: ج4 ص88. [↑](#footnote-ref-165)
166. - به نقل از کتاب: بلکه گمراه شدی، نوشته: خالدعسقلانی، ترجمه فارسی کتاب: بل ضللت، ترجمه: اسدالله موسوی. [↑](#footnote-ref-166)
167. - نگا: بخاری، 5/130 و غیر آن و مسلم، 3/1427. [↑](#footnote-ref-167)
168. - به نقل از: مختصر منهاج السنة، تالیف: شیخ الإسلام ابو العباس احمد بن تیمیه، اختصار: الشیخ عبدالله بن محمد الغنیمان (استاد تحصیلات عالی دانشگاه اسلامی مدینه منوره)، و مدرس در مسجد نبوی شریف، ترجمه: اسحاق دبیرى. [↑](#footnote-ref-168)
169. - به نقل از: مختصر منهاج السنة، تالیف: شیخ الإسلام ابو العباس احمد بن تیمیه، اختصار: الشیخ عبدالله بن محمد الغنیمان (استاد تحصیلات عالی دانشگاه اسلامی مدینه منوره)، و مدرس در مسجد نبوی شریف، ترجمه: اسحاق دبیرى. [↑](#footnote-ref-169)
170. - **أَنَّ رسولَ الله قالَ:** «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي». [رواه البخاري في الصحيح عن أبي الوليدِ. ورواه مسلم عن أبي مَعْمَرٍ عن سفيانَ]. [↑](#footnote-ref-170)
171. - سنن كبراي و بيهقي: 6/301. [↑](#footnote-ref-171)
172. - البدایة والنهایة: 5/253. [↑](#footnote-ref-172)
173. - الانتصار للصحب والآل: 434. [↑](#footnote-ref-173)
174. - بخاري: ش4240و مسلم: ش 175. [↑](#footnote-ref-174)
175. - الانتصار للصحب والآل: 434. [↑](#footnote-ref-175)
176. - بخاري: ش/6077. [↑](#footnote-ref-176)
177. - الـمفهم: 12/73. [↑](#footnote-ref-177)
178. - الشيعة وأهل البيت: /77. [↑](#footnote-ref-178)
179. - الاستيعاب: 4/378. [↑](#footnote-ref-179)
180. - الشيعة وأهل البيت: 77، كتاب سليم بن قيس 255. [↑](#footnote-ref-180)
181. - الـمختصر من كتاب الموافقه: /68 و در سند آن ضعف وجود دارد. [↑](#footnote-ref-181)
182. - مسلم: ش /1759. [↑](#footnote-ref-182)
183. - نگا: رموز بیخودی، علامه اقبال لاهوری. [↑](#footnote-ref-183)